٦١٩

دخول

[illegible] اند و بعضی باول شدن در سال چهارده اکتفا کرده اند [illegible] اول
[illegible] هر گاه احتلام یا روئیدن موی حاصل شود انتظار تمام شدن [illegible] باید
[illegible] بارها معلوم شود [illegible] عبادت کند و اما حایض شدن زن [illegible]
[illegible] از علامت بلوغ است [illegible] بلکه [illegible] اینها و علامت سبق بلوغ گرفته اند
[illegible] از وی صادر شود متصل بزمان حیض [illegible] انعقاد نطفه
[illegible] از اشکال [illegible] شروع [illegible] در رسایل [illegible]
[illegible] مقدمات نماز را و بعد از آن می پردازیم بذکر حقیقت نماز و احکام آن
[illegible] چند [illegible] میشود فاتحه اول در مقدمات نماز است [illegible] ضمن
[illegible] میشود مطلب اول در طهارت است و آن بر دو قسم است طهارت از حدث
[illegible] مانع از دخول نماز است و ازاله آن محتاج به نیت است مثل بیرون
[illegible] غایط و جنب شدن و حایض شدن و امثال اینها و طهارت از خبث و آن
[illegible] است و ازاله آن محتاج بنیت نیست مانند بول و غایط و خون و مثل
[illegible] مسائل طهارت از حدث را و آنچه [illegible] میشود [illegible]
[illegible] این هر دو قسم در ضمن چند [illegible] میشود باب اول در وضو است و در آن
فصل اول در احکام و اقسام و موجبات آن [illegible] چند مطلب است
[illegible] وضو [illegible] میشود [illegible] واجب میشود از برای
طواف [illegible] مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن دست بکتابت آن هر گاه
[illegible] مس کتابت [illegible] حرام است
[illegible] وضو [illegible] است [illegible]
[illegible] واجب میشود [illegible] وضو [illegible]
[illegible] وجوب آن از برای غیر است [illegible] واجب [illegible]
[illegible] آن واجب [illegible]
[illegible] داشته باشد پس اگر [illegible] از برای نماز [illegible]

مسل [illegible]

دیدن [illegible]

ستّی ساخته بوده یا از برای هر چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد مثل وضوی
تلاوت قرآن یا دخول مساجد یا از برای اینکه بر طهارت باشد و بخوابد پس همان
اکتفا بهمان می تواند بکند و وضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در نیّت صریح قصد رفع
نکند بلکه قصد فعلی را بکند که صحّت آن کمال آن مشروط بر رفع حدث باشد مثل قرائت قرآن
و امثال آن نیز کافی است و اگر آن وضوئی که دارد از این قبیل نباشد بلکه مثل وضوی
تجدیدی ساخته بوده است در اکتفا با آن وضو اشکالست و احوط آنست که حدثی عمل یا او
و بعد از آن وضو بسازد یا آنکه برای نماز بقصد قربت نیّت وجوب و سنّت نکند وضو بسازد
همچنین وضوئی که برای آمدن مذی ساخته باشد و بعد از آن معلوم شود که …
از او پیش از وضو واقع شده بوده است آنهم مثل وضوی تجدیدیست و امّا وضوئی که از برای
بر طهارت ساخته باشد پس اظهر آنست که با آن وضو می تواند نماز کند
سنّت است وضو در مواضع بسیار از آنها وضو از برای نمازهای سنّتی است و طواف
سنّت و سایر مناسک حج و قرائت قرآن و مس کتابت قرآن و با خود داشتن قرآن
مساجد و از برای آنکه با وضو باشد و از برای مهیا بودن بجهت نماز قبل از دخول وقت
و ظاهر اینست که همین وضو وضوی نماز است که جایز است پیش از وقت …
و باید قصد او همین مهیا بودن برای نماز باشد و امّا اگر هوا سرد باشد و بجهت
در آخر وضو قصد بعض می شود مقدّم دارد در این صورت در قصد این …
قبل از وقت اشکالست بلکه ظاهر صحیح نیست و ظاهر اینست که هرگاه داند که در …
وقت نماز دست نمی شود امّا آن وقتی که میسّر می شود …
بخواهد مهیا برای آن وقت باشد وضو و اقبل از وقت نماز بجهت …
شود می تواند بسازد و همچنین سنّت است وضو از برای طلب حاجت و زیارت …
و نماز جنازه و از برای تجدید یعنی وقتی که فاصله معتدّ بها حاصل شده باشد …
خواه با وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنّت است وضو از برای خواب

کبری
از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن …
بکر و غسل دادن جنب میّت را و از برای کسی که بخواهد میّت را بقبر بگذارد و کسی که
داده و خواهد میّت را کفن کند و از برای ذکر خدا نمودن در اوقات نمازها و از برای
بل از استنجای باب وضو ساخته باشد و از برای کسی که از و مذی آمده
وی شهوه و از برای کتابت قرآن و سنّت است وضو دادن میّت قبل از غسل
در بیان احداثی که موجب وضو می شوند و آن بول و غائط کردن و …
ست از مخرج معتاد و هرگاه مخرج معتاد بسته شده باشد یا آنکه مخرج منحصر باشد
غیر موضع طبیعی که خلقت انسان است فایده بر آنست آن نیز موجب وضو شود
از جای دیگر بیرون آید مثل سوراخی که از زخمی حاصل شده باشد و امّا
بر طعام خود باشد پس بطلان وضو در اینجا معلوم نیست و همچنین بادی
یا قبل زن بیرون آید موجب وضو نیست و از جمله موجبات خواب است که
غالب شود و آن در وقتیست که گوش چیزی نشنود و همچنین هر چیز
شود از جمله موجبات است و استحاضه بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد و
نفاس و مسّ میّت نیز از جمله موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده
کی که بجهت اینها کرده باشد به تنهائی نماز نمی توان کرد بلکه باید وضو هم
ریک از این امور باعث این می شود که حدث اکبر و حدث اصغر هر دو حاصل
رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث اصغر و تحقیق در این مسئله
اینست که اینها باعث حدث اصغر نمی شوند پس اگر فرض کنیم که زنی حامله
داشته باشد و وضع حمل او بشود و قلیل خونی ببیند و پاک شود
موجبات وضو سر زده باشد غسل نفاس می کند و نماز می کند بی وضو
همچنین است حیض و امّا حیض پس آن چون که … شده و … شود و …
پس مدت نشده و … موجب وضو شود از آن … پس اینکه حکم
حیض کنیم بجهت آن احداث است نه بجهت حیض و همچنین غسل …
انکه حق اینست که این غسلها مسقط وضو نیستند چنانکه بعد از این خواهیم

کفت خاص اینکه اکر با حیض و نفاس و مس میت غسل دیکر مثل بول و غائط و خواب و غیر آن ها
حاصل شده باشد وضو هم در کار نیست اما وضو ساختن احوط است مطلب چهارم هرگاه کسی
بیقین طهارت بعمل آمده باشد خواه وضو و خواه غسل و بعد از آن شک کند در حدث
بنا بر طهارت میگذارد و بهمان طهارت اکتفا میکند بلکه هرگاه اعتقادش این باشد
که با آن طهارت نمی توان نماز کرد و ثانیا وضو بسازد فعل حرام کرده است و همچنین هرگاه
یقین بحدث داشته باشد و شک کند که آیا بعد از آن طهارت بعمل آمده یا نه در حکم محدث
و واجب است که طهارت بعمل آورد و هرگاه یقین دارد که از او حدث و طهارت هر دو حاصل شده مثل
جزم دارد که هم بول کرده و هم وضو ساخته اما نمیداند که کدام پیش و کدام بعد بوده است
اقوی آنست که در حکم محدث است و واجب است که وضو بسازد مطلب پنجم مشهور این است
که کسی که او را سلس البول داشته باشد و مکنتش نباشد که بول خود را نگاه دارد از برای
هر نماز وضو بسازد و بجهة محافظت از زیادتی نجاست کیسه یا کهنه پارچه که
بول را محافظت کند از تعدی با خود داشته باشد و بعضی گفته اند بیک وضو نماز
بسیار میتواند کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر را با هم جمع کند و یک وضو برای آنها کافیست
و همچنین ظهر [illegible] کسی که او را مرض شکم داشته باشد نتواند خود را نگاه دارد از غائط
اینست که از برای هر نماز وضو میسازد و اولی آنست که صاحب سلس و بطن هر دو
که از برای ایشان زمانی میسر میشود که توانند نماز را تمام با وضو کنند انتظار
[illegible] شند و در این صورت که چنین زمانی میسر شود قبل از برای کسی که او را مرض شکم دارد [illegible]
[illegible] غائط [illegible] قبل از شروع در نماز و ناگاه در بین نماز [illegible]
[illegible] مشهور آنست که وضو بسازد و از همانجا که گذاشته است تمام کند مگر [illegible]
که میتواند که خود را بمقدار نماز نگاه دارد [illegible] وضو بسازد و از سر گیرد [illegible]
[illegible] است و در این که مذهب مشهور [illegible] باشد و همچنین ناگاه [illegible] بول [illegible]

سلس البول داشته باشد [illegible] علما گفته اند که وضو بسازد و از همانجا بنا بگذارد و بعضی گفته اند
که اگر تواند بمقدار نماز خود را محافظت کند وضو بسازد و نماز را از سر گیرد [illegible]
احتیاط را در این مسائل نگاه دارد که [illegible] فصل [illegible]
در احکام و آداب خلا رفتن و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب است [illegible]
عورت از کسی که حرام است نظر کند بعورت و آن غیر زن و کنیز و طفل است بلکه ستر عورت
از غیر ممیز هم واجب است و عورت مرد ذکر است و خصیتها و مخرج غائط و عورت زن هم
قبل و دبر است که واجب است که بپوشاند از غیر شوهر و آقا هر چند که [illegible]
از غیر ممیز هم باید بپوشد و اظهر آنست که حرام است در غیر حال بول و غائط کردن بلکه
در حال استنجا هم رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن و معتبر رو کردن و پشت
کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و عورت را از قبله بگرداند فائده
ندارد و اظهر آنست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکیست مطلب دوم واجب است شستن
مخرج بول با آب و بعضی علما گفته اند که هرگاه آب میسر نشود بسنگ و کهنه و مثل آن ها
[illegible] بول کند و دلیل بر آن ظاهر نیست و لیکن احوط است و اظهر آنست که شستن
[illegible] همین قدر که [illegible] یک مرتبه [illegible] هر چند بهتر آنست که [illegible] باشد با زوال عین نجاست
[illegible] و احوط آنست که دو مرتبه بشوید و هرگاه ازالة عین [illegible] دست مالیدن نشود
دست مالیدن در کار نیست و هرگاه ضرور باشد مثل اگر مخرج [illegible]
باشد [illegible] مخرج غائط [illegible]
[illegible] استعمال کردن جسم طاهری مثل سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر
[illegible] عین نجاست [illegible] و اظهر آنست که پاک شدن نجاست کافیست هر
[illegible] سه مرتبه [illegible] هر چند [illegible] طرف [illegible]
[illegible] و احوط [illegible] سه [illegible]
[illegible] واجب [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتیم که استعمال جسم طاهر کافیست [illegible]

که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده بغیر آب بهیچ چیز پاک نمیشود و باید آب
از الدعین [illegible] اثر همه را بکند و شستن اندرون و داخل کردن انگشت و پنبه و غیر آن در کار
نیست و حرام است استنجا کردن با استخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان و میوه و هر چیزی
که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل ورق قرآن یا دعا یا تربت مقدسه بلکه بعضی
اوقات منجر بکفر میشود اما اگر عصیانا چنین کاری از و سر بزند پس اظهر اینست که موضع پاک
میشود و بعضی گفته اند که پاک نمی شود **مطلب سیم** سنت است که در حال خلا نشستن
شخص او مخفی باشد با آنکه داخل خانه یا چاه بشود یا در گودی داخل شود یا دور برود که کسی او را
نه بیند و سنت است پوشیدن سر و قناع بر سر انداختن و مقدم داشتن پای چپ در وقت
دخول و پای راست در وقت بیرون آمدن بعکس مکان شریف مثل مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن
و خواندن دعاهائی که وارد شده در وقت دخول و کشف عورت و در وقت نشستن و در وقت
بول و غائط کردن و در وقت نظر کردن بآنچه از و بیرون می آید و در وقت فارغ شدن و وقت
بیرون آمدن و دست مالیدن بر شکم در وقت بیرون رفتن و دعائی که وارد شده بخواند و سنت
است که سنگ و مثل آن که برای طهارت میخواهد پیش از وقت مهیا کند و اول استنجا
از غائط بکند و بعد از آن از بول و افضل آنست که در جائی که بغیر آب میتواند اکتفا کند با آب
استنجا کند و اکمل از این آنست که اول با سنگ و امثال آن استنجا کند بعد از آن با آب
و سنگها را اگر کسی استعمال کرده باشد طاق باشد نه جفت و سنت است استبرا
بجهة آنکه بعد از آن اگر رطوبت مشتبهی ظاهر شود جامه او نجس نشود و [illegible]
نشود و کیفیت آن بعد از این خواهد آمد **مطلب چهارم** مکروه هست رو و پشت کردن بباد
و ظاهر اینست که این حکم مخصوص بول نیست بلکه غائط هم چنین است و مکروه هست که رو
بقرص آفتاب یا ماه بکند و مکروه است بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصا
بلکه کردن غائط هم مکروه تر است و مکروه است نشستن در معابر و در مثل سر راهها و جائی
بر میدارند مثل کنار نهرها و سر چاهها و در خانهای مسجدها و جائی که قوافل و منزل [illegible]

می آید و در زیر درخت میوه ده خصوصا در وقتی که میوه در او موجود باشد و در سوراخ
حشرات مثل مورچه و موش و غیر اینها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در [illegible] ایستاده
و مکروه هست بلند کردن بول را در هوا و طول دادن نشستن بر خلا و مسواک کردن و حرف
زدن بغیر ذکر خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیزی خوردن و آشامیدن و استنجا
بدست راست و بدست چپ هرگاه در او انگشتری باشد که بر او اسم خدا باشد بلکه داخل
شدن خلا در حالتی که این انگشتر در دست او باشد بلکه اسماء انبیاء و ائمه و فاطمه
نیز چنین است و این در وقتیست که علم بهم نرسد که نجاست باسامی شریفه می رسد
و اگر نه حرام است **فصل سیم** در کیفیت وضو است و در آن چند مطلب است
واجبست در وضو شستن رو و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها
اما رو پس حد آن از جهة طول از رستنگاه موست تا باخر زنخ و از جهة عرض آنقدر است
که فرو گیرد او را انگشت بزرگ و انگشت میانی و هر قدر از شقیقه که داخل این شود
واجبست شستن و لیکن آنچه از آن واجب نیست هم چنین عذار و آن موئیست که از آخر شقیقه
[illegible] روئیده تا آخر نرمه گوش و هم چنین عارض و آن موئیست که از آخر عذار میروید به طرف زنخ
و هر قدر از اینها داخل حد مذکور باشد باید شست و هر قدر خارج باشد واجب نیست
مواضع تحذیف و آن جائیست که موی او روئیده در دو طرف پیشانی میان نزعتین است
[illegible] اینست که دو انگشت مذکور آنها را فرو میگیرد و اما نزعتان یعنی آن دو سفیدی
[illegible] رود طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد پس شستن آنها واجب
[illegible] و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش سر او مو ندارد و یا آنکه مو فرق سر
[illegible] کسی که موی سر او [illegible] ابرو پیش رسته اینهم اکتفا بشستن با این مو نکند بلکه
[illegible] بلند کرد [illegible] مردم با آن شکل اند از آنجا بشوید و هم چنین
[illegible] در صورت بجهة بعضی هستند که انگشتان ایشان بسیار بلند و روی ایشان بسیار [illegible]
[illegible] و بعضی بعکس این میباشند اینها نیز ملاحظه میانه حال مردم را بکنند و دو
[illegible] از بالا بلند در شستن تا ابرا از دم مو بر بند و سر از پیه بشوید تا [illegible]

ذبح وعدی که از برای بو قرار داده ایم اندکه از اطراف و بر آن بیفزاید از باب مقدمه واجب
تا خواطر جمع رو واشسته باشد و واجب نیست در وضو که آب را به بن موی رساند و اقوی قول
اول است خواه ریش و خواه ابرو و خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافیست و بعضی گفته
اند که هرگاه موی تنک باشد بنحوی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجبست که آب را به بن
موی رساند و اقوی قول اول است اما این قول احوط است و اما دستها پس حد آنها
از مرفقها است تا سر انگشتان و واجبست که مرفق را داخل کند و از مرفق و سر انگشتان بشوید
تا سر انگشتان و قدری بالاتر از مرفق بشوید تا خواطر جمع واجب بعمل آمده باشد و اگر
دست مو داشته باشد آب را به بن مو رساند و دست شل و دو نیست و همچنین ...
حایل ... نباشد و هرگاه انگشتری یا حلقه یا امثال آن مثل دست ... در
در دست باشد و آب به زیر آن نرود آنها را حرکت بدهد و آب را در زیر آن
داخل کند و شستن ناخنها واجبست هرچند بلند باشد و زیر ناخ ...
و ... شود واجبست شستن و زیاده بر آن واجب نیست
زیر ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجبست
باشد مانع ندارد و ... که از گشته ...
از چرک ... مانع رسیدن آب نیست واجب نیست شستن
مانع ... و احتمال داشته باشد که بعد از وضو ... دست
که وضو صحیح است و اگر دست کسی بریده باشد پس اگر قدری ...
باشد است که مرفق بالمره ... نیست شستن آن دست ...
علما و همچنین هرگاه از ... مرفق ... باشد که قلیلی از ...
او هم باید آن دست را بشوید باتفاق علما و اما اگر استخوان ...
و استخوان بازو تمام بر جا باشد احوط آنست ... استخوان ...
دلالت بر آن دارد هرچند وجوبش معلوم نیست ... بعضی ...
بر عدم وجوب آن و اما مسح سر پس آن واجبست ... مسح ...
بر انگشت ... باکی ... و بعضی واجب دانسته اند ...

هرچند یک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از مقدار یک انگشت را جایز نمیدانند — احادیث
و اقوی قول اول است و افضل و احوط اعتبار سه انگشت است و محتمل است که مراد از سه انگشت
از جانب طول سر مراد باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک از این دو احتمال از
کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود با ملاحظه بکار بردن — انگشت
خود سنه و حاصل میشود باین نحو که سه انگشت را بطول بگذارد بر عرض سر و بقدر عرض
یک انگشت انگشتها را با هم کشد و مسح سر را از سر بر و سر بالا هر دو میتوان کشید
هرچند ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها پس آن در پا واجبست بعد آن از — پشت
سر انگشتان تا کعبها و مستحب است مسح در آن کافیست هرانکه واجب نیست عرض پا
تمام ظاهر اخلاف نیست و اما طول آن پس دعوای اجماع شده که واجبست که باید مقطع
نشود و خط متصلی از سر انگشتان تا بکعب برود و افضل و احوط آنست که تمام پشت پا را — مسح شود
بتمام کف دست مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر اینست که جایز است مسح از
کعبین تا سر انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر انگشتان بکند و مراد از
کعبان آن بر آمدگی است که در پشت پاها است بنابر مشهور علما و بعضی گفته اند
کوتیت بالاتر از آن بر آمدگی که در مفصل پا است یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود
و متصل باصل قدم میشود و اقوی قول اول است و احوط آنست که خود کعب را هم داخل مسح — ساق
کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن کودی بلکه خود کودی را هم داخل کند و ظاهر آنست که
مسح بطاق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشتها را در مسح سر بکار برد و اولی
آنست که بکف مسح کند و اگر متعذر باشد به پشت دست مسح کند و اگر متعذر باشد
بزراع مسح کند و در مسح بپشت دست و زراع اگر تیمم هم بکند احوط است و ظاهر
اینست که واجب باشد که مسح پای راست را بدست راست بکند و مسح پای چپ را بدست
چپ و بدون عذری غیر این نکند و واجبست آنکه مسح بتری آب وضو باشد و اگر آب
تازه بر دارد و مسح کند وضو باطل است و اگر در دست تری نمانده باشد در
عضوهای اعضای سابقه که رطوبت باشد از آنجا تری بگیرد و مسح کند هرچند آب
که ... از ریش باشد که زیاده است از قدر ... واجبست شستن آن در وضو ...

وقت شستن رو آب باران می رسد رعادت و اما آبی که باطراف عمامه و کلاه و نحو آن می ریزد پس
از آب وضو نمیگویند و بان مسح نمیتوان کرد و این حکم تفاوت نمیکند در جائیکه فراموش کرده باشد
مسح را و بعد از آن بخاطرش آید یا بدون فراموشی بلکه هرچند دست تر باشد و یا از عضو
دیگر آب بردارد هم باطل نیست و اما هرگاه همه عضوها خشک شده باشد پس واجب اعادهٔ
وضو و اما اگر هوا بسیار گرم یا باد شدید باشد که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن شود که
قدری از دست چپ را بگذارد که در زیر بکمال سرعت آب بان قدر بریزد و بشوید و با
تری مسح کند بکند و اگر این هم ممکن نباشد در اینصورت مشهور اینست که جایز است با آب
تازه مسح کردن و احوط آنست که تأخیر وضو بکند تا زمانیکه امید دفع عذر نباشد یا آنکه
جمع کند ما بین وضو و تیمم و هر دو را بقصد قربت بکند و هرگاه در سر یا پا تری باشد
پس اگر تری وضو که در دست است زیاده بران تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه دور نیست
که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است لیکن احوط آنست که آن تری را خشک کند یا کم کند
و در مسح نیز شرط است که حایلی در سر و پا نباشد مثل عمامه و مقنعه و حنا مگر حنائی باشد اینکه
که بسبب رقت و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مانع نیست مادامیکه بسیار
دراز نشده باشد که از حدّ خود در رفته باشد اگر چنین باشد بر بیخ موها مسح
کند و هرگاه موی غیر پیش سر بلند شده باشد و پیش سر آمده باشد بر او مسح جایز
نیست و همچنین هر حایلی که بر پا باشد از کفش و چکمه و غیر آنها مگر از برا[...]
سرما یا دزد و قطاع الطریق و مانند آن از رفقا که در اینصورتها [...]
بر چکمه و هرگاه عذر زایل شود در اکتفا باین وضو اشکال است و احوط [...]
بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند و وضو تازه بنا زد مطلب دو[م] [...]
ترتیب باین نحو که اول رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن [...]
مسح سر و بعد از آن مسح پاها و اقوی در نزد حقیر اینست که واجبست [...]
بر پای چپ و مشهور علما این را سنت میدانند و حدیثی در احتجاج از [...]
الله روایت شده که مضمون آن اینست که هرچه را باهم میتواند مسح کند [...] وسلّم

پس م

بکند و واجب است که پای راست را مقدم دارد و فتوی صریحی از احدی از علما بر این مضمون در نظر نیست
و اگر ترتیب را فراموش کند باید برگردد و ترتیب بعمل آورد پس اگر اول دست را بشوید و رو را
فراموش کند باید برگردد و رو را بشوید بعد از آن دست را بشوید و همچنین اگر دست
را فراموش کرده باشد و دست چپ را بشوید بعد از آن بخاطرش آید برمیگردد و دست
راست را می شوید و بعد از آن دست چپ را می شوید و همچنین بلی در اینصورت اشکال
و آن اینست که رو را بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست
را و بعضی از روایات معتبره ظاهر میشود که برگردد و دست راست را بشوید و بعد از آن
دست چپ را و بعضی دیگر دلالت میکند بر آنکه در مرتبه شستن دست راست در کار نیست
و ظاهر اینست که فتوی علما بر این باشد چنانکه از جامع عباسی ظاهر میشود و احوط آنست که
چنین کند و وضو را اعاده کند مطلب سیوم واجبست موالات در وضو یعنی اجزاء
وضو را از هم متفرق نکند و حدّی که اکثر علما از برای این قرار داده اند اینست که باید
در هر عضوی شروع کند پیش از این که خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب
تفریق و دیر کردن خشک کند خواه بسبب تمام شدن آب یا ریختن آن یا بسبب نسیان یا غیر آن باشد
پس آن اتفاقیست که مبطل وضو است و اگر از جهة تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب
بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر اینها باشد پس در اینجا جمعی قایل شده اند که مبطل نیست و این قول
دور نیست اما احوط اعاده است و این نحو در غیر مسح است اما در مسح پس حکم در آن
بطلانست بجهة آنکه محتاج میشود باب تازه و مسح باب تازه جایز نیست و آنچه مذکور
شد در غیر حال ضرورت است مثل گرمای بسیار یا باد شدید و اما در صورت
[...]ر مسح همه مساوی است در آنکه خشک کند ضرر ندارد و پیش از این حکم [...]
[...] جمعی دیگر از علما موالات را باین معنی که گفتیم تفسیر کرده اند و علاوه برای
[...]رده اند یعنی تفریق ما بین اعضا نکند و در پی یکدیگر بکند و دلیل آن
[...]گر تفریق بحدی حاصل شود که اهل عرف و متشرعان بگویند که این شخص
[...] خود دست برداشته است و بگویند چنین وضو وضو نیست
[...] بطلانست هرچند تری باقی باشد مگر در اینجا که اعاده
[...] که مسح را فراموش کند و مشغول امر دیگر شود هرچند [...]

بخوانند وظاهر اینست که در موارد این اخبار هم سلب اسم وضو میتوان کرد و هم در موارد این اخبار
اکتفا بهمین صورت میکنیم و بدانکه اکثر علما اعتبار خشک شدن تمام اعضای سابقه را کرده
اند باین معنی که اگر تری در هر یک از اعضای سابقه باقی ماند باشد کافیست هرچند تمام
از عضو هم تر نباشد و بعضی گفته اند باید آن عضو سابق متصل باین عضو تر باشد
بعضی گفته اند باید همه اعضای سابقه تر باشد و اقوی قول اول است مطلب چهارم
شرط ششم در وضو نیت است و مراد از نیت قصد فعل مأمور به معین است که قصد باشد از غرض
تقربا الی الله و کافیست از برای او اینکه داعی و باعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل
معین از برای خدا او را براین ار وادا داشته باشد هرچند در وقت کردن فعل این معنی را بخاطر — آن وقت فعل را
نگذرانند پس هرگاه پیش از وقت فعل یعنی کند باین معنی که منظورش اینست که مثلا وضو
را ادا و بعد از اینکه مدتی بسر رفته از برای نماز ظهر از برای خدا و بعد از مدتی میاید — اووم
که وضو بسازد و همان معنی که در نظر داشته باعث است که او را براین فعل میدارد و همین
کافیست و ضرور نیست که در وقت آب ریختن بر رو بخاطر بگذراند که وضو میسازم از
برای رفع حدث از برای مباح بودن نماز ظهر هرگاه غافل باشد لکن از آنچه منظور داشته در
این صورت البته باید خود را متذکر میکند ولیکن همان اجمال که بخاطرش آمد کافیست بر تفصیل
یکی در خاطر و مفصل کردن این اخطار در فعل در کار نیست و همین معنی است داعت علیه بسیاری
فقها گفته اند یعنی باید در چنین فعل نیت خلاف منظور خود را نکند و همان چه منظور داشت
همان او را باعث بر تمام آن فعل باشد و ضرور نیست که در هر جزء نماز بخاطر بگذراند که نماز
میکنم یا وضو میسازم از برای خدا بلکه این نزدیک خالصت [illegible] طاوس در عبادات
و قصد وجوب و سنت و [illegible] و اباحه نماز و ادا و قضا و غیر اینها هر یک از اینها که معتبر
در تعیین عبادت داخل باید قصد بکند باین معنی که قصد آن فعل بآن صفت معینه او را وادارد
بر آن عبادات مثل اینکه شخصی نماز قضا کرده و نماز ادا کرده و اول طلوع صبح از نماز شب
فارغ شده و نماز قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس هم چونکه باید قصد بکند
که نماز صبح میکنم یا نافله صبح میکنم یا نماز قضای صبح هرگاه در ذمه او یکی از اینها معین
معین است و میخواهد همان قصد بکند رها کند تکبیر احتیاج بخاطر گذرانیدن نیست

تکبیر را بگوید و اما اگر معین کند تا وقتی که بر خواست نماز پس باید در آن حال معین کند بعد از آن
تکبیر بگوید و هم چنین در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه نیت که علما — در هر حال
گفته اند باید نیت متصل بعبادت باشد اگر مراد ایشان اینست که باید نیت را تمام بخاطر بگذرانند — اینست
در وقت شروع نماز یا وضو پس آن دلیلی ندارد و اگر مراد آنکه غافل از آنچه منظور او بود
نشود و نیت خلاف آن نکند پس صحیح است و اما اگر آن عبادت معین است و اشتباه و
تردد در نیت میانه دو عبادت که باید تعیین کند پس در اینجا احتیاج به تعیین هم نیست
مثل اینکه کسی هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم نمیکند و همیشه صبح از خواب که برمیخیزد نماز
صبح را میکند این شخص همین که میداند که نماز صبح امروز را میخواهد بکند از برای خدا کافیست
که تکبیر بگوید و بگوید بنیت [illegible] ادا و واجب و سنت نمیخواهد بلکه هرگاه تردد داشته
باشد که آفتاب طلوع کرده است یا نه کافیست که قصد نماز صبح امروز را بکند و یکی
نیت قضا و ادا در کار نیست و هم چنین کسی که هرگز وضوی تجدیدی نساخته و وضو از برای
رفع حدث میسازد و هم چنین هرگاه بر کسی مشتبه باشد که آیا غسل جمعه واجب یا
سنت گوید غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت وجوب و استحباب در کار نیست خلاصه
اینکه قاعده اینست که هرگاه افعال مختلفه باشند در نظر و تو خواهی یکی از آنها را بکنی باید
در نیت تو معین باشد که این کدام یک از افعال است و هرگاه فعل منظور تو منحصر است در
یک عمل بکو احتیاج بقصد چیزی دیگر نیست و مراد از قصد قربت کردن فعل است از برای خدا — اینکه
یا لفت که منظور این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنم یا از برای خدا
مراعات بکند یا از برای اینکه خدا ثواب بمن بدهد و این غالبا از عوام الناس است یا اکثر خواص
حاصل میشود همین است و بهتر از این آنست که از برای اینکه این عمل شکر الهی است و موجب تعظیم
اوست میکنم و از این بهتر اینست که از عظمت الهی حیا میکنم و هیبت [illegible] و به سبب حیا
و بهتر از این همه آنست که چون خدا اهل عبادت است [illegible] — دیوم
[illegible] و این مختص مقربین است و نباید که داعی بر فعل همان تقرب الهی باشد [illegible]
باو بریا داخل کند [illegible] خود نماز هم داشته باشد نماز او باطل است و اگر

واگر فعل راجحی که مطلوب شارع باشد بان ضم کند مثل قصد پرهیز کردن [illegible] و دزه ضم کند یا قصد
ارشاد و راه نمائی را با وضو ضم کند که مردم ببینند چه نوع وضو میسازد و متابعت او کنند
باکی نیست و انچه را شارع رخصت داده مخصوص که داخل محل گفتگو نیست مثل نماز شب از برای
وسعت روزی و سبحان الله در نماز گفتن بجهت با خبر کردن غیر و امثال انها و اما ضم
کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن در وضو باب سرد یا گرم شدن در غسل باب گرم
یا گرم شدن نماز کردن در افتاب و امثال انها در ان خلافست اظهر انست هرگاه داعی تقرب
بخدا و اطاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای او حاصل نشود
البته خواهد کرد ان فعل را باکی نیست و احتیاط اجتناب بقدر امکان و اما مثل [illegible]
بخلاف او در بین وضو یا خوشحال شدن باینکه کسی او در عبادت به بیند پس اظهر انست که ضرر
ندارد و هرگاه ان داعی تو بر فعل باشد اما اگر در بین عبادت قصد ریا خود نماید بلکه بعد یا
ضم کند نیت فوت باین معنی را پس نماز باطلست و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را
پس اگر عود نکند به نیت وضوی او باطلست هر چند تمام کند و اگر عود کند به نیت پیش از
انکه موالات فوت شود پس ظاهر اینست که وضو صحیح است **[illegible]** هرگاه کسی عمدا قصد
[illegible] کند در وضوی واجب یا بعکس اظهر انست که وضوی او باطلست بلکه در صورت جهل
بمسئله یا امکان اموختن هم چنین است و اظهر انست که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه
بواجب میتوان کرد هر چند ظاهر مشهور آنست که نمیتوان کرد **مطلب پنجم** جایز نیست
وضو باب غصبی مثل اینکه کسی ظرف اب کرده از برای خود کسی بدون اذن او وضو بسازد یا
از حوضی که در خانه غیر است اب بردارد بلکه اب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد
یا از ابهای باران و رودخانهای مباح الاصل باشد که کسی اینها را در تحت ملک خود نیاورده
باشد یا انکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا فحوا و
مثل اینکه کسی او را بمهمان کرده باشد که بکرد و مثلا در خانه او باشد پس جایز است که
از حوض خانه او یا ابهائی که مهیا است از برای استعمال او وضو بسازد الا انکه [illegible]
حال او [illegible] معلوم باشد که صاحب [illegible]

که باید علم حاصل شود برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اولی احوط است
اما نهرهائی که مال غیر است و فقها بر جایز است وضو ساختن از انها بدون اذن
و هم چنین غسل کردن و اب خوردن و رخت شستن در انها مگر صاحب انها منع
کند یا علم جزم برسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه بداند که یتیم و
مجنون و غیره در ان دخل دارد یا نه و خواه صاحبان معلوم باشد و خواه نباشد اما او
اب بحمام و جمع کردن ان در حوضها و مثل اینها پس اگر حق اب از برای او ز قدیم بوده و
طریقه مستمره سابق بود است پس ظاهر انست که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد
پس در ان اشکالست و اگر کسی ان نهرهای مملوکه را غصب کند پس ظاهر اینست که حکمش
باقیست و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و مخوان بلی ظاهر اینست که خود غاصب
نمیتواند این تصرف را هم بکند بجهة اینکه غالب اینست که ما لک تصرف او راضی نیست
و هرگاه اب غصبی مشتبه شود باب مباح که ندانند کدام ظرف اب مباح است و کدام
اب غصبی پس مشهور اینست که استعمال هیچ کدام جایز نیست و در این حکم اشکالی هست
و هم چنین هرگاه بیکی از انها وضو بسازد حکم به بطلان وضو مشکلست و احوط انست که هیچ یک
وضو نسازد خصوصا در وقتی که اب مباح یقینی ممکن نباشد و اگر بیکی وضو ساخته باشد و اب
دیگر هم نرسد احوط انست که تیمم هم بکند و شرطست در اب وضو اینکه پاک باشد و وضو
اب نجس باطلست و اما هرگاه مشتبه اب نجس با پاک مثل انکه موشی در یکی از دو ظرف
اب افتاده و مرده و اب حال نمیدانی که کدام یک نجس شده پس واجبست اجتناب از هر دو
و انها را بریزد و تیمم کند و باید که اب وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و عرق
نعناع و مانند انهای مضاف نباشد بلکه حقیقی باشد و اگر اب مطلق باب مضاف
مشتبه شود و اب دیگر هم نباشد هر یک جدا وضو بسازد و اگر یکی از انها بریزد
دیگری با انها یکی که باقی مانده وضو بسازد و بعد از ان تیمم هم بکند **مطلب ششم**
جهت که مکلف خود مباشر وضو باشد در حال اختیار اما اگر عذری داشته
باشد مثل مرض یا غیر ان که خود نتواند وضو بسازد دیگری را وضو تواند داد
[illegible] هر دو [illegible] کند **مطلب هفتم** در احکام جبایر است هرگاه در
[illegible] کسی شکسته باشد که ان جبیره خواهند هرگاه تواند که ان جبیره را بردارد

شود و

ابه

ونمی‌تواند شوید یا اگر چنانکه بسته است آب نمی‌تواند (در آن) جاری کند که ضرری باو نرسد
چنان کند و اگر نتواند هیچ یک اینها را بکند پس هر جای عضو صحیح است بشوید و بانجا که میرسد
که تخته جبیره بسته است دست تر بر روی آن بمالد و در حکم جبیره است کهنه‌هائی که بر زخم
و جراحت و دمل بسته باشد و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست
مالیدن کافیست امّا باید دست تر بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن تری
بهمه اجزاء آن جبایر ضرور نباشد و امّا موضع مسح مثل سر و پا پس اگر مسح را
می‌تواند بعمل آورد چنانکه بیان کردیم در باب مسح پس بهمان اکتفا کند و اگر میسر
نشود پس در آنجا نیز دست تر بجبیره بمالد و باید که آن جبیره یعنی آن تخته یا کهنه پاک
باشد و اگر نجس باشد چیزی پاکی بر روی او بگذارد و بر او مسح کند و امّا اگر زخمی و جراحتی
باشد که بر روی آن چیزی نباشد و ممکن نباشد شستن و کنار اطراف آن را بشوید و آن زخم
را بگذارد و اگر دست تر مالیدن بر روی آن ضرری نرسد دست بمالد هر چند شستن
شستن بعمل نیاید و اگر آنهم میسر نشود ضرور نیست دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی
او بگذارد و دست تر بر رو بمالد احوط است و ظاهر آنست که دمل و شکستگی که بر روی
او چیزی نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در اینجا تیمم هم بکند احوط است و هر گاه بعضی اعضا را
نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست تر مالید یا آنکه جبیره هیچ نباشد مثل اینکه آن عضو
مریض باشد پس در این صورت باید تیمم کرد و دیگر شستن اعضای صحیحه در کار نیست
و همچنین هر گاه عضوی که مسح باید کرد این حال داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم از
احکام جبیره در غسل جاریست و فرقی ما بین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاریست
و هر گاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست او شکسته باشد و تخته‌هائی
که بر او بسته اند از مرفق تا سر انگشتان را گرفته است پس او نیز وضو میسازد
و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند بلکه از بعضی علما ظاهر میشود که هر گاه جمیع اعضا نیز
باید ... جبیره داشته باشد بمقتضای این عمل کند و احوط آنست که در این صورت تیمم
ما بین آن و تیمم ... هر گاه که وضو با جبیره ... بعد از آن عذر ...
شود و آن وضو ...

بعمل نیاورد و وضو را اعاده کند **مطلب** هر گاه کسی شک کند که در فعلی از افعال وضو
پس اگر مشغول وضو هست باید که آن فعل را بعمل بیاورد و بعد از آن آنچه بعد از آنست
بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ شده است و در عمل دیگری داخل شده است بر وی چیزی
نیست و امّا اگر فارغ شده است و بجای خود باقیست و مشغول عمل دیگر نشده پس ظاهر آنست
که در اینجا هم بر وی چیزی نیست و هر گاه یقین کند که بعضی افعال وضو را نکرده است پس
باید برگردد و آنرا و آنچه بعد آنست بعمل بیاورد بشرط آنکه اخلال بموالات نشود و
کثیر الشک در وضو اعتنا بشک نمیکند مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو
سنت است قبل از وضو مسواک کردن و در آن تاکید بسیار وارد است و اگر قبل از
وضو فراموش کند بعد از وضو بکند و هر گاه مسواک نباشد با انگشت سبابه ...
مسواک کند و سنت است که ظرفی که از آن وضو میسازد اگر دهن گشاده است در طرف
راست بگذارد و دست در آن فرو برد و در آن شوید و بدست راست آب بگیرد و
بدست چپ بآن دست راست را بشوید امّا مثل آفتابه و دلو نیست پس آنها را بطرف چپ
بگذارد و از برای شستن دست راست برابر بزرد بدست راست و از آنجا بگرداند بدست
چپ و بآن دست راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها
تا بند پیش از آنکه داخل ظرف کند از برای بول و خواب یکمرتبه و از برای غائط دو مرتبه و دور
نیست که مطلقا سنت باشد یعنی خواه از ظرفی خواهد وضو بسازد که دست در او فرو
میبرد یا نه و سنت است مضمضه کردن بعد از آن و استنشاق کردن بعد از هر یک
سه مرتبه و بهتر آنست که از برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه آنست که آب
در دهان کند و در تمام دهن بگرداند و بیرون ریزد و استنشاق آنست که آب را بکشد بالا در
بینی و بیرون اندازد و سنت است که مبالغه در هر دو نمایند تا بجمیع دهان و بینی برسد و سنت است

بس م
ابریق

کشادن چشم در حال وضو بدون اینکه آب را داخل چشم بکند و دعاهائی که وارد شده است
در نزد هر یک از افعال بخواند و سنت است که آب را بر پشت ذراع بریزد و زن بر شکم
ذراع و سنت است که وضو را شاداب کند و آب را وافر بریزد هرچند مجرد جریان آب
از هر جزوی از بدن بجزوی دیگر کافی است در تحقق شستن و سنت است که آب وضو
یک مد باشد و آن یکچارک من تبریزی سی شاهی است و سه مثقال و نصف هشت یک مثقال
و بسنگ تبریزی هشت عباسی از یکچارک شش مثقال و چهار یک مثقال و چهار یک سه
چهار یک مثقال است و بعضی آب استنجا را داخل این مد دانند و آن بی وجه است و مشهور
اینست که مستحب است که هر یک از رو و دستها را دو بار بشوید و بعضی گفته اند
سنت نیست و بعضی گفته اند حرام است و قول اول اقوی است و اما دو بار آب ریختن
بهر عضو هرگاه شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن نیز مستحب است و این معنی دو بار
شستن نیست بلکه دو بار شستن آنست که هر دفعه تمام عضو را بشوید و آب برساند
و در دو بار آب ریختن این معنی منظور نیست و اما هرگاه آب وفا نکند بسبب خشکی
دست یا بسبب ریختن اکثر آب که میریزد بدست از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر
بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر هم و اما سه بار شستن
هر یک از اعضا پس آن حرام و مبطل وضو است خصوصا هرگاه مسح باب شستن شده باشد
و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد بجواز و شرعیت
آن نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانت در وضو باین معنی که
کسی دیگر آب بدست او بریزد و او خود وضو را بعمل آورد و اما مثل آب از چاه کشیدن
یا از نهر آوردن و مثال آنها پس کراهت آنها معلوم نیست چنانکه در روایت هست
جناب امیر المؤمنین محمد حنفیه را امر فرمودند که آب بیاورد از

و مکروه است وضو ساختن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشد بلکه اگر کسی مباشر آن نشده
باشد اما آن آب اتفاقا در آفتاب گرم شده دور نیست که آنهم چنین باشد و این در غیر
مثل حوض و برکه و امثال آنها است و در آنها کراهتی نیست و همچنین مکروه است وضو ساختن
بآبی که متغیر یا متعفن شده باشد بغیر نجاست و اما اگر گربه یا سگ و مار یا انها بخورده
باشد و همچنین سؤر حایض متهمه که احتیاط از نجاست ندارد بلکه هر کسی که پروا از نجاست
باشد و اما آب غساله جنابت پس اظهر آنست که نمیتوان با او غسل کرد و وضو ساخت
بلکه حیض هم چنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق کلام علما بعضی آید که هر چه در رفع حدث
اکبر استعمال شده چنین است پس استحاضه و مس میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه
میدانند و اول احوط و اظهر است و مراد از غساله آن آبیست که جدا شود از بدن از
آب غسل و آن قطره ها که از بدن به پا شد در آب ضرر ندارد و اما حوض و خزانه
حمام و مثل آنها که بقدر کر و زاید بر آن هستند هزار نفر هم که در آن غسل کنند
ضرر ندارد و مکروه است خشکانیدن آب وضو بدستمال و بهتر آنست که بدامن و غیر آن
هم نخشکانند **باب دوم** در غسل است و در آن چند فصل است **فصل اول** در غسلهای
واجب و در آن دو مطلب است **مطلب اول** غسلهای واجب شش است غسل جنابت
و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و گاهست که
واجب میشود غسل بنذر و شبه آن و فرق آنست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره
و تا وقت نماز داخل نشود بنیت وجوب نمیتوان کرد مگر آن غسلی که واجب شده باشد بنذر
و شبه آن و آن غیری که گفتیم که غسل از برای او واجب میشود چند چیز است اما غسل
جنابه پس آن واجب است از برای نماز واجب و شرط است از برای صحیح بودن هر نمازی
و همچنین واجب است از برای طواف واجب و از برای مس کتابت قرآن اگر واجب شده باشد

بعض در حال حیض و همچنین
عقرب یا وزغ خورده باشد

بند میشه آن و همچنین از برای درنگ کردن در مسجدها و از برای داخل شدن در مسجد
الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله و همچنین از برای قرائت سورهائی که سجده واجب
دارند اگر چه واجب نشده باشد آن قرائت و شرط است از برای اینها اگر واجب نشده باشد و
اما غیر سورهای سجده واجب پس اظهر اینست که جایز است خواندن آن از برای جنب و
حائض و مشهور آنست که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه مکروه است و حکم بکراهت
خالی از اشکالی نیست و غسل حیض نیز مثل جنابت است در همه مذکورات و همچنین غسل
نفاس و همچنین واجبست غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه واجب هر چند بعضی
علما تردد کرده اند در وجوب از برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر وجوبست
از برای رمضان و غیر قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن هر چند روایت صریحی نیافته
اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آنها هست و اما روزه سنتی پس اقوی
که مشروط نیست بغسل بلکه اگر عمدا بجنابت باقی بماند تا صبح میتواند از برای روزه
اقوی در نزد حقیر اینست که غسل حیض هم واجب باشد از برای نماز و طواف و روزه و در
مس کتابت قرآن ... است و اظهر وجوبست و اما در دخول مسجد نبی و مکث در سایر
مساجد پس اظهر عدم وجوبست و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد هر چند سوره
سجده واجب باشد و هر گاه غسل کردن از برای روزه در شب میسر نشود تیمم بکند بدل
از غسل و با تیمم داخل صبح شود و از کلام علما ظاهر میشود که غسل واجب نیست از
صبح باید کرد بمقدار بجا آوردن غسل مگر اینکه واجب بکر در وقتی باشد که
غسل را بکند و با آن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسلی که از برای روزه ضرور است
در تمام شب میتواند به نیت واجب بکند از برای روزه فردا و بقصد قربت هم اکتفا میتوان
کرد **مطلب دوم** واجبست غسل بر کسی که بدن او به بدن میتی که سرد شده باشد رسد بعد از سرد

شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر اینست که هر گاه بدن بمو و ناخن او برسد موجب غسل نباشد
و همچنین هر گاه مو و ناخن این کس برسد به بدن او و مشهور آنست که پاره از بدن میت یا
پاره که از بدن انسان زنده جدا شود آن نیز حکم میت دارد در این معنی و اما هر گاه
بعضی اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند پس بدن آن کس برسد با
عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل واجب میشود و اظهر اینست که غسل مس میت هم واجب
لغیره است

## فصل دوم

در بیان حقیقت و موجبات غسل است و در آن چند مطلب
است **مطلب اول** بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد
از مرد یا زن در بیداری یا خواب و با شک در خروج منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند
و وقتی بیدار شود تری در موضع معتاد ببیند اما یقین نکند که منی است بر او غسل واجب
نیست و شناخته میشود منی بجهیدن و قوه دفع و سست شدن بدن بعد از آمدن
آن و مقارن بودن آن با شهوه و در مریض همان شهوه کافیست هر چند قوه دفع
نباشد و حاصل میشود بداخل کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر
آنست که داخل کردن در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد ...
هر دو غسل واجب میشود و هر گاه والعیاذ بالله در دبر پسری یا مردی داخل کند تا ختنه
گاه اقوی آنست که آن نیز موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول هم غسل باشد
و سید مرتضی علیه الرحمه فرموده است که وطی بحیوانات هم موجب غسل است و احتیاط
در اینست اینها همه در وقتی که منی نیاید اما اگر منی بیاید در هیچ حال غسل ساقط
نیست و اکثر علما در مفعول فرقی میان ... و مرده ... نگذاشته اند و
اما احکام جنب پس حرام است بر او نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت و قرائت سورهائی
که سجده واجب دارند و قرائت بعضی از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ ...

مثل آلم و حم هرگاه بشنود سورهٔ سجده بخواند و سجده واجب چهار سوره است آلم سجده و حم
سجده و والنجم و اقرا باسم ربک و حرام است بر او مس کتابت قرآن حتی تشدید و مد و اسم
خدا و بعضی ملحق کرده اند بان اسمهای انبیاء و ائمه را و حرام است بر او نشستن در مسجدها
و گذاشتن چیزی در انها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مکروه است از برای او
خوردن و آشامیدن مگر اینکه مضمضه و استنشاق کند و بهتر آنست که اول استبرا
بشوید بعد از ان مضمضه و استنشاق کند و بعد از ان چیزی بخورد و هرگاه طول بهم رسد
ما بین این کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند و وضو هم سنت است از برای جنب برای
چیز خوردن و مکروه است از برای او دست گذاشتن بمصحف یعنی بغیر کتابت او و در کراهت
خضاب کردن خلافست و بهتر ترک آن است **مطلب دوم** در حیض است و در ان چند
بحث است **بحث اول** بدانکه خون حیض از خلقت انسانیست که حق تعالی از برای
چند خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل جمع شود از برای
حفاظت او و مبدل بشیر میشود از برای غذای او و بعد تولد و اغلب اوقات سیاه و
گرم و غلیظ و سوزنده میباشد و از طرف چپ میاید و هر چه ممکن است که خون حیض باشد
و شرائط ان در او موجود باشد چنانکه بعد میگوئیم پس باید از آن خون حیض و احکام او
بعمل آورد پس هرگاه سه روز خون ببیند و بعد از ان قطع شود و پیش از تمام شدن ده روز
باز خون ببیند مجموع انها را حیض حساب میکند و همچنین هرگاه ده روز از حیض بگذرد
باز خون ببیند بشرائط حیض آن نیز حکم میشود باینکه حیض است و شرائط خون حیض است
که قبل از تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یأس هم نباشد و حد یأس پنجاه سالست در غیر
قرشی و تمام شدن شصت سال است از برای قرشیه و اظهر آنست که زن غالبا حیض میبیند
معلم بحیض بودن میشود خصوصا انچه در ایام عادت خود می بیند و قول هست که

بعد از بیست روز از عادت مستمره میبیند آن خون حیض نیست و این قول قوه دارد و خون حیض
از سه روز کمتر نمی باشد و از ده روز بیشتر نمی باشد و همچنین طهر و پاکی از ده روز کمتر نمی باشد
پس هرگاه سه روز از حیض نگذشته خونی ببیند حیض نیست هر چند بصفات حیض باشد
و شرطست در ان سه روز اینکه متوالی باشد و کافیست در تحقق این قدر که در هر یک
اگر از خون در پنبه طوق بگیرد و میان پنبه پاک باشد آن خون بکارت است و اگر خون پنبه
را فرو گیرد و همه را آلوده کند خون حیض است و بهتر آنست که در این حال نیت بجا آورد
با بگیرد و لحظه صبر کند و بعد از ان پنبه را بیرون آورد و ملاحظه کند **بحث دوم** زنان که
خون می بینند بر سه قسمند ذات عادة و مبتدئه و مضطربه ذات عادة آنست که از برای
او عادت حاصل شده بخون دیدن و این بر سه قسم است **قسم اول** آنست که عادة کرده
که گاهی در اول ماه هفت روز خون میبیند یا در میان ماه یا در آخر ماه و عدد
روزها و وقت آنها در همه ماهها مساویست این را ذات العادة وقتی و عددی میگویند
**قسم دوم** آنست که عادة بوقت کرده اما در عدد او اختلاف بهم میرسد مثل اینکه
همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و در بعضی شش
روز و در بعضی هفت و زنان را ذات العادة وقتی میگویند **قسم سیم** آنست که عادة
بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه در ماهی هفت روز حیض می بیند اما در بعضی
ماهها در اول ماه می بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر و عادت بدو دفعه حاصل میشود
پس هرگاه در دو ماه به یک طریق ببیند در ماه سیم بمجرد دیدن خون باید خود را
حائض بداند اما در [illegible] اشکال نیست و اما در قسم سیم پس خلاف در آن
هست که اما [illegible] بمجرد دیدن خون خود را حائض بداند یا صبر کند تا سه روز
بگذرد [illegible] را بیست [illegible] طهر را حائض میداند و احکام حیض را بعمل می آورد

از سه روز کمتر خون بیند
هرگاه خون حیض مشتبه
بخون بکارت پنبه بجوید

از ترک نماز و روزه وغیر آنها امّا احوط آنست که احتیاط کند وجمع کند ما بین عمل حیض
واستحاضه تا سه روز تمام شود بعد از آن خود را حایض داند وچون عادة کاهست که
پیش می افتد وکاهست پس می افتد پس هرکاه یکروز یا دو روز یا بیشتر پیش افتد ظاهر آنست
که بمجرد دیدن خون خود را باید حایض بداند وظاهر آنست که ذات عادة وقتی تنها دار[illegible]
از حیض مثل مضطربه باشد وحکم آن می آید وامّا مبتداه وآن زنی است که تا بحال
حیض ندیده است واظهر آنست که این زن بمجرد دیدن خون خود را حایض داند وروزه
که در آن چند روز کرفته است قضا میکند وهم چنین مضطربه یعنی زنی که عادة خود
فراموش کرده باشد این نیز مثل مبتداه است
**بحث ستیم** بدانکه ما دام که حیض از اندرون
قطع نشده پاک نشده پس اکر خون از بیرون قطع شود پس واجبست براو استبرا یعنی
پنبه بخود برد اکر پنبه پاک بیرون اید غسل میکند واکر آلوده باشد هر چند بقدر
سر مکسی باید صبر کند تا پاک شود وبهتر آنست که در وقت پنبه داشتن باید پا
وشکم خود را بدیوار بچسپاند وپای چپ خود را بردارد چنانکه سک در حال بول کردن
برمیدارد وبعد از انکه معلوم شد که خون باقیست پس اکر مبتداه یا مضطربه باشد
صبر کند تا پاک شود یا ده روز بکذرد اکر ده روز تمام شد یا پاک شد معلوم
میشود که خون حیض بوده واکر از ده روز بکذرد پس حکم از بعد از این بیان میکنیم و
اکر ذات عادت باشد پس انخونی که زیاده بر عادت باقی می ماند سنت است که یا ... از
زنها همه را حیض داند تا ده روز پس اکر از ده نکذشته همه آنها حیض بوده است وقضای
نماز وروزه را که ... کند واکر کذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادة او استحاضه بوده
وقضای نماز وروزه از روزهای زاید باید بکند والحال بیان میکنیم حکم خونی را که از ده بکذرد
پس میکوییم امّا ذات عادة هرکاه بعد از عادة خون ببیند تا از ده روز نکذرد

[illegible]

هم

پس اکر تمیزی ندارد یعنی همه خونها یک رنگ ویک صفت باشند یا انکه تمیز داشته باشد امّا
تمیز او موافق عادة باشد باین معنی که در ایام عادة خونی که می بیند بصفت حیض باشد و
در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن همه ایام عادة خود را حیض داند ودر باقی عمل استحاضه
میکند واکر تمیز داشته باشد امّا مخالف ایام عادت باشد باین معنی که در ایام عادت
بصفت حیض نباشد ودر غیر آن بصفت حیض باشد پس اکر در میانه ایام عادة وایام
تمیز اقل طهر که ده روز است کذشته باشد پس دور نیست که انها را دو حیض حساب
کند امّا در ایام تمیز کند واحتیاط کند تا سه روز بکذرد چنانکه در مبتداه و
مضطربه کفتیم وچنین کند تا انکه از راه تمیز هم عادتی از برای او حاصل شود واکر بعد از
ایام عادة ده روز نکذشته باشد وایام تمیز داخل شود پس اکر مجموع ایام عادت
وایام تمیز وفاصله میان این دو تا از ده روز تجاوز نمیکند اظهر آنست که مجموع را حیض
میداند واحوط آنست که در ما بعد ایام عادت تا انقضای ده روز جمع کند ما بین
عمل حیض واستحاضه واکر از ده روز تجاوز کند پس در این صورت ممکن نیست که مجموع
حیض باشد واشهر واظهر در اینحال اعتبار عادت وزاید بر آن را استحاضه
داند وظاهر آنست که ذات عادت عددی نیز عدد ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را
وامّا مبتداه پس ان نیز اکر تمیزی دارد باین معنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد
وبعضی نباشند رجوع بتمیز میکند بشرط اینکه انچه بصفت خون حیض است یعنی سیاه
وکرم وغلیظ وسوزنده است کمتر از سه روز نباشد واکر در هر ماه از سه روز خون
بصفت حیض ببیند هر چند مجموع انچه در سه روز ببیند چنین نباشد کافیست و
بیشتر از ده روز نباشد وخون ضعیف و ناکی که ببیند کمتر از ده روز نباشد وظاهر
انست که در تمیز مشابهت بخون حیض هم کافیست پس هر چه شبیه تر است بخون حیض

از احیض حساب کند مثلا هرگاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی زرد سرخ را حیض حساب کند یا بعضی
اشقر باشد و بعضی زرد اشقر را حیض حساب کند و اشقر رنگی است ما بین سرخی و زردی
بلکه جماعتی تفاوت بو را هم اعتبار کرده اند و اگر بجهت مبتدئه تمیزی حاصل نشود اگرچه بفقدان
یکی از شرایط مذکوره باشد پس رجوع می کند بعادت خویشان خود از جانب پدر یا
مادر یا هر دو و هرگاه ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت اقارب ایشانست و اهل
که در اول سن عادت بیشتر است و در آخر سن کم می شود و اگر خویشان نداشته یا عادت
ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند پس در اینصورت باید که عمل کند بانچه در روایات وارد
شده بکند و اظهر روایات و نزد حقیر اینست که عمل بیکی از دو کار بکند یا در هر ماهی هفت
روز را حیض حساب کند از هر جا که خواهد یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماه
دیگر ده روز و هم چنین و عمل با قول بنظر حقیر بهتر است و بعضی گفته اند در صورت
نبودن خویشان یا انها اختلاف رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکنند و اگر انها
هم نباشند عمل با مور مذکوره می کند و دلیل ان واضح نیست و اما مضطربه و ان کسی است که
وقت و عدد هر دو را فراموش کرده است و انرا متحیره می گویند پس او نیز اگر تمیزی دارد رجوع بتمیز
میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس یکی از ان دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم
و بهتر ان کار اول است یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد بگیرد و اما
آنست که زنی که چند بار خون دیده است اما هنوز عادتی از برای او معین نشده است
بهیچ وجه ان نیز در حکم مضطربه است و اما ذات العادتی که وقت حیض را در خاطر دارد
اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میداند که اول
حیض او اول ماه بود اما نمیداند چند روز بود پس اول ماه را اول حیض بگیرد و تا سه روز
بیقین خود را حائض داند و اختیار دارد در اینکه یکی از آن دو کار را بنوعی که در ما بعد

هفت روز هم

سه روز بجا آورد باین معنی که در یکماه بعنوان سه روز اکتفا کند و در ماه دیگر هم سه روز
بیفزاید که ماهی ~~هفت ده روز بیست و سه روز بیفزاید~~ یا انکه در هر ماهی چهار روز دیگر هم
سه روز بیفزاید که ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول ان هفت روز اول
وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر اخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمی داند مثل اینکه می
داند که همیشه در روز یازدهم ماه پاک میشد از حیض اما نمیداند که چند روز حیض میدید
پس آن نیز عمل میکند بیکی از ان دو کار و در اینجا باید که ایام را بنوعی که پیش از ده روز یا
زده م
قرار بدهد و اگر وسط عادت را بخاطر دارد از وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار دهد
و این در جائی که میشود که ممکن شود وسط شدن پس اگر بخاطرش باشد که ششم ماه وسط
حیض او بود پس این نمی تواند که ششم را وسط ده قرار بدهد اما میتواند که وسط سه
و هفتم وسط حیض او بو
~~را وسط ده قرار بدهد اما میتواند~~
و هفت قرار بدهد و هم چنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض او بود نمی تواند قرار داد و هرگاه داند
که انها را وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت نمی تواند قرار داد و هرگاه داند
که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند که چند روز بوده پس در انجا عمل بهیچ یک از دو کار
که گفتیم نمی تواند کرد الا که در صورتی که نداند که کمتر بوده باز هم عمل بهیچ یک از ان دو نشد
بجهت انکه این معنی در ان ماهی که سه روز باید خود را حائض داند درست نمی آید و احوط در
چنین جاها عمل مقتضی قول شیخ است که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکند
و در وقت که احتمال انقطاع حیض رود غسل حیض هم بکند و در نیت که بنا دارد اول اما هر
بکند بکنانه مثلا هرگاه در صورت مفروضه که در خاطر دارد که وسط حیض او ششم
و هفتم بود پس قدر متیقن آنست که عادت او چهار روز بوده است پس خود را از روز
پنجم حائض داند و در [illegible] هم غسل حیض بکند و بر این قیاس فرض دیگر و اگر وقت
معینی را در خاطر دارد مثل اینکه میداند در روز دهم همیشه حائض بوده است اما

نمیداند که اول حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اولی آنست که یکی از آن دو کار که
گفتیم بمقتضای او عمل کند خواهد او را از جمله شش و ده قرار بدهد و خواهد از جمله
هفت و باقی عدد را که باید که باو ملحق کند مختار است که پیش بیندازد یا پس بیندازد
یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس بیندازد و اما ذات عادتی که وقت را با عدد
فراموش کرده اما عدد را می داند پس اظهر آنست که اتمام عدد را اعتبار کند و اگر
تمیز نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود قرار می دهد در
هر جایی از آن وقت که عادت را در او گم کرده است که خواسته باشد و دور نیست
که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که عددی که گم کرده است وقت
او را در همین زمانی گم کرده باشد که آن عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر
از نصف مثل اینکه میداند که در هر ماه در ده روز اول چهار روز حیض میدید یا
پنج روز حیض میدید و نمیداند در اول دهه بود یا آخر آن یا اینکه میداند که در نصف اول
ماه پنج روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن نصف بود یا میداند که در ماهی ده
روز هفت روز حیض میدید در ده روز اول [illegible] شش روز عادت او بود اما وقت را
معین نمیداند پس چنین زنی یقین پنجم و ششم را با حیض داند و چهار روز دیگر را خواهد
پیش بیندازد و خواهد پس بیندازد و خواهد قدری را پیش و قدری را پس بیندازد و هم
چنین هرگاه داند که عادت او در ماهی شش روز بود و این را هم میداند که از هر دو نصف
ماه چیزی داخل حیض او بود پس چنین زنی یقین دارد که پانزدهم و شانزدهم ایام حیض او است
پس تتمه عدد را بهمان نهج که گفتیم تمام میکند

تا نمیداند که در کجای ماه بود اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد مثل آنکه میداند

[illegible]

**مبحث چهارم** در احکام حائض است
حرام است بر او نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن و مکث در مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و قراءت سورهای که سجده

واجب است چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند اظهر آنست که
بر او سجده کردن لازم است در اینحال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نداده
باشد احوط سجده کردن است مجنب هم همین حکم دارد و حرام است مجامعت کردن زن حائض
تا پاک شود و اظهر اینست که همین که پاک شود جماع جایز است هر چند غسل نکرده
باشد اما مکروه است و بعضی واجب دانسته اند کفاره را بر کسی که عالماً عامداً جماع
کند با حائض در اول حیض یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر ربع دینار
و دینار یک مثقال طلای خالص سکه دار است بمثقال شرعی و آنچه حرام است جماع کردن
در قبل زن حائض است و باقی استمتاعات جایز است و واجب است بر او قضای
روزه بدون نماز و سنت است که در اوقات نمازها وضو بسازد و رو بقبله بنشیند
و بمقدار نماز ذکر خدا بکند و مکروه است از برای او خضاب کردن

**مطلب سیم**
در نفاس و آن خونی است که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل آید و
خواه بعد از آن و آنکه پیش از زائیدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست میان اینکه طفل
تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد
که آن مضغه ماده انسان است و مضغه پاره گوشت جاییده است و بعضی علقه
را هم ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز ماده و مبدأ انسان است هر چند بگفتن
چهار زن قابله باشد و علقه پاره خون بسته است و اقل نفاس را حدی در شرع
نیست گاه هست که یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلاف است و تحقیق آن از مشکلات مسائل
فقه است و آنچه در نظر حقیر راجح است این است که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما
باین معنی که اگر زن ذات عادت باشد ایام عادت خود را که در حیض است همان قدر
نشیند و خود را صاحب نفاس میداند اگر در تمام شدن ایام پاک شد غسل می کند و اگر

پاک نشد می‌نشیند تا ده روز هرگاه خون در ده روز یا کمتر قطع شد معلوم میشود که همه
نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم می‌شود که نفاس او به ایام عادت
بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و اما مبتدئه و مضطربه پس ایشان اگر خون ببینند
تا ده شود همه را نفاس میشمرند خواه قطع شود بر سر ده یا از ده تجاوز کند و رجوع به حیض
نیست که رجوع به تمیز یا عادهٔ خویشان یا غیران بکند و هرگاه زنی در روز اول از زائیدن
لحظه خون ببیند و در روز دهم هم خون ببیند مجموع ده روز را نفاس بداند بلکه هرگاه
در زائیدن و بعد از هیچ خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم خون ببیند
باز مجموع ده روز را نفاس می‌داند و خونی که زنان بعد از ده روز می‌بینند اگر
در استحاضه است و باید که عمل استحاضه بکند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
مگر اینکه بعد از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته باشد که اقل طهر است پس اگر
عادت دارد باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر اینکه ممکن باشد
که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در این صورت هرچند در ایام عادت هم نباشد
که او را حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت خود خون دید بمجرد دیدن خون
ترک نماز نمی‌کند بلکه تا سه روز احتیاط عبادت بکند و بعد از آن خود
حایض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمرة الدم باشد یعنی خون مستمر می‌بیند
پس احکام آن چنانست که در مسائل حیض گفتیم و اما احکام نفساء پس آن نیز احکام
حائض است در واجبات و محرمات و مکروهات و غیره که ذکر کرده‌اند همانست که قلیل نفاس
حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلاف هست و در اکثر حیض خلاف نیست
و دیگر اینکه در حیض گاهی رجوع بعادت خویشان و بتمیز و غیر آن می‌شود بخلاف نفاس
و دیگر اقل طهر در میان دو حیض باید فاصله بشود اما ما بین دو نفاس نیست

پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی ببیند و پاک شود و بعد از آن چند روز دیگر طفل متولد
شود و خونی ببیند هر یک از اینها نفاس علیحده است

## مطلب چهارم در استحاضه

خون استحاضه غالباً سرد و زرد و رقیق است و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا زخم بهم
رسیده و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس بسبب انتفاء شرائط آنها آن استحاضه است
و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام باینکه
پنبه بخود بردارد اگر خون پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند و از او بیرون آید
و بکهنه و لته برسد از کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند اما از پشت
پنبه روان نشود از متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هرچند قدری در او
فرو رفته باشد از قلیله است اما قلیله پس حکم آن اینست که از برای هر نماز وضو
میباید و بر او غسل نیست و اما متوسطه پس آن نیز برای هر نماز وضو میباید و در روز یک غسل هم
بر او واجب است که پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس او نیز آنچه بر آنها واجب است
بر او هم واجب است بعلاوه دو غسل یکی از برای ظهر و عصر و آنها را با هم بکند و یکی
از برای مغرب و عشاء و آنها را با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه با استحاضه کثیره هر
گاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر بر او غسل نیست از برای ظهرین و
عشائین و هرگاه بعد از ظهرین استحاضه اش قلیله شود دیگر غسل نیست از برای
عشائین و هم چنین در سایر اقسام مثلا هرگاه زن مستحاضه با استحاضه قلیله
بعد از نماز صبح کثیره باو رو دهد هرچند بکلی باشد باید از برای ظهرین غسل کند و
هم چنین هرگاه بعد از ظهرین رو دهد باید غسل بکند از برای عشائین و هم چنین در
سایر اقسام و ضرور نیست این صفة قلت و کثرت و توسط متصل باوقات نماز باشد
بلکه همان تجربه مستی که حاصل شد کافی است در ثبوت حکم و هم چنین در وضو زن قلیله

دیگرم

مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضهٔ قلیله به بیند غسل بکند و پاک باشد تا ظهر
و حدث دیگر از او سر نزند باید وضو ساز برای ظهر بنماز و اگر بعد از آن دیگر خون بیاید از
برای عصر هم کافی نیست و این که گفتیم در کثیره سه غسل بکند و وضو در نمی بود که جمع کند میانه
بین ظهرین و عشائین و این از برای آسان کردن کار است و اگر جایز است که از برای هر نماز
غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه بعضی دعوای اجماع بر استحباب آن کرده اند فوائد
بر زن مستحاضه که در وقت هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را جمعی واجب دانسته اند
که ظاهر فرج را هم بشوید اگر آلوده شده باشد و تمام این مطلب در لباس مصلی مذکور خواهد
شد ان شاء الله **فصل سیم** در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است **مطلب اول**
در اقسام آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد سنت است کردن آنها بمجرد حصول سبب
هر چند وقت عبادت مشروط بان داخل نشده باشد و سنت است کردن آنها از برای هر
امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت یا طواف سنت یا مس کتابت
قرآن سنتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر
آنها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن در هر وقت سنت است هر چند
سببی از اسباب متقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین سنت است غسل در روز جمعه
و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد
اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است در غسل نیت قضا و ادا هیچ کدام نکند
و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است پس او جزما نیت قضا بکند
و هر چه غسل را نزدیک بظهر بکند افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت
شد در روز شنبه قضاء آن بکند و ظاهر آنست که در قضا مخیر است ما بین بعد
ظهر روز شنبه و دور نیست که بعد ظهر افضل باشد [illegible]

مستحب دانسته اند قضا را در شب شنبه نیز و با وجود مظنهٔ امکان در روز شنبه این حکم
خالی از اشکالی نیست و کسی که در روز پنج شنبه بترسد که در روز جمعه آب نیابد بلکه برای
غسل جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص بخوف کمی آب ندارد و همین
که بترسد که فوت شود از او در روز جمعه در روز پنجشنبه می تواند کرد و بعضی شب جمعه
هم ملحق بروز پنجشنبه کرده اند و عمل بان باکی نیست و هرگاه اتفاق افتد در چنین صورتها
در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعاده کند و از جمله غسلهای
سنتی غسل عید فطر و عید قربان است و وقت آن بعد از طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید
را میکنند و دور نیست که تا آخر روز هم توان کرد و غسل شب عید فطر هم سنت است که
مقارن غروب آفتاب بکند و غسل روز جمعه عرفه که نهم ذیحجه است و در روز ترویه
که هشتم است و روز غدیر که هجدهم آنست و روز مباهله که بیست و چهارم آنست
غسل روز مولود نبی صلعم که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست
و پنجم ذیقعده است و روز بعثت که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و روز
و روزی که تحویل آفتاب ببرج حمل میشود و شب نیمه شعبان و شبهای طاق از ماه
رمضان خصوصا در شبهای اول و شب نیمهٔ آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست قضای
سیم و در آن دو غسل وارد است در اول شب و آخر شب و غسل نماز کسوف و خسوف
[illegible] که نماز را عمدا ترک کرده باشد و قرص هم تمام گرفته باشد و غسل از برای
[illegible] اف بعضی از افعال حج که در مقام خود مذکور خواهد شد و [illegible]
[illegible] بعضی گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و غسل
[illegible] حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر صلعم و غسل از برای
[illegible] شخصی که او را بدار کشیده باشند بعد از سه روز و از برای کشتن

و وزغ یعنی کرپاسه و سنّت است غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه متولد میشود و غسل
نماز حاجت و استخاره و طلب باران و بدانکه هر غسلی که سنّت است از برای وقتی باید در ان
کرد و انچه از برای دخول مکانیست باید پیش از داخل شدن در ان مکان کرد و انچه از برای
فعلی است مثل زیارت و نماز و امثال ان باید قبل از ان کرد بغیر توبه و تماشای دار کشیده
و کشتن کرپاسه که بعد باید کرد و انچه را که از برای فعل میکند اگر قبل از کردن فعل حدثی حاصل
شود اعاده بکند غسل را و انچه از برای زمان است مثل غسل جمعه و عید و مثل ان همان کردن
غسل کافی است و بسبب حدث اعاده در کار نیست **مطلب دوم** هر گاه بر مکلف
چند غسل جمع شود پس یا اینست که همه انها واجب یا همه سنّت است یا بعضی از انها واجب
بعضی سنّت است پس اگر همه انها واجب باشد پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد
پس اگر یک غسل بکند و نیّت همه انها را بکند مجزیست از همه و ظاهر او وضو هم ساقط است
و اگر نیّت غسل جنابت تنها را بکند ان نیز مجزی است از همه مگر اینکه نیّت
قصد کند که این غسل ان برای جنابت تنها است و میخواهم که غسلهای دیگر را
بعد بکنم که در این صورت در مجزی بودن آن از همه اشکال هست و احوط
انست که بجهة انها علیحده غسل کند و وضو در این جا نیز ساقط است و اگر
غسل جنابت را نیت کند مثل غسل حیض یا مس میت ...
که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه مجزی ا...
و اگر در جمله غسلهائی که بر او هست غسل جنابت ن...
نظر حقیر آنست که اگر یک غسل قصد همه را بکند ...
بکند از غیر مجزی نیست و اگر ان غسلها همه سنّت با...
را قصد کند و یک غسل بکند کافیست و اگر بعضی را ...

کند قصد کرده و قصد اجمالی کافیست یعنی همین قدر که قصد کند که هر چه امروز مستحب باشد
بر من غسل بکنم از برای او کافیست هر چند بتفصیل متذکر ان نباشد مثل اگر روز جمعه است
و میخواهد زیارت هم بکند امّا متذکر این نیست که روز مباهله هم هست یا
امروز داخل مکان شریفی هم خواهد شد و مثل اینها امّا حال او اینست که اگر بداند
و متذکر باشد آنها را نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلهای واجب بعضی سنّت
باشد اقوی در نظر حقیر در اینجا آنست که اگر همه را قصد کند یک غسل کافیست و اگر بعضی
را بکند مخصوص همان بعض است مگر انکه ان بعض غسل جنابت باشد که ظاهر ان مجزی
است از غیر **فصل چهارم** در کیفیت غسلست و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل**
بدانکه واجبست در غسل مباشرت ان بخودی خود در حال اختیار امّا هر گاه مضطر یا
و عاجز باشد دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجبست در و نیّت مقارن اوّل
ان و معنی نیّت و کیفیت ان از انچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجبست که ابتدا
کند بشستن سر بعد از ان نصف بدن طرف راست را بشوید و بعد از ان نصف
طرف چپ و گردن هر چند اظهر آنست که با سر شسته شود امّا احوط انست که او را
با سر بشوید و بعد از ان نصف انرا که در طرف راست است با طرف راست بشوید و
نصف دیگر را با طرف چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط
آنست که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک را با طرفی که در سمت او است
بشوید و ترتیبی در میان اجزای اعضا نیست امّا بهتر آنست که اب از بالا بریزد و بشوید
تا پایین و اگر پاها را مثلا پیش از دستها بشوید صحیح است و باید که مستمر شستن بعل
نیاید یعنی پاره از هر جزء بجزء دیگر جاری کند هر گاه مثل وضو غسل ارتماسی بکند کافیست و

کافیست

وواجب است که هر جائی که آب باو نرسد آب را باو برساند مثل بیخ موها و بیخ گوش و ناف و زیر
پستان زنان و زیر بغلها و چین‌ها که در بدن آدمها می‌باشد و آنچه نمایانست از زیر
ناخنهای و شستن خود موها واجب نیست هر گاه جسمی که حائل آب باشد در بدن او باشد
مثل موم یا گل یا چرک بسیار غلیظ که مانع آب باشد ازاله کند اما چرکهای متعارف ضرر ندارد
و واجب نیست شستن بواطن مثل توی بینی و دهن و چشم و سوراخ گوش مگر آنقدر از گوش که نما
و سوراخهای که در گوش و بینی بجهة حلقه و گوشواره می‌کنند اگر چیزی هست حرکت بدهند حد آنها م
تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخها تنگ است بهم آمده است که
اندرون او پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست و اگر اندرون نمایانست او را
بشوید و هر گاه در میان آب ایستاده غسل میکند پاها را بیرون بیاورد و آب بر پاها
بریزد یعنی هر یک از پاها را با آن طرف که در میان او است بشوید و ظاهر اینست که هر گاه
نصف بدن را شسته تا آنجائی که در میان آبست و آن باقی مانده را بیرون بیاورد
بنیت غسل در آب فرو برد کافیست بلکه هر گاه سر را بشوید و بعد از آن طرف راست بدن
را بآب فرو برد و بعد از آن طرف چپ بدن را بآب فرو برد هم کافیست اما آب بدن ریختن و شستن
بهتر است **مطلب دوم** جائز است که در عوض این غسل ترتیبی بنیت غسل بکند و یکدفعه
در آب فرو رود و این را غسل ارتماسی میگویند و اگر دانند که آب بته مو یا امثال آن نمیرسد
در زیر آب بدست بمالد تا آب برسد و هر گاه به نیت غسل داخل آب شد هر عضوی که آب
که آب باو رسیده دیگر احتیاج بآب رسیدن دیگر ندارد مثل آنکه کسی در نهری یا حوضی
که گل داشته باشد غسل کند و پیش از آنکه تمام بدن او را فرو گیرد پای او بگل فرو رود
باکی نیست و تمام شدن غسل بفرو گرفتن آب تمام بدن را خاصه است ...

آوردن از آب داخل غسل نیست و ظاهر روایاتست که از بیرون آب داخل آب فرو رود
پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت غسل بکند و خود را حرکت بدهد اکتفا کردن بآن
مشکلست هر چند حکم ببطلان هم مشکل است در صورتیکه فرو رفتن در آب باو صادق
بیاید و اما مثل یک حوض یا خزانه حمام که تا ساق یا کمتر یا بیشتر آب دارد و از آنجا
بقصد غسل در حوض یا خزانه ظاهرا اشکالی ندارد و اما هر گاه در میان حوض و خزانه فرو رود هم
ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد و فرو رود در آب و پاها را از زمین
جدا کند که آب بکف پای او برسد این هم خالی از اشکال نیست بجهة آنکه این صورت از
احادیث ظاهر نمیشود بلکه در چنین صورتی آن نحو غسلی که سابق گفتیم که بعد شستن
سر هر یک از طرفین را از آب بدر آورده و فرو برد بنیت غسل بهتر است و هر گاه بعد
غسل ارتماسی معلوم شود که جزئی از بدن او را آب نگرفته غسل را اعاده کند و در
زیر باران نشیند و ناودان و آبشار غسل ارتماسی بصورت نیست اما غسل ترتیبی مانعی
ندارد مثل آنکه در زیر باران بنیت غسل کند و باران که بر سر او بارد دست بمالد و سر و
گردن را آب برساند و بعد از آن طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر
اینست که غسل ارتماسی در همه غسلهای واجبی و سنتی جائز باشد هر چند که در بسیاری
از آنها حدیثی نیست **مطلب سیم** باید که آب غسل مباح باشد و پاک باشد و آب
مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن بلکه آب حقیقی باشد و اظهر آنست که باید که
بدن پاک باشد پس هر گاه بدن نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی در آب
جاری یا کر بکند و نجاست بمجرد دخول در آب زائل شود هم حکم بصحت مشکلست و ظاهر
اینست که ازاله نجاسات از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد و واجب نیست که
جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند **فصل پنجم** در آداب و سنتهای غسل و در

اند و مطلب است **مطلب اول** سنت است که منی از برای مرد وقتی بیرون آمد است استبرا کردن یعنی
سعی کند که مجرای منی را پاک کند از منی باینکه بول کند اولا و بعد از ان بدست مالیدن بقیه
بقیه بول را هم بیرون بیاورد و بهترین صورتها اینست که اولا سه مرتبه تنحنح بکند و بعد از ان
دست بمالد از دم سوراخ مقعد بقوة تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از ان از بیخ ذکر دست بمالد
تا سر آن سه مرتبه بعد از ان سر ذکر را سه مرتبه بیفشارد و بهتر این صورتها آنست که
انگشت بزرگ را در پشت ذکر بگذارد و انگشت میانین را در دم مقعده بکشد و بیاورد تا
انچه تری که در بیخ ذکر است که در میان تخمها است همه داخل اصل ذکر بشود و همچنین اصل ذکر را
هم چنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبرا هست فائده ان اینست که دیگر بعد از
ان اگر تری از و ظاهر شود که معلوم نباشد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته نشود پس اگر
بول و استبرا هر دو بکند و بعد از ان از و تری ظاهر شود و معلوم نباشد که منی است
یا بول یا مذی یا غیر از ان پس بر او نه غسل واجبست و نه وضو و نه هم شستن ان تری و اما اگر
هیچ کدام را نکرده باشد و بعد از آن چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده کند
وان تری را هم بشوید و هر جا باو رسیده است نجس است و اگر بول کرده و استبرا نکرده است
غسل اعاده نمی خواهد لکن ان تری نجس است و وضو باید بسازد و اگر استبرا کرده و بول
نکرده پس اگر میتوانست بول کند و نکرده آن نیز باید غسل را اعاده کند و [illegible]
و اگر بول او نمی آمد و ممکن نبود که بول کند در مسئله خلاف هست و اظهر در نظر حقیر اینست
که این هم مثل سابق است و در صورتی که غسل شکسته میشود آن نمازی که قبل از آمدن
این تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و اینها که گفتیم همه در صورتیست که ان تری مشتبه
الحال باشد اما اگر دانیم که ان تری منی است یا بول است یا مذی است پس باید بحکم ان عمل کنیم
هر چند بول یا استبرا کرده باشد و اشکال در صورتیست که بول و [illegible]

و بعد از ان ملاعبه و دست بازی بکند و از او مذی بیاید یا ودی بیاید یا بول کند و احتمال
این هم نباشد که الوده باشد از منی مجری باشد که بان مخلوط شده باشد و حکم این کلام فقها
صریح [illegible] بملاحظه اخبار احتیاط از اینها هم بکند بهتر خواهد بود و
بعضی از برای زنان هم بول و استبرا را سنت دانسته اند و اما ان احکام که در
استبراء مرد گفتیم در اینجا هم جاری نیست و هر تری که از زن ظاهر شود و مشتبه
باشد پس هیچ ضرری ندارد در هیچ حال و استبرای زن اینست که با انگشتان خود از
جانب عرض فرج از عقب و طرف بقوة فرج را بیفشارد و هرگاه منی مرد که در رحم زن
بوده بعد از غسل از رحم بیرون اید برا و غسل نیست و اگر منی خود زن بیرون اید باید
غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد بمنی مرد یا خالص باشد و در صورت اشتباه نیز
بر او غسل نیست **مطلب دویم** سنت است که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تا
بند دست سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته اند و این بهتر است و مضمضه
و استنشاق بکند و ظاهر اینست که در اینها تفاوتی در غسل ارتماسی و ترتیبی نباشد
بکند م — و سنت است که در غسل ترتیبی دست ببدن بمالد و ابرا بدست همه جا برساند و
انجاها که اب با نها میرسد باز نیابد [illegible] مثل موی [illegible] و چین بدن
و سنت است شستن مو و دعا خواندن با نچه وارد شده است و در اثنای غسل و بعد
فراغ و اینکه اب غسل یک صاع باشد و صاع چهار مد است و بیان ان گذشت
و موالات بعمل اورد و موالات [illegible] که در وضو گذشت در اینجا [illegible]
بلکه سنت است که هر یک از اعضا را سه مرتبه بشوید و مکروه است که کسی کمک او بکند
باین معنی که اب بدست او بدهد و او ببدن بریزد و غسل کردن با بی که در افتاب گرم شده
هرگاه کسی در اثنای غسل از و حدث اصغری صادر شود پس در آن خلاف عظیم است

هست و اشکال بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام کند و اعاده کند و وضو هم بسازد
و دور نیست که اگر تمام نکند هم ضرر نداشته باشد بلکه قصد کند بطلان آن او از سر
گیرد و وضو هم بسازد و ظاهر اینست که این گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری میشود
بجهة آنچه پیش گفتیم که هر جزوی از بدن را که آب گرفت غسل آن بعمل آمده است و خیال
نیست که بعضی گفته اند که تا تمام بدن بآب فرو نرود هیچ جزو از غسل بعمل نیامده است

**باب سیم** در تیمم است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام تیمم

بدانکه چون تیمم بنابست اضطراری که جناب اقدس الهی از برای رفع مشقت و حرج قرار
داده که در جائی که آب نباشد یا در استعمال آن مشقتی باشد اکتفا بآن جایز است
پس از برای هر چیزی که وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف و مس
کتابت قرآن و دخول مساجد و قراءة عزایم و غیر اینها از آنچه گذشت و میسر نشود وضو
یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و از سبب مباح بودن اینها میشود و همچنین کافی و آب
میشود بنذر و شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام
یا مسجد رسول خدا خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون آمدن
مگر در صورتی که ممکن شود غسل بی آنکه نجاست بمسجد برسد و از فرضها در رتبه
همچنین که سنت باشد از برای آن وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم سنت است [illegible]
تیمم از برای آنها و علاوه بر آنها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب حتی در
رخت خواب هر چند ممکن باشد از برای او وضو و خاک نیز و تیمم از برای نماز میت هر چند آب
میسر باشد و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز **فصل دوم** در اسبابی که
باعث عدم تمکن از وضو و غسل میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله
اسباب تیمم نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آب داشته باشد که وضو نکند

و ممکن باشد که قلیلی گلاب یا رنگ و بو یا عرق یا مثل آن داخل کند که کفایت کند و آن آب
از اطلاق بدر نرود و باز در عرف آنرا آب گویند باید که داخل کند و بآن وضو یا غسل بعمل
آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد مثل آنکه در غیر
غسل جنابت باشد احوط آنست که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن
او باشد که لازم باشد ازاله آن یا آن نجاست در جامه اش باشد و نتواند جامه را از خود
دور کند بجهة سرما یا غیر آن ازالهٔ نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیمم کند
مگر آنکه چیزی که با آن تیمم توان کرد بهم نرسد در آن صورت با آن آب وضو یا غسل بعمل آورد و
با نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد یا اینست که تا وقت نماز باقی است تجسس آب او میسر نمی
شود و یا اینست که یقین دارد که آب در وقت میسر میشود و نماز را در وقت میتواند کرد بیقین دارد
پس در صورت اول بر او طلب آب و تفحص آن لازم نیست و در صورت ثانیه صبر و انتظار
ضرور است و همچنین هر گاه مظنه حصول آب دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست
و اما در صورتی که گمان او اینست که در وقت آب میسر نمیشود یا اینکه طرفین مساوی اند در
احتمال حصول و عدم حصول آب در وقت در نزد او مساویست پس این شخص باید در زمین
هموار که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جانب تفحص کند
و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب و اگر از دزد یا درنده ترسد و بیم ضرر
باشد طلب از او ساقط است و این وجوب طلب در وقتیست که وقت وسعت داشته باشد
و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند
تیمم کند و نماز کند و همچنین هر چند آب موجود باشد اما وقت آنقدر نیست که وضو
یا غسل بعمل آورد باز تیمم کند و اگر کاهلی کند و طلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور
آنست که گناهکار است اما تیمم کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز

را اعاده کند و هرگاه اب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو یا غسل و ادای
نماز در وقت هرچند بقدر رکعتی باشد آن نیز تیمم کند و نماز را در وقت بکند
و احوط آنست که اعاده هم بکند و اعاده را هم در این دو صورت هر دو ترک نکند
که در مسئله اشکال قوی هست **مطلب دوم تیمم** از جمله اسباب تیمم اینست که خود
رسانید یا باعتبار زمین کبیر بودن یا بسبب آنکه اب در چاه هست و بند و دلو ندارد که آب
بیرون بیاورد یا ابرا می فروشند و قیمت ندارد که بخرد یا از دزد یا درنده می ترسد
خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود و خوف زیاد هم از جمله عذرها است هرچند
که از امور مذکوره نباشد مثل کسانی که از رفتن بقبرستان میترسند یا از خانه تاریک
می ترسند و همچنین هرگاه از سرما بترسد و شاق بر او تحمل آن هرچند ایمن باشد از آزار رسیدن
و هرگاه ممکن باشد او را کندن چاه یا اب از چاه بیرون آوردن نظر جایی که نباشد
حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و بعد از آنکه تر شد بیرون آورد و بفشارد باید
که تحصیل اب بکند و همچنین واجبست گرم کردن اب هرگاه از سرما بترسد و واجبست
خریدن آن از برای کسی که ممکن باشد قیمت و ضرری در دادن قیمت باو نرسد هرچند باضعاف
قیمت آن باشد اما اگر ضرر باو میرسد باین معنی که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس ضروری
معطل میماند پس بر او واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این
هرگاه امید بهم رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست
خریدن بند و دلو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آن و همچنین خریدن هیزم (اب بره)
برای اب گرم کردن و امثال اینها و اگر کسی آب را باو ببخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت
اب را ببخشد و میسر نشود خریدن هم واجبست قبول آن **مطلب سیم** از جمله عذرها آزار
مرض است که بترسد با وجود آن مرض از استعمال آب خواه از مردن بترسد یا از

سخت شدن آزار و طول کشیدن آن و همچنین هرگاه آزار ندارد اما میترسد که آزار هم
رساند و همچنین دمل و جراحت در جایی که جبیره متعذر نیست و معیار در حصول مشقت و
عسر و تعبی است که در عادت [illegible] بود اسم مرض و آزار در بجهة آنکه
بسیار آزار هست که استعمال آب با ضرری ندارد [illegible] ضرر کافیست بلکه احتمال آن
هم کافیست و جنبی که بترسد از استعمال اب باید تیمم کند خواه عمدا خود را جنب کرده باشد
یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی علما قائل شده اند بوجوب غسل بر کسی که عمدا جنب شده باشد
هرچند بترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسی که داند که اب بدست او نمی آید جایز است
از برای او جماع کردن بلکه هرچند بقدر وضو هم آب داشته باشد جائز است جماع کردن
و خوف ترکیدن دست و خون آمدن هم از جمله عذرها است بلکه شین را هم از جمله اسباب
تیمم شمرده اند و آن اینست که پوست بدن زبر میشود و بد ترکیب میشود و گاهی پوست
میشود و گاهی هست که منتهی میشود بترکیدن پوست و دعوی اجماع نیز بر این کرده اند و بعضی
مردم از راه جهالت و دعوی صلاح در چنین اوقات با غسل بعمل می آورند نماز ایشان
صورتی ندارد پس اگر کسی در بعضی احوال مثل خوف شین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو
بسازد یا غسل کند بان اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است خوف تشنگی
برادر مؤمن هم عذر است بلکه چاروائی که همراه دارد مگر آنکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرری
لازم نیاید و تضییع مال نشود که در اینصورت جمعی تجویز ذبح کرده اند **مطلب چهارم**
هرگاه کسی را بجای آب چیزی میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که باب کردن برف یا
بمالیدن بدن بجایی که آب از او روان شود مثل شستن بعمل باید بیاورد وضو یا غسل بعمل
آورد و اگر این مقدور نشود بجهت یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب نه خاک
نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچیک نباشد ظاهر آنست که طهارت از وی ساقط باشد و احوط

آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم بر برف ابر اعضای وضو یا غسل هم بمالد کمال
احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند
**فصل سیم** در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست که
در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل از برای مباح شدن نماز
یا هر چه از برای او تیمم میکند واجب قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل احکام آن همانست
که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در کار نیست بجهة آنکه تیمم رفع حدث بالمرة نمی کند
بلی اگر منظورش رفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم رسد
مانعی ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها
را با هم بر خاک میزند و مجرد گذاشتن دست بر خاک کافی نیست هر چند بقوة بگذارد
و تمام کف هر دو دستها را بر پیشانی تا بطرف بالای بینی و جبینین که دو طرف
پیشانی است که منتهی میشود بگوشها بمالد و بعضی مسح ابروها را هم واجب دانسته اند و
دلیلی بر آن ندیده ام و داخل کردن آنها احوط است و بعد از آن بکف دست چپ تمام
پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بمالد و بعد از آن بکف دست راست
تمام پشت دست چپ را و احوط آنست که تمام کف هر دو دست بتمام پیشانی و جبینین جبینین
برسد و همچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام کف دست راست
بتمام پشت دست چپ اما آنکه هر جزء از اجزای کف بهر جزء از اجزای رو و پشت دستها
برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر را داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع از مسح
پیشانی بعمل آمده باشد و همچنین قلیلی از بالای بند دست را داخل کند و باید که مسح بکف
دست بعمل آید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای
هر دو بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و باید بذراع خود رو را مسح کند و اگر آنهم

میسر نشود نائب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یک دست را قطع شده باشد بآن یک دست
رو را مسح کند و پشت آن دست را بر زمین بمالد یا نائب بگیرد و اگر میسر نشود
بخاک بمالد و اگر بعضی از پشت دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست که واجب است
که چیزی بدست بچسبد از خاک که بآن مسح کند و هر گاه هیچ بدست نچسبد دفعه
دیگر دست بر خاک بزند **مطلب دویم** مشهور آنست که در تیمم بدل غسل یک مرتبه دیگر
دستها را بر خاک میزند از برای پشت دستها و در بدل وضو بهمان دفعه اول اکتفا
کند و اظهر در نظر حقیر آنست که فرقی میان وضو و غسل نیست و یک دفعه در هر دو کافی است
اما دو مرتبه زدن سنت است خصوصا از برای غسل و نهایت احتیاط آنست
که بدل وضو یا غسل هر کدام که باشد دو تیمم بکند یکی بیک ضربه و دیگری بدو ضربه و هر دو را
بقصد قربت یا آنکه یک ضربه را به نیت وجوب بکند و دو ضربه را به نیت سنت و در تیمم بدل
غسلها فرقی نیست مگر آنکه در تیمم بدل غسل جنابت بدل وضو در کار نیست اما سایر
اغسال هر گاه موجب وضو هم بهم رسیده وضو هم بسازد و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر
هم بدل وضو بکند **مطلب سیم** واجبست ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات
یعنی عقب هم دیگر کردن افعال خواه بدل وضو باشد خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند
در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید مواضع مسح پاک باشد و
این احوط است و اگر ازاله نجاسات ممکن نباشد با نجاسة تیمم کند هر چند متعدی باشد
و خاک را و بدن را نجس کند و همچنین است هر چند نجاست حائل باشد مثل خون غلیظ
خشکیده و واجبست که تیمم را خود مباشر شود مگر در صورت عجز پس در آن وقت نائب
بگیرد و آن نائب دستهای خود را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و اگر ممکن
و با وجود امکان آنکه غیر دست او را بخاک بزند یا دست خود را بخاک میزند اکتفا بخاک

مالیدن صورت نیست و در این اشکال است بجهت آنکه دست بخاک زدن هم از افعال تیمم است
پس باید دران نایب بگیرد و اگر اینهم میسر نشود اعضای تیمم خود را بخاک بمالد **[illegible]**
سنت است تیمم الله گفتن و گشادن انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتا
در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتها ضرور نیست بلکه مستحب هم نیست شستن
گرد دست را از عضو برندارد تا مسح تمام شود **فصل چهارم** در بیان چیزی که بآن
تیمم جایز است بدانکه خلافی نیست در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و
اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک میسر شود بچیز دیگر نمیتوان تیمم کرد و اکثر متاخرین
و بعضی از قدما گفته اند هرچه بروی زمین صادق آید خوب است مثل سنگ و ریگ
و غیر آن و دلیل آن تمام نیست و اما رمل یعنی شنه خورده که شبیه است بخاک
پس ظاهر آنست که جایز است تیمم بآن و خلافی در آن نقل نشده و اما گچ و آهک
پیش از پختن آنها پس اگر خاک بر آنها صادق آید مثل بعضی بلاد که گچ آنها خاک است
خوب است و اگر صادق نیاید ظاهر آنست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد از پختن جایز
نیست تیمم بآنها و بعضی جایز دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین ظاهر آنست
که به آنها مثل آجر و کوزه برشته و مثل آنها تیمم جائز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار
جامه یا نمد زین یا یال اسب یا امثال آنها تیمم کند و اظهر آنست که غبار مقدم
است بر سنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم
بغبار تکاندن آن جامه یا امثال آن معتبر است که آن غبار محسوس شود بعد از آن
تیمم کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم بآن ساقط است و
باید که غبار غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و مثل آنها کافی نیست و اگر
غبار هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق آن آنست که دستها را بگل [illegible]

بعد از آن میتکاند و بعد از آن بر اعضا میمالد و گل هم باید که از آب و خاک باشد یعنی
مثل گل خاکستر و آهک و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل هم بر سنگ مقدم است
و احوط آنست که جمع میان هر دو بکند اگر هر دو موجود باشد و اگر هیچ یک از اینها
بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که خاک تیمم پاک باشد
و بر خاک نجس تیمم جایز نیست
و همچنین باید که مباح باشد و هرگاه محبوس باشد در مکان غصبی و کراهتی از صاحب
معلوم نباشد و ضرری باو نرسد از تیمم کردن در آنجا تیمم بکند و اگر غیر این باشد
محل اشکال است و مکروهست تیمم بزمین شوره زار و رمل و سنت است که از بلندیهای
زمین باشد و در میان جادها نباشد **فصل پنجم** در احکام تیمم و لواحق آنست و در
آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جائز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت
اما بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم بکند و بعضی
گفته اند که صبر کند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیر آنست که اگر امید زوال عذر باشد
و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آزار او رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدری که
مظنه آن باشد که وقت بقدر تیمم و نماز باقی مانده است در آن وقت تیمم کند و نماز کند
و اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای
نمازی کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود بآن تیمم نماز دیگر را در اول وقت
میتواند کرد و انتظار رفع عذر نمیکند و بیک تیمم چندین نماز میتواند کرد و از برای
نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند تیمم بکند و همچنین ظاهر آنست که از برای
نوافل یومیه در اول وقت میتواند تیمم بکند و از برای نمازهای سنتی دیگر هم هر
وقت که خواهد میتواند تیمم کند و همچنین نماز آیات **مطلب دوم** هرگاه نماز
را با تیمم کرده دیگر اعاده و قضای آن نماز نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا

وعذر زایل شود

شود و وقت باقی باشد برو اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد خواه در حضر
واگر تیمم کند هنوز نماز نکرده آب پیدا شود وعذر زایل شود و بقدر آنکه آب را استعمال کند
در وضو یا غسل از برای او استعمال معتبر باشد تیمم او باطل میشود هرچند که قبل از استعمال
آن آب تلف شود یا ثانیا عذر حاصل شود واما اگر بقدر استعمال کردن نگذشته
آب تلف شود یا عذر حاصل شود پس دران دو قول است احوط بلکه اظهر بطلان است پس
ثانیا تیمم کند و نماز کند واما اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر
احرام را گفته باشد یا شروع دران کرده باشد پس اقوی آنست که نماز را تمام میکند
ولیکن سنت است که تا برکوع نرفته است برگردد و وضو بسازد یا غسل کند و نماز را از
سر گیرد وظاهر اینست که بهمان تیمم نماز دیگر را هم میتواند کرد هرگاه بعد از فراغ آب تلف
شده باشد چنانکه تیمم بملاحظه باطل نشده نسبت بان نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل
نشده است وظاهر اینست که فرقی مابین نماز سنتی و واجبی هم نیست مطلب سیوم
هرگاه جنبی تیمم کرده باشد وبعد از ان از او حدث اصغری سر زند اظهر و اشهر آنست که
باز تیمم بدل از غسل میکند هرچند قادر باشد بر وضو ساختن و سید مرتضی قایل شده است
باینکه باید وضو بسازد واگر نتواند تیمم بدل از وضو بسازد تا وقتی که غسل او میسر شود
واحوط آنست که وضو بسازد و تیمم هم بکند واگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از

بدل از غسل

وضو و دیگری بدل از غسل جنابت وظاهر اینست که کلام در حیض و نفاس و امثال اینها
نیز همین باشد و تنها باشد مطلب چهارم کسی که نه آب بیابد و نه خاک و نه چیزی
دیگر که باو تیمم توان کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم
بکند و بعضی گفته اند در اوقات نماز ذکر خدا کند بمقدار نماز و قول اول اقوی است و اما
قضای نماز بر او لازم است که واجب است باب چهارم در نجاسات است و در آن چند

مطلب است مطلب اول از جمله نجاسات بول و غائط حیوانیست که حرام گوشت باشد بشرط
آنکه آن حیوان خون دونده داشته باشد یعنی هرگاه رگی از حیوان را ببرند خون
از او بقوة روان شود در مقابل این خونیست که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل
خون ماهی پس بول و غائط انسان و گرگ و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و امثال
اینها نجس است و بول و غائط ماهی حرام گوشت و غوک و عقرب و سوسک و جعل و زنبور
و مگس و پشه و امثال اینها پاکست و بعضی بول پسر شیرخوار را قبل از آنکه چیز خور شود
پاک دانسته اند و آن ضعیف است و جماعتی قایل شده اند که بول و غائط هر پرنده پاک است
هرچند حرام گوشت باشد و بعضی از این جماعت بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم
بنجاست کرده اند و اقوی اینست که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غائط
حرام گوشت اینها نجس است خصوصا خفاش که دلیل نجاست بول او اقوی است از
پرندهای دیگر واما حیوانات حلال گوشت پس بول و غائط اینها هم پاکست اما کراهت
دارد و کراهت بول بیش از سرگین است کراهت بول و سرگین اولاغ بیشتر است و بعضی
علما بنجاست اینها قایل شده اند و آن ضعیف متروک و مهجور است و حیوانات
حلال گوشت که بسبب نجاست خواری گوشت اینها حرام میشود و همچنین گوسفندی که
بشیر سگ یا خوک پرورش یافته باشد گوشت اینها حرام میشود و حیوانی که انسان با او
جماع کرده باشد همه اینها بول و غائط اینها نجس است و گوشت اینها حرام است
مطلب دویم از جمله نجاسات منی و خون حیوانیست که خون دونده داشته باشد و منی حیوانی
که خون دونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون دونده دارد نجس است خواه از
سر بریدن بیاید یا از رگ بیاید یا از خراشیدن و خار فرو رفتن و خواه کم و خواه
بسیار و بغیر خونی که در میان گوشت میماند خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه

مجاز قائل

در میان رگها، از این جمله است خونی که در میان دل حیوان هست، اما خونی که در میان شکم حیوان
جمع میشود در وقت ذبح و معلوم باشد که بکشیدن نفس فرو برده است یا بسبب آنکه سر او
در وقت ذبح در بلندی بوده است پس آن نجس است و حرام است و اما اگر معلوم نباشد که
بسبب اینها برگشته باشد بحکم و بنیاد هم باشد پس با مظنه این معنی باقیست و حکم بطهارت
آن مشکلست هر چند حکم بنجاست چیزی که ملاقی آن شود هم مشکلست پس شاید توان گفت که
هرگاه آن خون در جامه و بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز نتوان کرد و اما اگر از آن آلوده شود
بغیر طریق تطهیر شرعی مثل آنکه خشک شود و بریزد یا بآب مضاف ازاله شود دیگر واجب نباشد
تطهیر بدن و جامه اما احوط آنست که مطلقا از او اجتناب کنند و اما خون حیوانی که
خون دونده ندارد مثل ماهی و کیک و پشه و امثال اینها پس آن پاکست و خونی که در میان
تخم مرغ بهم میرسد نجس است و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا شود و خونی که معلوم
نباشد که خون پاکست یا خون نجس اصل طهارت آنست **مطلب ششم** از جمله نجاسات
مردار است از هر حیوانی که خون دونده داشته باشد خواه آدمی باشد خواه غیر آدمی و خواه
آبی باشد و خواه صحرائی و در میت انسان پیش از سرد شدن خلافست و احوط اجتنابست و
نجاست مردار هم مثل سایر نجاستها اگر بتری ملاقات کند نجس میکند و اگر خشک باشد
نجس نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه از زنده جدا شود یا از
مرده و اما اگر از بدن زنده قطعه بریده شده باشد و از و جدا شود و بعد از آن روح
از آن قطعه مفارقت کند پس آن نجس است جزما و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند
و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاکست و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در آن
اشکالست و احوط اجتنابست و اما مثل ریشهای ضعیف و پوستهائی که از دست و لب
جدا میشود بخودی خود یا بمجرد دست مالیدن ببدن بقوة و آلی پس نجاست اینها معلوم نیست

خصوصا آنچه از کف دستها در وقت شستن جامه و فشردن آن جدا میشود و پوست مرده آ
بی دباغی کردن پاک نمیشود و از مردار چند چیز استثنا شده است که اینها پاکند و آن
نه چیز است مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیر مایه و در تخم شرط است
آنکه پوست بالا را روئیده باشد هر چند سخت نشده باشد و مراد از پنیر مایه همان
العزیست که بچه حیوان در اول تولد میخورد و در شیردان او بسته میشود و بعضی گفته‌اند
خود شیردان هم پاکست اما اظهر از احادیث معنی اولست و ظاهر احتیاج بشستن نداشته
باشد هرگاه بجائی دیگر مردار با رطوبت ملاقی نشده احوط آنست که از آن بشویند و در
شیری که از پستان مردار بدوشند خلافست و احوط اجتنابست و مو و پشم و امثال اینها
را هرگاه از مردار بکارد یا مقراض ببرند دغدغه ندارد و هرگاه از آنها بکنند ته مو و
پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم شاخ و سم هم چنین باشد و فرقی نیست در مستثناء
امور مذکوره میان حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک که از آهوی زنده
جدا شده باشد یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکال است و اگر از مردار
جدا شود در آن اشکالست و احوط اجتنابست هر چند نجاست آن معلوم نیست خصوصا
هرگاه از مسلمی گرفته باشد و اما اصل مشک پس آن بی اشکال پاکست و ظاهر اینست که
در صورت علم باینکه از مردار گرفته شده باشد هم پاکست بدانکه خلافی نیست در اینکه
آدمی و سگ و خوک بدباغ کردن پاک نمیشوند همچنانکه خلافی نیست در اینکه هر حیوانی
حلال گوشت بتذکیه پاک میشود و خلاف کرده‌اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ
و روباه و امثال اینها و در مسوخ و حشرات و اقوی و اشهر در حیوانات درنده آنست
که پاک میشود و اظهر در نظر حقیر آنست که مسوخ و حشرات هم چنین باشد و اظهر آنست که
دباغ کردن اینها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده فیل است و خرگوش

و میمون و خوک و جری که نوعی است از ماهی و سوسمار و موش و عقرب و خرس و گربه و
زنبور و در بعضی روایات طاوس و در بعضی ملخ هم وارد شده و مراد از حشرات حیوانات
که در زمین جا میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها **مطلب چهارم** از جمله نجاسات
سگ و خوک و کافر است اما سگ و خوک پس در نجس بودن آنها نجس است و اما سگ
پس نجاست آنها معلوم نیست و فرقی ما بین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی علما گفته اند
جای دهان سگ از شکاری که از او گرفته واجب نیست شستن آن و این ضعیف است و مو
و استخوان و ناخن و هر چیز از اینها که جان ندارد از اینها نجس است و بچه آنها نیز نجس است اما اگر بچه
متولد شود از اینها که او را سگ و خوک نگویند پس در آن اشکال است و قول بطهارت قوی است
و اگر یکی از اینها با حیوان پاکی جفت شود و بچه از آنها بهم رسد آن نیز تابع اسم خواهد بود و
اما کافر پس آنچه غیر یهود و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها نیست خواه
بت پرست و خواه آفتاب پرست و خواه غیر آنها و بالجمله هر که انکار یگانگی خدا و پیغمبری
محمد بن عبد الله صلعم و انکار معاد بکند همه کافر و نجسند و اما یهود و نصاری و مجوس پس
اشهر و اقوی در آنها نجاست است و کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خوارج
و ناصبیها همه کافر اند و نجسند و همچنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات دین را بکند
و در حق او احتمال شبهه نرود که ممکن باشد برای او که علم بضروری بودن آن نباشد مثل انکار نماز
پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین غلات یعنی غالیها یعنی
آنهائی که بخدا بودن پیغمبر یا امیر المؤمنین یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قائل شدند
و اما جبریه مذهبان پس دلیل بر نجاست آنها نیست و اما مجسمه یعنی آنها که خدا را
جسم میدانند پس دلیل بر نجاست آنها نیز ظاهر نیست و اظهر طهارت عرق جنب از حرام
جنابت و اما ستیان پس اشکالی در پاکی آنها نیست و همچنین اظهر در ولد الزنا

نجاست م

طهارت و نا از و کفری ظاهر نشود پاک است و مشهور آنست که اولاد کفار نجسند هر چند
بالغ نشده باشند و هر گاه مسلمانان آنها را اسیر کنند تابع مسلمانان اند در پاکی
**مطلب پنجم** از جمله نجاسات شراب و هر مست کننده که از اصل روان باشد مثل نبیذ
و شراب انگور و خرما و مویز و غیر آن و فقاع هم نجس است هر چند مست نکند و اما
مثل بنگ و چرس و غیر اینها که مایع نیستند بالاصل پس همه اینها پاک است هر چند آب داخل
آنها کنند و همچنین آب انگور هر گاه بجوش آید نجس میشود خواه بآتش بجوش آید یا بغیر آن
یا بخودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قولی بنجاست آنها کرده اند هر گاه بجوش
بیاید و احوط اجتناب است و عرق جنبی که از حرام جنب شده باشد و عرق شتری که نجاست
خوار باشد خلاف است و احوط بلکه اظهر نجاست است و بعضی علما قائل بنجاست بعضی چیزها
دیگر شده اند و همه آنها ضعیف است **فصل دویم** در ازاله نجاسات است و در
آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجب است ازاله نجاست از جامه و بدن
از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظروفی که استعمال میشود در خوردن و آشامیدن
بتفصیلی که بعد از این مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا بسبب عفو در بعض آنها
چنانکه بیان خواهیم کرد و واجب است ازاله نجاست از مسجد بر هر کس که مطلع
شود و اینکه نجاست را داخل مسجد نکنند و آنچه یقینی است که واجب است دور کردن
نجاستی است که بمسجد سرایت کند پس اگر کسی بعضی جاهای او نجس باشد یا دستمال
نجسی همراه داشته باشد یا امثال آن معلوم نیست ضرر داشته باشد بلی ظاهر
اینست که هر گاه نجس را بزمین مسجد برساند حرام باشد هر چند رطوبتی نداشته باشد
که سرایت کند اما مطلق داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوریا
و فرش مسجد را مسجد نمی گویند اما احوط آنست که نجاست را از آنها نیز دور کنند

جلدم

دو بارم

و هم چنین در و دیوار و جمعی از علما گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف شریفه و الات
مختصه باینها مثل جلد قرآن و فروش مثل مسجد است **مطلب دوم** زوال حکم نجاست
موقوفست بزوال العین ان پس اگر عین نجاست زایل شود بچیزی که مطهر باشد و اثر
یا بو یا مزه و باقی بماند باکی نیست و واجبست شستن بدن و جامه از بول و در
دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن اب بر ان کافیست بشرط زوال عین و باید
زوال عین در دفعه اول بشود و هر گاه در بدن جسم لزجی و غلیظی باشد که با بول مخلوط
مثل مذی و امثال ان که در مخرج بول آلوده میباشد غالبا احتیاج بدست مالیدن هست
اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخته و سنگ و فروش پس احوط در همه اینست که دو بار
بشویند و ظاهر آنست که فاصله کردن حقیقی میان دو شستن ضرور است پس اگر آب را
جاری کند باعانت ابریق یا سبو و امثال ان و انقدر زمان بریزد که اگر فاصله میکرد دو
شستن بعمل می امد کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول مسمی شستن دست بردارد از اب ریختن
و بعد از ان مرتبه دیگر بریزد و اینکه گفتیم در لزوم دو مرتبه در صورتیست که بآب قلیل
بشویند اما در اب جاری پس یکدفعه کافیست و مشهور آنست که اگر در اب کثیر باشد
هم یکدفعه کافیست هر چند ایستاده باشد و این دور نیست و احوط در هر دو دو مرتبه
است خصوصا در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است و در بول رضیع
آب ریختن یکدفعه کافیست و فشردن ضرور نیست اما باید آب تمام از بول او فرو گیرد و
ظاهر آنست که جدا شدن اب هم ضرور نباشد همین که اب تمام اجزاء بول را برسد
کافیست و این در وقتیست که انشیرخواره هنوز چیز خورنده نشده باشد یعنی غذائی برغبت
و اشتها و اراده نخورده باشد اما انچه که باو بخورانند یا غذائی نادر که اتفاق افتد
ضرر ندارد و اگر اتفاق بیفتد که آن طفل هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال او تمام شود

باشد

باشد و مشهور انست که اصل این حکم مخصوص پسر است و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و ان
ضعیف است و اما غیر بول از نجاسات پس وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط که
دو مرتبه است **مطلب سیم** در طریق شستن ظرفها است پس اگر در ظرفی سگی
ولوغ کرده باشد یعنی بیاشامد از ان ظرف ظرف را بان نحو دیگر واجب است که سه بار
ان را بشویند که اول آن سه بار بخاک باشد و مراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر علما
معلوم میشود همان بجرد خاک مالیدن است هر چند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند
که باید ممزوج باب باشد که شبیه شستن بعمل بیاید و این اظهر است و احوط آنست
که یکدفعه بخاک بمالند و دفعه دیگر بگل روان بمالند و بعد از ان دو بار بشویند
ظاهر آنست که همان خاک و گل در انها ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و بکر
دست مالیدن در کار نباشد خصوصا در ظروفی که دست در انها نمی رسد باشد هر چند احوط
دست مالیدن است بقدر مقدور وارد و خاکستر و اشنان و اهک و امثال انها
کافی نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار و جمعی از علما گفته اند که حکم لطع یعنی
لیسیدن ظرف بزبان مثل ولوغ است و این احوط است اما اگر سگ در ظرفی بیفتد
یا اب دهان او بریزد در غیر حال اب یا ولوغ یا ابی که سگ در آن ولوغ کرده بظرف
دیگر بریزد و امثال اینها هیچ یک از اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل سایر نجاسات است
که بعد خواهیم گفت و اظهر انست که هر گاه سگ چندین دفعه در ظرفی ولوغ کند باز
یک مرتبه شستن بطریق مذکور کافیست و هر گاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست
که واجبست که هفت مرتبه بشویند و ظاهر آنست که در اینجا خاک در کار نیست و
ظرفی که در ان شراب نجس شده باشد ظاهر آنست که سه مرتبه شستن پاک میشود و
احوط هفت مرتبه است و ظاهر آنست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و غیر آن نیز

و در فعل یا السیم کرشته ظاهر نیست
گر دیکر این نکم رانداشتند باشند
هر چند هنوز غذا نخورده باشد

چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر از نجاسات ما بین ظروفی که از گل باشد یا از چوب یا
از مس یا غیر آن و بعضی از علما گفته اند که ظرف شراب هرگاه کدو یا چوب باشد پاک
نمی شود و آن بی وجه است بلی اگر مدتی شراب در کدو و چوب مانده باشد که در
نفوذ کند و پاک نکند و اما ظاهر آن بمجرد شستن پاک میشود و هرگاه موش در
ظرفی بمیرد و برطوبت ملاقی آن شود اظهر آنست که هفت بار بشویند و اما سایر
نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر آنست که ظرفها از همه آنها سه بار بشویند و
اما طریق شستن ظروف پس کافیست در آن اینکه آب را بریزد در ظرف و حرکت بدهد
که آب همه جای ظرفها که نجس است فرو گیرد و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرف بزرگ
باشد که نتوان حرکت داد یا در جائی نصب کرده باشد مثل خمره رنگرزی و امثال
آن پس طریقه آنست که آب را در اطراف او جاری کنند و در ته او که جمع میشود خواه
با ظرفی بیرون بیاورند و بنا بر قول نجاست غساله چنانکه اشهر است باید هر مرتبه
که ظرفها که بیرون می آورند ظرف و دست را بشویند و دیگر مرتبه فرو برند تا تمام آب را
بیرون بیاورند و اگر در ته آن قدری بماند که بظرف بیرون نیاید بکهنه و لته در
ان بیندازند که آب او را برچیند و بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار عدد
در آب کر ساقط میشود و یک دفعه شستن کافیست بشرط آنکه اگر شستن با گل
در نجاست شرط باشد آن را بعمل آورده باشد و این دور نیست احوط آنست که
عدد را بعمل بیاورند **مطلب چهارم** هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با متنجس آن
نیز حکم ملاقات با نجس دارد و خلاف بعضی متاخرین در نهایت ضعف و بی وجه است
پس هر چیزی که عین نجاست با او برسد و آن را زواله شود بغیر مطهر شرعی مثل آنکه
خون را بتراشند یا با آب دهن پاک کنند باز هر وقت که چیز تری بان محل خون برسد

نجس میشود و باید شست **مطلب پنجم** شرط است در آبی که تطهیر با آن میشود اینکه در اول
پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و آب غوره یا آب سیلی که از آب نگویند
و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست آنکه آب وارد بر نجاست شود و شسته
شود پس هرگاه جامه نجسی را در ظرفی که آب در آن باشد بشویند پاک نمیشود و هر
چند دلیل این قول تمام نیست و اظهر خلاف اینست چنانکه حدیث صحیح دلالت میکند
که میتوان جامه را شست در میان ظرفی که آب در آن باشد اما احوط قول اولست و
احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر آنها در وقت شستن و
فشردن جدا می شود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصا
در وقتی که نجاست بر آب وارد شود و خصوصا در شستن اول هر چند دلیل تمامی
تا بحال بر نجاست آنها بنظر حقیر نرسیده است خصوصا در وقتی که آب بر نجاست
وارد شود و این گفتگو در غیر غساله استنجا است و اما غساله استنجا پس آن
پاکست خواه از بول باشد یا از غایط مادامی که علم بتغییر از نجاست حاصل نشده باشد
و نجاست خارجی نیست و اگر ببینند که اجزاء نجاست در میان آن آب هست دیگر حکم
بطهارت مشکلست خصوصا هرگاه آن آب در جائی جمع شود و آن نجاست در میان
آن باشد که در اینجا البته اجتناب بکنند و ظاهر اینست که فرقی نیست در اینکه بیشتر
پیشتر نجاست یا آب برسد در هر دو صورت پاکست مگر آنکه پیشتر از استنجا
آدمی بقصد استنجا بمخرج برخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا کند
در این صورت ظاهر آنست که این حکم نجاست خارجی باشد و آن معفو نیست و هرگاه
بول یا غایط مخلوط بنجاست دیگر از مخرج بیاید مثل منی یا خون اظهر عدم عفو است
و هرگاه مخرج آلوده بمنی یا خون بوده است و بعد از آن بول و غایط کند پس در اینجا

البته اجتناب کند واظهر آنست که بغساله استنجا توان ازاله خبث کرد وبعضی منع کرده‌اند
واما دفع حدث بان پس ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست واجماع بران نقل کرده‌اند
وکلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد مطلب ششم هرگاه انچیزی که نجس
شده است از بابت جامه وفرش است که جاری ساختن اب بر آن وجدا کردن اب از آن
محتاج است بفشردن پس انرا باید فشرد واحوط بلکه اظهر آنست که بعد هر یک شستن
فشردن ضرور است وباید که در شستن اول عین نجاست زائل شود اگر عینی موجود
باشد وبهر تقدیر فشردن را ترک نکند واشهر بلکه اظهر انست که هرگاه عین نجاست
زائل شده باشد در اب جاری دیگر فشردن در کار نباشد واحوط آنست که بعمل آورد
وفشردن بهر نحو که ممکن شود باید کرد وبعضی جاها که بپیچانیدن جامه وتاب دادن
میشود ودر بعضی بکوفتن ودر بعضی بلگد زدن مثل لحاف ودوشک وهرگاه نجاست
بباطن آنها رفته باشد واگر ظاهر انها نجس شده باشد همان ظاهر را بشویند بقوت
دست بمالند تا ازاله نجاست بشود وغساله از آن بیرون رود بلکه اگر باطن هم نجس باشد
بشستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود واتصال بباطن نجس ضرر ندارد و
همچنین جامه که همه آن نجس باشد هر قدر را از ان که بشویند پاک میشود و
اتصال اجزاء نجسه دیگر بان ندارد وبالجمله سرایت باطلست ودلیلی بران قائم ضرردم
نیست وهمچنانست که گفته‌اند که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه سگی در
بیابان وسیعی راه رود در وقتی که همه آن بیابان گل باشد وبرطوبت داشته
باشد همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول وعرض ان باشد
اما مثل خاک وآرد وامثال الاشیاء پس تطهیر آنها باب قلیل صورتی ندارد واما
باب جاری کر پس هرگاه علم بهم رسد برسیدن اب بهمه اجزا ان وازاله شدن

نجاست

نجاست از ان پس ظاهر آنست که پاک میشود وبعضی علما تجویز کرده‌اند تطهیر زمین را باب
قلیل بنحوی که اب بر او غالب وقاهر شود وان مشکلست وبعضی گفته‌اند هرگاه زمین
نجس را اب بریزی بنحوی که آب از وجدا شود وبرود بکناری جمع شود ان موضع که
شسته شده پاک است وانجا که اب جمع شده نجست واین هم مشکلست مگر اینکه زمین
فرش باشد باجر یا سنگ یا تخته یا بنیاد صلب باشد پس در این صورت اظهر آنست
که پاک میشود ومثل سیب وامرود وخربزه وامثال آن هرگاه بعد از بریدن نجس
شوند اظهر آنست که باب قلیل هم پاک میشود مگر انکه بسیار رسیده وازهم رفته
یا مثل دانه شکسته انگور باشد پس در ان وقت در بند نیست که باب کثیر توان تطهیر کرد
واگر برسد بحدی که آب مضاف باشد پس تطهیر ان ممکن نیست چنانکه خواهد امد
گندم وجو وبرنج وامثال انها را هرگاه باطن انها نجس شده است هرگاه توان شد
باب قلیل تطهیر کند که غساله جدا شود مانعی ندارد واگر اندرون انها نجس شده
تطهیر آن بغیر آب جاری وکر مشکلست واما گوشت ودنبه هرگاه نجس شود پس باب
اینکه قلیل هم میتوان تطهیر کرد واگر در آب نجس جوشیده باشد واب نجس در اعماق انها در
رفته باشد پس تطهیر ان باب قلیل مشکلست مگر علم بهم رسد که آب باعماق انها رسید وحدیثی
که وارد شده است در باب آب گوشتی که در ان موشی مرده یافته‌اند وفرمودند که اب را بریزید
طویله آب وگوشت را بشویند وبخورند دور نیست که محمول باشد بصورتی که علم بمکث بهم نرسید
باشد واحتمال انها باشد که تازه افتاده باشد یا مبتنی بر انست که مکث طویله رسیدن اب قلیل
بجهة تطهیر ضرر ندارد واین بعید است وبهر تقدیر که در اب جاری وکثیر بی اشکال تطهیر
میتوان کرد وفشردن هم در کار نیست واما آن اب گوشت که نجس شده است پس ان قابل
تطهیر نیست وهمچنین هر اب مضافی مثل گلاب واب غوره وهمچنین هر مایعی مثل روغن

وصل و شیره هیچ یک از اینها قابل تطهیر نیستند مگر بفرض نادری که کسی عسل و شیره نجس
آب بسیاری بریزد که از کر کمتر نباشد و ممزوج شود بآب و مستهلک شود بعد از آن آن
آب را بجوشانند تا آنکه شیره یا عسل بجا بماند پس آن پاکست و بعضی علما جایز دانسته اند
که روغن را در آب کثیر بریزند و برهم زنند تا مخلوط شود بعد از آن که جمع شود
پاکست و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و آن نیز مشکلست و اما آب مطلق پس
آن قابل تطهیر هست چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد و هرگاه خره ها و کرنیز نجس
شود جایز است که جامه بآن رنگ کنند و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب رنگین
از و بیرون نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب رنگین از و
بیرون نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند تا با عماق
او برسد کافیست و لیقه مرکب و شنجرف مادامی که تر است قابل تطهیر نیست مگر بحدی
که دیگر آب سیاه و سرخ بیرون نیاید اما اگر بگذارند که آب باعماق آن برسد ظاهرا
پاک میشود **مطلب هفتم** هرگاه موضع نجاست معلوم باشد آنجا را بشویند و اگر مشتبه
باشد مواضع مشتبه را همه را بشویند اگر اشتباه در همه آن چیز باشد مثل اینکه
یک موضعی از جامه نجس شده و هیچ نمیدانند که بجای آن بوده باید همه را بشویند و همچنین
است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند کدامست
پس اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که باید همه را بشویند و در هیچ یک نماز نتوان
بکند و اما در شبهه غیر محصوره مثل جامه بسیار یا فروش بسیار باشد و داند که یکی از
اینها نجس است و لیکن بجهة بسیاری اینها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر شدید
میشود پس شستن همه واجب نیست و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از آن
واجب نیست مثل اینکه داند که در این شهر یک کاه دان و کاه حرام هست که شیره سپید هد

از شیر همه اشهر و اجب نیست اجتناب از تصرف در همه خانها و اظهر و اقوی آنست که ملاقی
شبهه محصوره که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر آنکه همه آن مشتبه ملاقات
کند و هرگاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرده باین چیز و دیگری بگوید
نکرده و اقوی طهارت است و همچنین هرگاه نجاست معینی در خارج بهم رسید و یکی
از شاهدها بگوید باین جامه رسید اقوی طهارت هر دو است و هرگاه علم برسیدن
نجاست بچیزی بهم نرسد بر طهارت خود باقیست هر چند ظن بنجاست حاصل شود
مثل بول بسیار ترشح کند یا باد از آن بگرداند و مظنه باشد که بجهتها پاشیده است
خصوصا در وقتی که چند جای بدن او احساس رطوبت بکند برا و شستن آنچه راند یقین
علم بهم رسد و اما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در آن
اشکالست و احوط اجتنابست و اما قبول سخن صاحب ید یعنی آنکه مال در دست او است
پس آن نیز معلوم نیست بلکه سخن او نیست بخودش مسموع است یعنی از برای او نجس است و
اما از برای غیر پس نجاست آن دلیلی ندارد و احوط آنست که غیر در او نماز نکند و مشروط
بطهارت عمل نیاورد اما اگر بر رطوبت با او ملاقات کند پس دلیل بر نجس شدن ملاقی
نیست هر چند که آن صاحب ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است
هر چند علم بنجاست آن داشته باشد و همچنین هرگاه جامه نجس تو را به مسلمانی
بدهی که بشوید همینکه بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهرا کافیست **فائده** از اخبار
بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که شک در نجس شدن آنها حاصل شود یا آنکه
توهم نجاستی در آن برود یا چیز مکروهی ملاقات کند مثل آنکه شک کند در رسیدن
بول بجامه یا بیات یا خون نجس ملاقات کند یا عرق جنبی باو برسد و امثال اینها
مستحب است که بآب آن موضع بپاشد و همچنین هرگاه خواهد که در مسجد بخوابد

نماز کند ابی بر امکان بر نباشد و بعضی علما گفته اند هر گاه بدن نجس بجز نجس خشکی ملاقات
کند نجاک نبالد **مطلب هشتم** از جمله مطهرات زوال عین نجاست است از بواطن مثل
اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و بعد از زوال عین نجاست دیگر احتیاج بشستن
نیست و هر گاه در میان دندانها یا گوشت و امثال اینها باقی نباشد و دهان نجس
شود مثل خون آمدن یا غیر آن اشکال بهم رسیده و دور نیست که بمضمضه کردن دو مرتبه
پاک شود و هم چنین اعضای حیوانات هر گاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود
هر چند که از نظر غایب شود و احتیاج بشستن نیست و هر گاه عضوی از و نجس شود و غایب
شود بقدری که ممکن باشد که در آن وقت تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص
که نجس شده علم بنجاست داشته باشد و اهل این هم باشد که ازاله بکند مثل طفل و
مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند که مشروط بطهارتی که بعمل آورده باشد مثل نماز
یا طواف کرده باشد و حق اینست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی باید این شرطها بعمل
بیاید اما از برای اینکه با او برطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی همان غیبت کافی است
که ممکن باشد در او ازاله نجاست و تطهیر آن کافی است دیگر ملاقی آن محتاج بتطهیر نیست
**مطلب نهم** از جمله مطهرات خاکست و آن پاک میکند زیر چکمه و نعل و زیر پا را و بعضی
نه عصا و نیزه را هم ملحق کرده اند و آن بی وجه است و ظاهر اینست که فرقی نیست میان
افراد چکمه و نعل مثل کفش چرمی و گیوه و نعل چوبی و غیر اینها اما مثل چوب و اشباه آن نیست
معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست ما بین آنچه جرم داشته باشد مثل غایط
و خون یا جرم نباشد مثل بول و آب نجس و هم چنین فرقی نیست ما بین آنکه نجاست خشک شده
باشد یا تری آن باقی باشد و حد تطهیر آنست که عین نجاست زائل شود و تری آن بر
طرف شود و فرقی نیست در آنکه بر زمین بمالد و بنا بر آن پاک شود یا آنقدر راه رود که

نان م
همچنین از دهن
نشو کرده باشی

پاک شود و حد معینی از برای او نیست و لهو ط بلکه اقوی آنست که زمین پاک باشد
اظهر آنست که نمناک بودن زمین ضرر ندارد و اما اگر گل باشد پس در آن اشکال
هست و اگر قایل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می آید خصوصا در فصل زمستان و
بهما امکن احتیاط را ترک نکند و هم چنین در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر آنها
اشکال است و احوط آنست که هیچ یک اکتفا نکند بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم نیست
**مطلب دهم** از جمله مطهرات آفتابست و آن پاک میکند آنچه را بر او بتابد و
خشک کند مثل آب نجس و نجاستی که جرمی نداشته باشد و از آنجمله است تری غایط
که بعد از ازاله عین باقی میماند هر گاه یکی از اینها بر زمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار
خانها و پشت بامها و گیاهها و آنچه از درست … باشد و بعضی مخصوص بول قرار داده
اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند و اظهر عموم است
از آنچه که گفتیم و اظهر و اشهر آنست که حقیقتا پاک میشود و بعضی گفته اند که هر
گاه آفتاب خشک کند زمین و بوریا و حصیر را سجده بر روی آن میتوان کرد اما هر
گاه بتری با او ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است و هر گاه جای نجس بغیر
آفتاب خشک شد بعد از آن آب بر او بریزند و آفتاب او را خشک کند پاک میشود و
هر گاه مجموع گل دیوار تر باشد و نجس باشد آفتاب که بر روی آن تابد اندرون آن
هم پاک میشود و اما اگر اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد تابیدن
آفتاب بر آن فایده نمی بخشد و ظاهر آنست که کمک هوا و باد در خشک شدن ضرر ندارد
و اما اگر خشک شدن باید آفتاب باشد **مطلب یازدهم** از جمله مطهرات آتش است
و آن پاک میکند عین نجاست را مثل غایط نجس العین و استخوان نجس العین و اما …
هر گاه خاکستر شود بی اشکال و هم چنین دود آنها پاک است و بعضی گفته اند دود در …

نجس نجست و ان ضعیف است و اما چیز متنجس یعنی مثل چوب که نجس باشد یا سرگین چون
حلال گوشتی که نجس شده باشد پس در پاک شدن ان بسوختن اشکالست بعد تقدیر
هرگاه چیزی برطوبت با خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر ان واجب نیست و اما اگر
خاکستر نشود بلکه ذغال شود پس در ان نیز اشکالست و تطهیر ملاقی آن نیز واجب
نیست و در خزف مثل کوزه و اجر هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکالست
و اظهر آنست که پاک نمیشود و تطهیر ان باب ممکن است که کوزه و اجر را در
اب جاری یا کر بگذارند تا اب باعماق او نفوذ کند و خمیر نجس بپختن پاک نمیشود
و هرگاه غائط مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و همچنین هرگاه سگ در نمک
زار افتد و مستحیل بنمک شود و ازین باب است اب و علف نجس که حیوان حلال گوشت
بخورد و مستحیل به بول و غائط شود اما انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و
امثال انها پس ان ازین باب نیست نهایت چون در ین وقت از ده عرف خون انسانی
و خون گاو و گوسفند نمی گویند و خون پشه و خون کنه میگویند پس ان پاکست
و در خون زالو که ببدن انسان می اندازند و خون بسیار میمکد و بعد از ان خالی
میشود اشکالست و احوط بلکه اقوی اجتناب است و اما منقلب شدن شراب بسرکه
پس ان نیز معلوم نیست که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت او اشکال نیست
بسبب اجماع و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا انکه چیزی
در ان بریزند که سرکه شود و همچنین فرقی نیست که ان چیز مایع و در ان باشد مثل
سرکه و نمک یا جامد و مخلوط باشد مثل نمک و اینکه ان چیز در میان ان باقی بماند یا مستهلک
شود و اگر شراب قلیلی در خم سرکه بریزند همه ان نجس میشود و سرکه پاک نمی شود
هرچند شراب در او مستهلک شود و هرچند بماند ان قدر که اگر شراب بسیاری

هم می برد و مستحیل بسرکه میشد و اما پاک شدن آب انگور بعد از جوش امدن بسبب
کم شدن پس آن نیز نه از جهة استحاله است بلکه از راه اجماع و اخبار است و طهارت
آن حاصل میشود باین که دو حصه آن برود و یک حصه بماند و احوط مراعات
کیل و وزن هر دو با هم هست و فرقی نیست در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن باتش
برود یا بافتاب یا بباد بر طرف شود و جسم پاکی که در اب انگور افتاده پیش از ذهاب
ثلثین نجس میشود و ظاهر این است که بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود مثل مغز بادام
و گردو و نشاسته و امثال آنها و ظرف و اسباب شیره پزی و دست و لباس
انکه مباشر امرا است همگی بتبعیت پاک میشوند و در نیست که اب انگور که جوش
بیاید قبل از ذهاب ثلثین هرگاه بجائی بچکد بمجرد خشک شدن پاک شود هرچند
غیر ان امر باشد **مطلب دوازدهم** از جمله مطهرات اسلام است و انموجب طهارت
بدن است از نجاست کفر و اما اگر بدن کافر بنجاست دیگر نجس شده باشد باسلام
پاک نمی شود و همچنین جامهای او باسلام پاک نمی شود خواه نجس شدن انها بنجاست
کفر باشد یا غیر ان و مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود بعد از توبه کردن و اسلام
آوردن بطهارت ان اشکالست **فصل سیم** در اقسام و احکام آبها است و در
ان مقدمه است و چند مطلب اما مقدمه پس بدانکه اب گفته میشود بر دو چیز یکی آب
حقیقی است که انرا آب مطلق میگویند و یکی آب مضاف مثل اب چیزها انکه از جسمی فشرده
شود مثل آب انگور و آب علف و مخوان و یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود مثل
گلاب و عرق نعناع و امثال ان یا انکه ممزوج با اب مطلق چیزی دیگر بحدی که انرا
نتوان گفت که اب نیست مثل اب گوشت و ابدوغ و شربت و امثال انها و هرگاه شك
بهم رسد در اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت پس در انجا حکم هیچ

مباشره

ازد و قسم داخل الاطلاق نمیتوان جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی از احکام هر دو
در او جاری میشود مثلا هرگاه در آب سیل شك کنیم که آب است یا نه و در جواز سلب اسم
از آن هم شك کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان گفت که آب هست یا نه در چنین صورتی هرگاه جاری
باشد یا بقدر کر باشد حکم بنجس شدن بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد و لیکن وضو
هم با و نمیتوانیم ساخت بجهة انکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد و هرگاه منحصر
شود امر در استعمال این آب احوط که جمع ما بین وضو و تیمم است و همچنین بجهة تطهیر بدن
احتیاط را دست برندارد در آب مطلق پاك و پاك کننده است از حدث و خبث بخلاف
آب مضاف که آن هرگاه در اصل طاهر باشد با و ازاله نجاست نمی توان کرد و ازاله حدث
هم نمیتوان کرد و کم و زیاد آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در آن
انقدر هست چنانکه تفصیل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب بئر
و آب چاه و آب حمام و آب باران و آب ایستاده که کر و قسم است آب کر و آب کمتر از کر و
احکام آنها در ضمن چند مطلب خواهد آمد **مطلب اول** در آب ایستاده کمتر از کر میشود آن
بملاقات نجاست نجس میشود و بعضی علما قائل شده اند که نجس نمیشود آن بسیار ضعیف است
و فرقی نیست در نجاست ما بین بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجاست
نجس در بر فعکم آب داخل شده هرچند بقدر هزار کر باشد همان موضع ملاقات بملاقات
نجاست نجس میشود و تطهیر آنها ممکن است و مقدار کر بنا بر اقوی هزار و دویست رطل
عراقی است که هر رطلی صد و سی درهم است که موافق من تبریزی که ما وی شاه ...
سیاه باشد تخمینا یك صد و سی و هفت من میشود اما بحسب مساحت بنا بر اقوی و اشهر آنست
که هرگاه سه وجب و نیم طول آب باشد و سه وجب و نیم عرض آب باشد و سه وجب و
نیم عمق آن باشد آن مقدار کر است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب

عمق مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است پس هرگاه طول آب چهل و دو وجب
و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یك وجب و عمق آن یکوجب باشد آن کر است و همچنین هرگاه
طول او بیست و یکوجب و نیم باشد تخمینا و عرض آن دو وجب و عمق او یکوجب باز کر است
و همچنین و اقوال در تحدید کر مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه آب
ازین مقدار کمتر باشد هرچند یك مثقال باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود
**مطلب دویم** در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات نجاست نجس
نمیشود مگر اینکه رنگ یا بوی او و یا طعم او از نجاست متغیر شود و همینکه یك گوشه از
متغیر باشد هرگاه باقی کمتر از کر است همه نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود
و هرگاه مردار در کنار آب باشد و داخل آب نباشد اما بسبب بوی او بدبو شود
آب بآن جهت نجس نمیشود و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقة متغیر
شود بچشم و دهان و دماغ ادراك شود پس اگر قدری بول بی بو در آب کری بریزد
که اگر بو میداشت آب متغیر میگردید و الحال التغییر نداشته باشد پس آن باکی ندارد و
تغییر رنگ آب بچیزی پاك ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال آن و مادامی که آب
نگویند و اسم آب از و برنخواسته است بملاقات نجاست نجس نمی شود و هرگاه آب
کر متغیر بچیزی پاك و نجاستی عارض شود پس آن تغیر که داشت معلوم نشود که تغیر نجاست
در او حاصل شده یا نه حکم بنجاست آن نمی توان کرد و شرط است که در نجس نشدن کر بملاقات
نجاست اینکه آن آب متساوی السطوح باشد همه را در عرف یك آب گویند و ازین باب
دو گودال آبی که بهم نزدیك است و جدولی در میان آنها و تا باشد که بهم متصل باشند و
اما اگر قدری از کر در گودالی باشد و قدری در بلندی و از انجا آب فرو ریزد بپایین
و جمع شود و مجموع آب بالا و پایین بقدر کر باشد فایده ندارد و بنجاست هر یك از آنها

که ملاقات کند آن آب نجس میشود و بملاقات آب بالا آب پائین هم نجس میشود اما بملاقات
آب پائین بالا نجس نمیشود **مطلب سیم** در آب جاریست و آن آبی است که از زمین
برآید و چاه نباشد خواه روان شود بر روی زمین یا نه تا شامل چشمهای کوچکی باشد که
در گودالها کوچکی جمع میشود و از آنجا روان نمیشود و فرقی نیست ما بین آنکه در بعضی
فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوه سار در برآید و از زیر ریگ و رمل بیرون آید
روان نشود آن داخل آب جاری نیست و آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه
رنگ یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی و اشهر آنست که کریت آن شرط نیست
بلکه هر چند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همین که از ماده
خود منقطع شود مثل آنکه در میان نهر خالی قرار دهند که آب بجای دیگر برود و آن
تتمه آب که در نهر ماند آن را آب جاری نگویند و در او باید کریت را اعتبار کرد
و هم چنین هرگاه میان نهر نجاستی بریزد و همان جائی که ریخته است متغیر شود که مطلقا
رشته آب صاف بی تغیر در میان نماند پس آن موضع جزماً نجس است و بالای آن در حکم
جاری باقیست و پائین آن را باید در او کریت را اعتبار کنیم و آب جاری که از ماده منقطع
شد هرگاه مع الجمله سرازیر میرود هرگاه بنجاست برسد پائینهای آن ملاقات کند ظاهر این
است که بالای نجاست نجس نمیشود و آنچه پائین تر از نجاست است هرگاه بمقدار کر نباشد
نجس میشود و هم چنین هر آبی که در روی زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد
هرگاه آب قلیل در کنار آب جاری باشد و بآن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاریست هرگاه مساوی
باشد با جاری و یا بالا باشد و اما اگر جاری در پائین باشد آن نیز در حکم آب جاری نیست بملاقات نجاست
نجس میشود **مطلب چهارم** آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند و
بواسطه تنبوشه از خزانه در آن آب میشتابد یعنی کنگ و این در بلاد حجاز و عراق

شعار فست پس آن نیز در حکم جاریست مادامی که متصل باشد بخزانه بشرط آنکه خزانه از کر
بیشتر باشد که در حین ملاقات نجاست معلوم باشد که آنچه در خزانه است بمقدار کر یا
بیشتر است و همین که اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد و در حکم آب حمام است غیر آن مثل
منبعها و حوضها در هر جائی که باشد با وجود شرائط مذکوره و اما غساله حمام یعنی آن
آبی که از نشستن و شستن جمع میشود در مخلا پس اگر علم بنجاست آن باشد یا علم بطهارت
آن باشد پس در آن اشکال نیست و اگر علم بهیچ یک نباشد پس مشهور نجاست آنست و این
بمجرد تطهیر شهرت و ... نیست بلکه اظهر آنست بملاحظه نقل اجماع و دلالت بعض اخبار و ...
اما اصل زمین حمام و آبهائی که در آن بهم میرسد از نشستن و شستن پس اظهر طهارت آنست
بلکه ظاهراً خلافی نیست و لیکن احوط اجتناب است و اشکالی در جائیست که علم بنجاست زمین
حمام بهم رسد مثل آنکه دیدیم که خون در بعضی جاها بآن رسید یا در جائی که بول بود پا
برداشتند و بپای آن مالیدند و بعد از آن علم بتطهیر آن بهم نرسید و اما احتمال
آنکه تطهیر کرده باشند حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علما طهارت
است و مقتضی استصحاب نجاست است و آنچه بعد از تأمل در اخبار و سائر ادله در نظر
حقیر رجحان دارد همین است که ملاقی آن را با رطوبت نجس میدانم و لیکن بر آن زمین سجده
نمیکنم و تیمم نمیکنم هرگاه سنگ باشد و اگر کسی مطلقا احتیاط بکند بسیار خوب
کرده است **مطلب پنجم** در آب باران است و آن در حکم آب جاریست در آنکه
بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه احد اوصاف او متغیر شود بنجاست و فرقی
نیست میان آنکه جاری بوده باشد از ناودان و امثال آن یا در روی زمین جاری بوده یا آنکه
مطلقاً جاری نشود مثل آنکه در گودالی جمع شده باشد هر چند بسیار کم باشد و
اینها همه در وقتی است که باران از آسمان فرود می‌آید و هرگاه آب نجسی در جائی باشد

بمجرد ورود باران پاک نمی‌شود مگر اینکه آب باران در حین باریدن جاری شود و داخل
شود و متصل بآن و ممزوج شود یا انقدر بیارد که باز مانع از صدق عمل آید و بسیار شود
و قائلین باشتراط کریت در آب جاری در آب باران قائل نشده اند **مطلب ششم** در آب
چاه است و مراد از آن چاههای متعارفست که آب از زمین آن بر می‌آید و در آن جمع میشود و غالبا
در آن جاهست و بیرون نمی‌آید پس مثل چاههای قنوات که آب آنها در زیر زمین جاریست تا اینکه
بر روی زمین جاری شود و امثال آن داخل در این نیست و لهذا در حکم آب جاریست و
همچنین هر گاه کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن آب از بیرون بر او بریزند
و آب در آنجا جمع شود آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است
و اگر نه در حکم آب قلیل است و در آب چاه متعارف خلاف عظیم در میان علما هست
مشهور قدما آنست که بملاقات نجاست نجس میشود و مشهور بین متاخرین آنست که
نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله هست که ضعیف است
و علی ای تقدیر هر گاه متغیر شد بنجاست اشکالی در نجاست آن نیست و بنابر نجاست
منزوحاتی که وارد شده است از برای نجاسات چنانکه خواهد آمد محمول است بر استحباب
**مطلب هفتم** آب قلیل هر گاه بملاقات نجاست نجس شود پس تطهیر آن بچند چیز حاصل
میشود اول آنکه یک کر آب یا بیشتر یکدفعه بر او بریزند و با آن ممزوج و مخلوط شود و بمجرد
اتصال بهم کافی نیست و هر گاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر بقدر
کر باقی بماند تا آنرا پاک کند و هر گاه قدری از کر را متغیر کند آن باقی فایده نخواهد
بخشید دوم آنکه آب قلیل را در کر بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس هر گاه کوزه آب
نجسی را که پر باشد کسی در کر فرو برد و بمجرد این پاک نمیشود بلی هر گاه آب کر در آن

باشد و آب کر در او داخل شود و ممزوج شود پاک میشود سیم با آب جاری می‌توان تطهیر
کرد بشرط آنکه ممزوج شود و بمجرد اتصال کافی نیست و همچنین است هر گاه آب از فوق
کر از کر بیشتر باشد باید ممازج آن قلیل شود و هر گاه بعد از ملاقات و اتصال
یک کر در آن نجس بقدر کر نباشد یا بعد از زوال تغیر آب قلیل هر گاه متغیر
شده باشد بقدر کر باقی نمانده باشد کافی نیست و این در وقتی است که آن خزانه
در بالای آب قلیل باشد و اما هر گاه مساوی باشند مثل دو گودال که یکی کمتر از کر
باشد و یکی دیگر بقدر کر پس در آنجا بمجرد ممازجه و مخلوط شدن کافی است مگر آنکه
آن قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند پس در آنجا بعد از زوال تغیر باید
کمتر از کر نباشد تا آن قلیل را پاک کند و بمجرد اتصال در اینها هیچ کدام کافی نیست
و هر گاه کر در زیر آب قلیل باشد و از آنجا آب بجوشد و داخل قلیل نجس شود پس
هر گاه بجوشیدن که بر او صادق آید که نابع است عرفا پس آن نیز با مخالطه و ممازجه پاک
می‌شود و شرط نیست که مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتی که قلیل متغیر نجس
باشد و بعد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم چهارم با آب باران می‌توان
تطهیر کرد چنانکه گذشت و هر گاه آن آب نجس کر باشد مثل آنکه کم کم آب نجس جمع
شده باشد تا بقدر کر یا کر متغیر بنجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر
مثل آب قلیل است و هر گاه تغیر کر خود بخود زائل شود یا بسبب وزیدن بادها
یا مثل اینها پس آن فایده ندارد و تطهیر آن بتغیر آب نجس شود و اما آب جاری هر گاه نجس
شود بسبب تغیر پس طریق تطهیر آن همانست که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط
شود تا بجائی که تغیر را زائل کند و همچنین آب حمام و آنچه شبیه به آن است و
لیکن در اینجا شرط است که آن ماده از کر بیشتر باشد یا اصل یا بعد از زوال تغیر

هرگاه آن حوض کوچک متغیر شده باشد **مطلب پنجم** در تطهیر آب چاه بنا
بر قول بنجاست و اظهر آنست که تطهیر آب چاه بکر و جاری و آب باران و غیر آن
بتفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعضی علما
ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در کشیدن آب بتفصیلی که می آید
آن ضعیف است و اگر کسی آب آن چاه را جاری کند پس اظهر آنست که هرگاه بعد
که فرموده اند که باید کشید از رو دفت باقی باک است و اگر آب چاه فرو رود و باز بر گردد
پس اظهر آنست که دیگر احتیاج بکشیدن آب نیست خصوصاً هرگاه تر چاه بمثل آفتاب و
باران پاک شود و هرگاه آب چاه بنجاست متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار آن است که
باید کشید تا تغیر زائل شود و بنا بر قول بنجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن
هست و مناسب **ترین** آن اقوال این مذهب آنست که هرگاه آن نجاست مقداری
در شرع دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغیر آن بعمل آورند
و الا بکشند تا تغیر زائل شود و هرگاه خود بخود زائل شود پس آن پاک نمیشود بلکه
باید آب را کشید و در مقدار آن اشکال است و اظهر آنست که هرگاه توان دانست
که اگر تغیر باقی بود بچه قدر کشیدن زائل میشود همان قدر را بکشند و الا تمام
آب چاه را بکشند و امّا در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعض نجاسات
بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی نشده و **آنها** لا نص فیه یعنی آنچه در او بخصوص
تقدیری از شرع وارد نشده مشهور آن است که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی
گفته اند چهل دلو و بعضی سی دلو و اول اظهر است و بنا بر مختار استحباب هم
پاک بعمل می آید هر چند عمل باکثر افضل است و امّا آنچه در او تقدیری از شرع رسیده
پس ما بیان آن را در ضمن چند مسئله میکنیم **مسئله اوّل** در آنچه تمام آب چاه را از
بیان م

تغیّر م

وارد م

برای آن باید کشید و آن شراب است و مشهور آنست که فرقی میان کم و بیش آن نیست
و بعضی گفته اند از برای یک قطره آن بیست دلو بکشند و دو نیست که قطره آن
در حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سائر مسکرات مائعه نیز مثل
شراب است و جمعی از علما فقاع را هم بآن ملحق کرده اند و این دور نیست و بعضی
آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش بیاید و ثلثان او نرفته باشد
و دیگر شتر است و اشهر و اظهر آنست که گاو نیز همین حکم دارد و دیگر منی است
و خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از
حرام را هم ملحق کرده اند و دلیل بر آن نیافته ام و هرگاه کشیدن تمام آب چاه
ممکن نشود بسبب زیادتی آب و فوران پس باید چهار مرد بکشند هم یک روز
آب از آن بکشند دو نفر دو نفر بکشند تا شب و اظهر آنست که از طلوع آفتاب
تا غروب آفتاب بکافی نیست و احوط اعتبار روز روزه است و کشیدن در شب
کافی نیست و مرکب از روز و شب هم کافی نیست و جماعت زنان و اطفال هم کافی
نیست و احوط آنست که در وقت خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه هر یک
در وقت راحت نفع حاجت خود بکنند **مسئله دوم** مشهور وجوب کشیدن کُرّ
کُرّ آب است از برای مردن اسب و استر و الاغ و جمعی از اصحاب ماده گاو را هم
بآنها ملحق کرده اند و این خوب است **مسئله سیم** واجب است کشیدن هفتاد دلو
آب از برای مردن انسان و ظاهر افرقی نیست ما بین آنکه انسان در چاه
بمیرد یا مرده او را در چاه بیندازند و هرگاه بدن انسان آلوده بنجاست
دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس اکتفا بهفتاد دلو معلوم نیست و
از اینجا معلوم میشود که حکم کافر باید غیر مؤمن باشد و این از بسیاری از علما گفته

ملـ

چیز م

که باید از برای کافر تمام آب چاه را کشید و دعوای اجماع کرده است و این بعید است
و اظهر آنست که آن از جمله ما لا نص فیه دانیم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن
او مباشر آب چاه شود مسئله چهارم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده
دلو باید کشید هرگاه از هم نپاشیده باشد و هرگاه از هم پاشیده باشد و
آب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که مجرد
از هم پاشیدن همین حکم داشته باشد هم همین حکم داشته باشد خواه آب
شده باشد یا نه و خواه تمام آن عذره چنین شده باشد یا بعضی از آن و جمعی از
علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند و اقرب آنست که سی دلو تا چهل
دلو بکشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در آن حال بچاه
بیفتد و خون از آنجا رسیده قید ده دلو سبک که اقل آن ده دلو است از برای خون
کم مثل آنکه کبوتری را سر ببرند و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون رعاف که
از دماغ بچکد بچاه مسئله پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از
برای سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور نیز وجوب
چهل دلو است از برای بول مرد و اینها در بین فرق ما بین بول مرد و زن
نکرده و احوط آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهرا
نظاهرا فرقی ما بین بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است سخن در غایط
و خون مسئله ششم مشهور آنست که واجبست کشیدن سی دلو از آب باران
که مخلوط شده باشد بول و عذره و نجاست سگ چنانکه در روایت
کرد و بیوارد شده و از آنجا تعدی بغیر آنها نمی توان کرد و دور نیست که

هرگاه عین بعضی از مذکورات هم داخل باشد حکم آن نیز همین باشد زیرا
که گاه هست که مخلوط شدن با آب باران اثری باشد مسئله هفتم واجب است
کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر و آن عبارتست از مثل کبوتر و بزرگ
تر از آن تا بحد شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه
مشهور بآن رفته اند اما اظهر آنست که مجرد مباشرت جنب با آب چاه این
حال دارد هر چند غسل نکند و ظاهر آنست که این حکم در صورتیست که
بدن او خالی از نجاست باشد و الا از برای هر نجاستی حکم او ثابت است
و اظهر آنست که غسل ارتماسی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند
باطلست و همچنین از برای سگ که در چاه بیفتد و زنده بیرون آید هفت
دلو باید کشید و همچنین بول طفل صبی و مراد از آن طفلی است که از دو سال
بیشتر داشته داشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از برای
مردن موش هفت دلو باید کشید و مشهور آنست که این در صورتیست که از هم
پاشیده باشد و اگر نه سه دلو کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد
هم هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو را ضرور میدانند و اظهر قول مشهور است
مسئله هشتم اظهر آنست که از برای زرق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند
کافیست و زیاده ضرور نیست مسئله نهم مشهور وجوب ده دلو است بجهة مردن مار و
بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی واجب ندانسته اند سه دلو را از برای
وزغ که آن کرپاسه است و بعضی یک دلو را هم کافی دانسته اند و از برای عقرب
هم سنت است که سه دلو بکشند مسئله دهم واجبست کشیدن یک دلو از برای گنجشک و
شبیه آن باشد در جثه و مقدار تا بحد کبوتر برسد و ظاهر آنست که بزرگ و کوچک

اصلا تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و کنجشک حکم ایشان تفاوت دارد هر چند در جثه
مثل هم باشند و اکثر علما واجب میدانند کشیدن یک دلو را از برای بول طفل شیرخوار بلکه
طفل فطیم هم این حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند و هفت دلو که در بعد
بعد از آنست که او را فطیم نگویند **مسئله یازدهم** هرگاه نجاسات متعدده بچاه بیفتد اقوی آنست
مقتضای هر یک را باید بعمل آورد خواه مساوی باشد در کشیدن و مقدار خواه مختلف و خواه مقدری
که شارع قرار داده است از برای انها مساوی باشد یا مختلف و بعضی استثنا کرده اند مثل آنکه خون
کمی بچاه ریخته باشد و بعد از آن خون کمی دیگر هم بریزد که بسبب آن خون هم زیاده شود و گفته اند
که در اینجا حکم خون بسیار باید جاری کرد و این دلیل ندارد بلکه اظهر آنست که حکم دو خون
کم دارد و از برای هر یک سه دلو بکشند و مجموع را یک خون بسیار حساب نکنند و هرگاه
آب چاه وفا نکند بکشیدن مقدر هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام آب چاه کافی
و هرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند چنانکه گذشت و دور نیست که بتراوح یک
روز اکتفا توان کرد و این خالی از اشکال نیست **مسئله دوازدهم** هرگاه پاره از حیوانی که
از برای او مقداری معین که در شرع وارد شده در چاه افتد مثل سر یا دست آن پس
در این خلاف است بعضی آنرا ملحق بحکم کل آن حیوان کرده اند و بعضی ملحق بما لانص
فیه کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم ما لانص فیه کمتر است بهمان
اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لانص فیه را بکشند و این دور نیست و اگر
پاره های متعدده از یک حیوان و پاره دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل
دست یک انسان و دست انسانی دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر آنست که هر یک حکم
جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین پاره های حیوان ما لانص فیه و اما حیوان ملحق
هرگاه معلوم شود که آب چاه منجل او نارسیده است یا حیوانی که فضله او نجس باشد معلوم

شود که آب بنجاست نرسیده است پس در آن اشکالست و اظهر در ثانی آنست
که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بمختار که عدم انفعال
چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست **مسئله سیزدهم** آب کشیدن از برای تطهیر باید
بعد از بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مکرر که چاه
که تمام آب چاه را باید کشید که اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده
شود پاک نیست و هرگاه اجزای نجاست پراکنده شده است باید همه بیرون بیاید
و بعد از آن آب بکشند و همچنین موی حیوان نجس العین و اگر موقوف باشد بیرون
آمدن همه بکشیدن همه آب چاه که باید بکشید و تمام نشود و جمیع اجزا بیرون نیاید
پاک نمیشود و ظن غالب شدن بتمام اجزا ظاهرا کافی نیست **مسئله چهاردهم** معتبر
در دلو همانست که متعارف مثل آنچاه باشد یعنی در عرف و عادت آن بلد از مثل
چاه بمثل این دلو آب میکشند و اظهر آنست که عدد دلو ملاحظه باید کرد پس هرگاه
از چاه ده دلو باید کشید کسی ظرف بزرگی بچاه کند که بیک بار ده دلو را بیرون
بیاورد کافی نیست بلکه جایی که بجهت زوال تغیر میکشند یا جایی که تمام آب
چاه را باید کشید یا بمقدار کری باید کشید در اینجا تعدد در کار نیست **مسئله پا** **نزدهم**
قطراتی که متعارفست از دلو میچکد در بین کشیدن معفوست و دیگر از برای اینجا
جدا نباید کشید و همچنین دیوار چاه و کناره های آن و لجنی که در آن هست همه
معفوست و بعد از خلاص شدن همه پاک کند و قبل از خلاص شدن اشکال
و هم دلو و بند و چرخ و انسانی که آب میکشد و بنا بمختار اشکال در هیچ یک نیست
**فائده** بدانکه هرگاه چاه آب نزدیک بالوعه باشد یعنی چاهی که در او آب نجس یا
بول و سایر نجاسات باشد مادامی که معلوم نشود که نجاست آن و تری آن بچاه آب

رسیده است پاکست و بعد از آن که علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه آب رسیده
بنا بر مختار نجس نمیشود مگر آنکه احد اوصاف آن متغیر بان نجاست بشود و بنا بر قول
بنجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشد بقدر پنج ذرع
هرگاه زمین تر چاه از زمین تر بالوعه بلند تر باشد یا در زمین سخت باشد و
هفت ذراع هرگاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمال بودن هم مثل بلند
تر بودن زمین است منهج دویم در دانستن اوقات نمازهاست و در آن چند بابست
باب اول در اوقات نمازهای یومیه پنجگانه است و در آن چند مطلب است مطلب اول
هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است
و یکی وقت اجزاء یعنی نماز در آن وقت اداست و قضا نشده است اما فضیلت ندارد که
هرچند معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن و وقت از برای
مختار است و وقت دویم از برای معذور و مضطر باین معنی که اگر کسی باختیار نماز را بکند
تا وقت دویم معصیت کرده است بلکه بعضی گفته اند که قضا هم میشود و گرنه در آخر
وقت موجب عفو از آنست و گفته اند که مراد از عذر سفر است و باران و آزار و
شغلی که ترک آن بدین یا بدن یا ی او ضرر داشته باشد و مراد به ضرورت پنج چیز است
اول اینکه کافری مسلمان شود در آخر وقت دویم طفلی بالغ شود سیم حائضی طاهر
شود چهارم مجنونی عاقل شود پنجم بیهوشی بهوش آید و اشهر و اظهر قول اول است اما
وقت اول نماز ظهر پس آن از اول زوالست تا آنکه سایه که بعد از ظهر برای هر چیزی
بهم میرسد بلند شود بمقدار آن چیز و بعضی گفته اند تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم رسیده
مثل آن سایه بشود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و معنی زوال را بعد
بیان خواهیم کرد و وقت دویم نماز ظهر باقیست تا آنکه باقی بماند بغروب آفتاب

بقدر وقت که نماز عصر را بتنهایی توان کرد پس آن اندک مخصوص عصر است و
ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس آن بنا بر اقوی و اشهر از حال
فارغ شدن از نماز ظهر است تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم
میرسد دو مثل تمامت آن چیز شود و وقت دویم آن منتهی میشود بغروب آفتاب
و اقوال دیگر در این مسئله هست همه ضعیفند و اما وقت اول مغرب که افضل است
پس آن از غروب آفتابست تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق سرخی است
که در مغرب میماند بعد غروب آفتاب و وقت دویم آن باقیست تا آنکه نماند
بنصف شب بمقدار چهار رکعت که مخصوص عشاست بنا بر مشهور و در نزد حقیر
هرگاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب بماند می تواند مغرب و عشا هر دو را بکند
بجهت آنکه هرکس که یک رکعت از نماز را در وقت خود تواند دریافت آن نماز را
دریافته است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست
تا صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد
میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه بماند بصبح بمقدار نماز عشا و دور نیست که
مطلق مضطر این حکم داشته باشد و بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند و اما وقت
نماز عشا پس بنا بر اشهر و اقوی بعد از فراغ از نماز مغربست تا ثلث شب بود و بعضی
گفته اند که اول وقت آن بعد از سقوط شفق است و اول اقوی است هرچند این
افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور اقوی و چنانکه
پیش گفتیم مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند
و اما وقت اول نماز صبح پس آن از طلوع صبح دویم است تا صبح خوب روشن شود
و وقت دویم آن باقیست تا طلوع آفتاب مطلب دویم مشهور آنست که اول وقت

وقت ظهر مخصوص نماز اواست بقدر اینکه ان نماز کرده شود و بعد از ان شریک
عصر در وقت تا انکه بمقدار عصر بماند بغروب افتاب و همچنین مغرب و عشا
علما گفته اند و نماز در همه اوقات با هم شریکند از اول تا باخر و بر این ...
کرده اند باینکه هر گاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از انکه
بخاطرش اید که ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز
عصر صحیح نیست شاید بعد از ادای ظهر نماز عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک
بوده است یعنی بعد از انکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را کرده باشد پس در
اینجا نماز عصر صحیح است و نماز ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین در مغرب و عشاء
بخلاف این قول دیگر که میگویند که در هر وقت که نماز دوم را کرده است و بعد فراق
بخاطرش امده است صحیح است و اعاده نمیخواهد همین نماز اولی را بعد از ان بکند و قول
مشهور اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال است هست اما دخلی بترجیح مختار در مسئله
ندارد و اینکه گفتیم در وقتیست که بعد از فراق بخاطرش اید اما هر گاه در بین نماز بخاطرش
بیاید پس در هر حال که ممکن است عدول کند بنیت نماز اول یعنی همچنین قرار بدهد که انچه
کرده ام نماز اول باشد عدول کند و اما هر گاه عدول ممکن نباشد مثل انکه لازم اید
زیادتی رکن پس ان نماز باطل است مثلا نماز عشا را مقدم داشته و بعد از رکوع
رفتن برکعت چهارم خاطرش اید که مغرب را نکرده ام دیگر نمی توانم نیت مغرب و اما اگر برکوع — عدول کند ام
نرفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتواند عدول کند مادامی که سلام نماز
را نداده است بلکه دور نیست که در نماز عصر بعد از خلاص شدن هم عدول بنیت تواند
کرد چنانکه حدیث صحیحی بدان وارد شده است **مطلب سیوم** شناخته میشود زوال
افتاب بزیاده شدن سایه بعد از کم شدن یا بپیدا شدن بعد تمام شدن و بیان این

آنست

آنست که در وقت طلوع افتاب هر چیزی که در روی زمین است سایه طولانی دارد
تا بطرف مغرب و هر چه افتاب بالا میرود ان سایه کوتاه میشود تا انکه افتاب برسد بخط
نصف النهار و چنان بلند شود که دیگر سایه از ان کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد
بالمرة سایه برطرف میشود پس همین که سایه شروع کند بزیاد شدن یا انکه سایه
تازه بهم رسید بعد از تمام شدن و رو کردن بجانب مشرق پس ان اول ظهر است و از
برای دانستن دائره نصف النهار و میل کردن افتاب از ان چند طریق گفته اند و بنا
نیست که ما یکی از انها را در این رساله بیان کنیم و آن طریق دائره هندیه است و طریق
ان اینست که زمین را خوب هموار کنند که مطلقا پستی و بلندی نداشته باشد بعد — بر آن م
از ان به پرکار دائره بکشند بهر بزرگی که خواسته باشند و نصب کنند بر مرکز دائره
یعنی وسط حقیقی ان شاخصی خراطی کرده که سر ان تیز باشد که طول ان تقریبا بقدر
ربع قطر دائره باشد نصب کنند باستقامه که مطلقا کجی نداشته باشد و دانسته
میشود استقامت ان باینکه ریسمانی اندازه کنند از سر شاخص تا محیط دائره یعنی
ان خط پرکاری از سه طرف اندازه بگیرند که همه بیک اندازه باشد و بعد از ان انتظار
بکشند و ملاحظه کنند که ان سایه در طرف مغرب افتاده است و بیرون از دائره
است پس وقتی داخل دائره میشود همین که سر سایه داخل شد با ان خط پرکاری همانجا را نشان
کنند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا انکه انسایه وقتی که میخواهد از خط پرکاری
بیرون رود بجانب مشرق همانجای خط پرکاری را نشان کنند بعد از ان ما بین آن دو
نشان را بخط مستقیم وصل کنند پس در این وقت از دائره شبیه دو کمان حاصل میشود
یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال انکه در جانب شمال است از ان تنصیف کنند بخط
مستقیمی که یک سر ان بمرکز دائره باشد یعنی بپای شاخص و یک سر ان بخط پرکاری باشد

پس همین خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر این خط افتاد هنوز ظهر
نشده است و همین که شروع کرد که سر سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق پس اول
ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود نیز باینکه آفتاب بگردد بجانب
ابروی راست از برای کسی که رو بقبله بایستد و این همه جا صحیح نیست بلکه از مخصوص
جاهائی است که قبله از نقطه جنوب باشد مثل اطراف غربیه عراق و اما در مثل
عراق عجم که هست که وقتی آفتاب بابروی راست برسد و ساعتها بیشتر از ظهر گذشته
باشد بلی این علامت از برای یقین کردن بظهر خوب است نه از برای تحدید اول وقت ظهر
و اما غروب آفتاب پس بنابر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی
آن سرخی که از جانب مشرق بالا می آید محاذی بالای سر که میرسد برطرف میشود و آن
اول مغرب است و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود آنست که همین که قرص آفتاب
پنهان شود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها زائل شود اول مغرب است و این
قول قوی است لیکن احوط قول اول است و اما صبح دو است یکی را صبح صادق میگویند
پس آن سفیدی است که پهن میشود در افق و بزمین متصل میشود و اول آن مثل نصف
دایره است و صبح اول که آنرا صبح کاذب میگویند آن سفیدیست طولانی که کشیده است
بجانب بالای آسمان و بزمین متصل نیست و ما بین آن و زمین سیاهی شب حائل است
و مدتی مدید طول میکشد تا صبح صادق شود و آنرا ذنب السرحان میگویند یعنی دم
گرگ **مطلب چهارم** اول وقت افضل است تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد
شده است در ادا کردن نماز در اول اوقات و چند جا را استثنا کرده اند که تاخیر
در آنها بهتر است اول شخصی که نافله گذار باشد تاخیر فریضه میکند تا نافله بکند
دویم زن مستحاضه که ظهر را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن تا با عصر بجمع

بکند

بکند و همچنین مغرب را سیم تاخیر عشا تا سرخی مغربی برود چهارم تاخیر نماز مغرب برای
کسی که رفقاء آن انتظار او را میکشند بجهت افطار یا خود از راه گرسنگی و تشنگی
پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم کسی که بول و غایط دارد تاخیر کند
نماز را تا دفع آنها بکند و نماز کند ششم کسی که قضای نمازهای واجبی میکند نماز
حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود هفتم کسی که یقین بوقت نداشته
باشد هر چند مظنه بدخول وقت دارد تاخیر کند تا یقین حاصل شود هشتم کسی که
عذری دارد که امید زوال آن باشد مثل آنکه عاجز است از قیام در نماز بجهت مرض
و امید دارد که حال او بهتر شود نهم هرگاه خواهد نماز را بجهت کمال دریابد مثل انتظار
جماعت یا انتظار وقتی که آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از جمله آنست در فعل که نماز	کرمام
ظهر را تاخیر کند که هوا خنک شود هرگاه حضور قلب و کمال نماز موقوف باشد بآن

**باب دویم** در اوقات سایر نمازهای واجبی و در آن چند مطلب است مطلب
**اول** وقت نماز جمعه بعد از زوال است بنابر اشهر و اقوی و همچنین اشهر و اقوی
آنست که خطبه ها را هم بعد از زوال بخوانند و قول بجواز نماز جمعه قبل از زوال ضعیف است
و همچنین جواز خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باقی است تا
سایه هر چیز مثل آن چیز بشود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد
از آن شروع بنماز شود و از این قدر تاخیر بیش نشود و لیکن وجوب آن معلوم نیست و قول
بآن ضعیف است و سایه از آن حدی که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز
ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد و ادراک جمعه بادراک یکرکعت با
امام حاصل میشود و رکعت دیگر را با آن اضافه میکند و تمام میکند و همچنین هرگاه
بادراک امام در حال رکوع هم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و همچنین هرگاه اصل نماز جمعه باطله

رکعت از آن در وقت بشود و باقی در خارج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی
مجرد شروع نماز را هم در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و این مشکل است
مطلب دویم وقت نماز عیدین ما بین طلوع آفتابست تا ظهر و در اول طلوع آفتاب
هم میتوان کرد و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند پیش از عید قربان از
برای اخراج فطره و افطار مطلب سیم در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف
یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت نماز آنها از اول شروع در
گرفتن است و وقت آن باقیست تا [illegible] وا شود و بعضی گفته اند تا شروع
در وا شدن و اول اقویست و این [illegible] ست و اما زلزله پس وقت نماز آن
تمام عمر است و اظهر آنست که موسع [illegible] و بعضی فوری دانسته اند مثل ج و
بعضی علما صیحه را یعنی فریادی که از هوا بلند شود مثل زلزله دانسته اند
و این خوبست و اما سایر آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیهای که باعث
خوف شود پس اظهر آنست که برای هر یک [illegible] با علامتی از این علامات نمازی
علاحده باید کرد هر چند متعدد روی دهد و ظاهر اینست که حکم چنین باشد
هر چند ما بین دو زلزله و نحو آن بقدر نماز کردن فاصله نشود باب سیم
در اوقات نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است مطلب اول در وقت
نافله ظهر و عصر است و در آن چند قول است و اظهر آنست که وقت نافله ظهر
از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد یک ذراع بر گردد و ذراع
عبارت است از دو قدم و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب
اینست که قامت هر انسان مساوی هفت پای خود شر است و وقت نافله عصر
باقیست تا سایه دو ذراع برگردد که چهار قدم است و بعضی گفته اند که وقت

نافله ظهر باقیست تا اقدر رکعه باقی بماند تا گردیدن سایه که بعد از ظهر بهم
میرسد بمثل شاخص تبدیل که فریضهٔ ظهر را توان کرد و وقت نافله عصر
باقیست تا بماند از برای دو مثل شدن سایه همین قدر و بعضی گفته اند که
وقت نافله ها باقیست مادامی که وقت فریضه باقیست و بسیار احادیث
دلالت میکند بر آنکه نافله ها را بر وقت میتوان مقدم داشت از وقت هم موخر
هم میتوان داشت و بعضی اینها را حمل کرده اند بر رخصت از برای کسی که از
حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و همه خوبست نهایت
ادای [illegible] افضل تعجیل است و فضیلت باقیست تا آنکه بماند بمثل و مثلین مقدار هم بقیه
و این آخر مراتب فضیلت است بعد از آن هم تقدیم جایز است نهایت تاخیر
افضل است و اولی اینست که در این حال قصد قضا و ادا نکند و بر هر حال
همین که یک رکعت را تمام میکند هر چند وقت نافله در رفته باشد نهایت
سبک بجای آورد بانیکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و
هم چنین مطلب دویم وقت نافله مغرب بعد از نماز مغربست تا زوال حمرهٔ مغربیه
و دو [illegible] که آن را توان کرد مادامی که وقت نماز مغرب باقیست و در
صورت زوال حمره هم افضل تاخیر است از نماز عشا و هرگاه شروع کرد
در نافله و حمره برطرف شد نافله را تمام کند خواه در بعد رکعت اول باشد یا
در دو رکعت آخر و افضل تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح حضرت
فاطمه صلوات الله علیها و اما نافله عشا که از او وتیره میگویند پس آن باقیست
مادامیکه وقت عشا باقیست و سنت است که از آن بعد هر نمازی که
در آن شب میکند بکند مطلب سیم وقت نافله شب بعد نصف شدن شب است

تا طلوع صبح صادق شناخته میشود نصف شب بسرازیر شدن ستاره ها
چنانکه در روایت عمر بن حنظله وارد شده است و بعضی گفته اند مراد ستاره
هائی است که در وقت غروب آفتاب طلوع میکند و این در همه ستاره ها هم
فصلها درست نمی آید و برای همه کس معلوم نمیشود و کلام حقیر آنست که آنچه
فرموده اند تخمینی است از برای عوام که باین یقین نصف شب شدن حاصل شود
هر چند بسیاری از نصف گذشته باشد و ظاهر آنست که این تقریب را هم ملاحظه
کرده اند بسبب ستاره های که در اول تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها
پیداست که تخمینا در اول غروب آفتاب طلوع کرده باشد و مشهور آنست
که هر چه بصبح نزدیکتر باشد افضل است و شاید که مراد ایشان این باشد
که همه را در نصف شب نکنند نه اینکه افضل باشد از تفریق که در نصف آخر شب با هم
و دور نیست که بگوئیم که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن
باز چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن شفع را و وتر را در ما بین صبح کاذب
و صادق بکند چنانکه در اخبار بسیار منقولست که رسول خدا صلعم چنین
میکرده اند و مشهور آنست که جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب
از برای معذور و مثل مسافر و کسی که از غلبه خواب بترسد و قضا کردن در صبح افضل
از تقدیم است و هر گاه چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه
پیش گفتیم و هر گاه بچهار رکعت را نکرده صبح شد نافله صبح را بکند و فریضه
ادا کند و بعد از آن نماز شب را تمام کند و هر گاه وقت وسعت نماز شب نداشته
باشد اکتفا کند بوتر و باقی را قضا کند و دور نیست که وتر را هم در این صورت
ثانیا قضا کند **مطلب چهارم** اول وقت نماز نافله صبح بعد از فراغ نماز شب است

بنا بر مشهور اقوی و آخر آن طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم آنست که
بر صبح و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعاده آن هر گاه پیش از صبح کرده
باشد و اولی اینست که بگوئیم که این در صورتیست که بعد از آن خوابیده باشد
و دور نیست که باطلاق فتوی جماعت عمل کنیم بد نباشد **باب چهارم** در احکام
و لواحق اوقات و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است کردن نمازها در
وقتهای آنها و باید که علم باوقات هم داشته باشد پس هر گاه جاهل بمسئله
وقت نماز کند نمازش صحیح نیست هر چند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده
باشد و همچنین هر گاه فراموش کرده باشد وقت را و باز در وقت بکند و تحصیل
یقین بوقت با وجود امکان واجبست و بمظنه نمیتوان اکتفا کرد و بعضی
علما اکتفا کرده اند باذان مؤذن ثقه با احتیاط و این مشکل است بدون
عذر نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه بان یقین حاصل شود و اینکه وضع اذان
بجهت اعلام شده است شاید از برای معذورها باشد یا از برای باخبر
شدن مردم که هر گاه ممکن شود ملاحظه کنند و مهیا شود و عمل بخبر یک
نفر عادل نمیتوان کرد که هر چند دعوای علم کند مگر اینکه خبر او مفید علم باشد
و ممکن است عمل بشهادت عدلین در صورت عدم امکان تحصیل یقین و اظهر
جواز عمل بمظنه است بامارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را
تا یقین حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد
آن پس اگر تمام نماز پیش از وقت واقع شده نماز باطل است و اعاده میکند
باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت داخل شده در بین نماز هر چند پیش از
سلام دادن باشد پس اشهر و اظهر آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد

وهرگاه گمان کند که وقت تنگ شده است وبغیر نماز عصر را نمیتوان گذارد یا بغیر
نماز عشا را نمیتوان کرد وبعد از ان که عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که وقت
باقیست پس وفا این احتمالات بسیار هست ودور نیست که اظهر این باشد
که بانچه کرده است اکتفا کند ونماز ظهر یا مغرب را بعد از ان بکند پس اگر در وقت
مشترک است ادا کند واگر در وقت مختص نماز دویم است قضا بکند واحوط ترک
نیت ادا وقضا است بلکه اگر در ظهر وعصر یا چهار رکعت دیگر بکند وبقین ظهر
وعصر هم نکند کافی باشد مطلب دویم هرگاه کسی را ممکن شود که شرایط نماز را تحصیل
آورد ویک رکعت نماز را در وقت درک یابد لازم است ورا ادای آن یعنی اینکه وقت
از برای این شخص وقت نماز اوست ونماز را تمام میکند پس هرگاه کسی بمقدار پنج
رکعت نماز در آخر وقت [illegible] یابد ظهر وعصر هر دو را درک یافته است وهمچنین هرگاه
بمقدار سه رکعت از آخر وقت را درک یابد ومسافر باشد هر دو را درک یافته
وهمچنین هرگاه اینمقدار پیش از نصف شب را درک یابد بلکه هرگاه بمقدار چهار
رکعت بنصف شب مانده باشد [illegible] باید مغرب وعشا را درک یافته است بنا
بر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد وخواه مسافر واظهر آنست که
ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دویم حاصل میشود وبعضی اکتفا باداء
رکوع کرده اند وان بعید است واما هرگاه مقدار یک رکعت نماز با شرایط
از اول وقت درک یابد وبعد از ان مانع بهم رسد پس کافی نیست [illegible] قضا
نیست بلی هرگاه بمقدار تحصیل شرایط ونماز تمام را درک یابد ونکرده باشد
بر او قضا واجبست وبعضی گفته اند که هرگاه اکثر نماز را در اول وقت درک
یابد نماز را درک یافته است وان بعید است مطلب سیم هرگاه نماز آیتی با فریضه

حاضر جمع شود هرکدام که وقت او تنگ شده او را مقدم دارد واگر هر دو را
وقتشان تنگ شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد وهرگاه وقت هر دو
گشاده باشد پس مشهور واقوی آنست که مختار است در تقدیم وتاخیر و
بعضی واجب دانسته اند تقدیم حاضره را واین احوط است واگر در بین نماز
آیات برسد که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و
فریضه را بجا آورد وبعد از ان از همانجا که مانده بود نماز آیات را تمام کند
وبعضی واجب دانسته اند که از سر بگیرد واول اقوی است وهرگاه معلوم
او نتواند شد که وقت نماز آیات تنگ است مانند مثل انکه اول شروع گرفتن
آفتاب معلوم نشد ونمیداند که انقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد یا
کم خواهد گرفت ودر اینصورت اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط تقدیم
نماز آیات است هر چند وجوبش معلوم نیست مطلب چهارم مشهور اینست که حرام است
کردن نماز سنتی در وقت نماز واجبی مادامی که واجب را نکرده است بغیر
نوافل یومیه که انها را در وقت فریضه میتوان کرد واظهر آنست که حرام نباشد
بلکه مکروه هست وظاهر اینست که کراهت در نوافل یومیه هم هست هرگاه
بسبب آن وقت فضیلت نماز یومیه فریضه فوت شود بلی هرگاه نماز سنت
کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری بان شود یعنی موجب
تفویت بعضی از واجبات آن شود در این صورت حرام است وهمچنین است حال
در نماز سنتی کردن برای کسی که بگردن او نماز قضای واجب باشد پس
هرگاه داند که کردن این سنتی باعث این میشود که ترک واجب را بکند آن نماز سنتی را
نکند واما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی را نکند نماز قضا را هم نخواهد

کرد پس مانعی از برای کردن نماز سنتی در اینحال نیست بل قول بکراهت هم
در اینحال مشکل است **مطلب پنجم** مشهور در اینست که مکروهست نوافل مبتدا
یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و ازان بابست که در همه اوقات سنت است که کسی
دو رکعت نماز سنت بجا آورد در وقت طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب و نزد
بلند شدن آفتاب تا بدایه نصف النهار یا نزدیک بآن و بعد نماز صبح و بعد
نماز عصر و بعضی قایل شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در نزد
حقیر اینست که در هیچ یک کراهتی نیست و احادیثی که باین مضمون وارد است
محمول بر تقیه است **منهج سیم** در مکان مصلی است و در آن چند مطلب است
**مطلب اول** جایز نیست نماز مگر در هر مکانی که مباح باشد تصرف در آن مثل مسجد
یا مکانی که مملوک آن شخص باشد یا باجاره گرفته باشد یا وقف بر او باشد یا مثال
اینها و همچنین است هرگاه صاحب مکان اذن داده باشد صریحا که بگوید نماز کن
یا باذن فحوی مثل اینکه بگوید تو امروز تا شام در این خانه مهمان من باش یا شاهد
حال یا قراین دلالت کند برضای صاحب مثل خانه دوستانی که از حال ایشان
میدانند که راضیند بنماز کردن در ملک ایشان و مثل صحراهای خالی از زراعت
که هیچ وجه ضرری بصاحب آن نمیرسد هرچند معلوم نباشد که مال صغیر یا دیوانه
است یا نه بلکه اگر معلوم هم باشد و رضای ولی را بشاهد حال در اینمقام اعتبار
کرده اند هرچند آن شخص ولی بغیر حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر
آنست که در غیر صحراها بمجرد مظنه اکتفا نکند و باید علم برضا حاصل باشد
هرچند بسبب قراین باشد و در مثل صحراهایی که گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب
کافی باشد و مشهور آنست که نماز در مکان غصبی باطل است و جمعی دعوی اجماع بر این

کرده اند و مراد از غصب اینست که تصرف در آن کند بدون اذن صاحب خواه
آن شخص خود آن مکان را صاحب شده باشد عدوانا یا بدون رخصت نماز
کند هرچند صاحب نشده باشد یا دیگری صاحب شده و این در او نماز کند
و اظهر آنست که هرگاه کسی صحرایی را غصب کرده باشد از برای غیر غاصب نماز
نماز جایز باشد هرگاه ضرر بمالک اصلی نمیرسد و اما از برای خود غاصب معلوم
نیست که جایز باشد و هرگاه علم نداشته باشد بغصبیت مکان و در آن نماز کند
نمازش صحیح است و همچنین هرگاه فراموش کند که مکان غصبی است و در او نماز
کند مگر اینکه خود غاصب باشد و بنا نادر او نماز کند که ظاهر اینست که در این
صورت هم باطل باشد و هرگاه جاهل باشد باینکه نماز در مکان غصبی باطل است
مشهور آنست که معذور نیست و نماز او باطلست و این اقوی نیست هرگاه علم
اجمالی بشرایع و احکام داشته باشد و تفصیل اظهار التحصیل نکرده باشد و اما
اگر کسی را جبر کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی را
محبوس کنند در آنجا پس نماز او نیز صحیح است نهایت اشکال در جایی است که بعضی
افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد بتیمم و اعضای
تیمم او زخم باشد و خون از آن روان باشد و تیمم کردن موجب نجس شدن مکان باشد
و صاحب مکان باین راضی نباشد پس در این صورت حکم بصحت تیمم و نماز مشکل است
بجهة آنکه محبوس بودن همین قرار در آنجا را مباح میکند اما هر گونه رفتاری معلوم نیست
که مباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز در او باطلست آنجایی است که مصلی در
حال نماز در آن تصرف میکند بسبب نماز بپا گذاشتن و خم شدن و راست شدن
خواه هوای خانه باشد و خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه امثال اینها

بر روی آن غصبی باشد مثل فرش مباحی یا نه باشد و اما هرگاه جامهٔ غصبی مثل گرد
مابین زانوها و محل پیشانی مصلی باشد ضرری ندارد و هم چنین هرگاه در سقف
خانهٔ غصبی باشد و اما هرگاه در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوار و
هاییکه آن بام بر آن قرار گرفته غصبی باشد پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است
**مطلب دوم** واجبست که محل پیشانی یعنی آنچیزی که بر او سجده میکنند پاک باشد از
هر نجاستی اما باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نماز صحیح است بشرط اینکه متعدی نباشد
یعنی نجاست تری نباشد که بدن یا جامهٔ مصلی را نجس کند یا جامه و بدن مصلی تر
باشد که بان نجاست بر خورد و بعضی از علما طهارت همه مکان را شرط دانسته اند
و بعضی طهارت مواضع هفتگانه که بر آن سجده میشود شرط کرده اند و اشهر و
اقوی آنست که هیچ یک شرط نیست و اظهر آنست که هرگاه خون تری که کمتر از درهم
باشد و در آن مکان باشد ضرر ندارد هر چند به بدن و جامهٔ مصلی برسد و در مثل
خون زخم و دمل که معفو است هرگاه بمکانی بریزد و از انجا به بدن یا جامه برسد
اشکال است و دور نیست که معفو باشد خصوصا هرگاه اجتناب از آن متعذر یا
متعسر باشد و احوط اجتناب است از همه نجاسات معفوه در مکان مگر اینکه ممکن نباشد
اجتناب یا حرج لازم آید **مطلب سیم** سنت است از برای مصلی ستره قرار دادن
یعنی چیزی برابر روی خود قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن انسانی یا حیوانی
در پیش روی او و باعث این شود که شاغل او باشد از نظر کردن بغیر و پراکنده
شدن خاطر و این معنی متحقق میشود باینکه نزدیک دیوار یا پسید یا ستون در
پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصایی بر زمین زند یا جامه
بگذارد حتی عرقچین و گاه هست که هیچ نباشد خطی در پیش رو بکشد بجانب عرض

حاصل

حاصل اینکه این ستره تادیبیست از برای نفس و حدیثیست از برای او که از آنجا تجاوز
نکند و ما سوی را از خود منع کند و فکر انظار را از خاطر دور کند و مکروه هست از
برای دیگران هم گذشتن در پیش نماز و تاکید ستره در مکهٔ معظمه کمتر است
بجهت ازدحام مردم در آنجا **مطلب چهارم** سنت است از برای مرد که نماز کردن در مسجد
بغیر نماز عیدین در غیر مکه و تاکید بسیار در آن هست خصوصا در مسجد الحرام
و مسجد پیغمبر صلعم و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بتفاوت فضیلت
بترتیب مذکور و این در نمازهای واجبی است اما نمازهای سنتی پس اظهر
و اشهر آنست که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیهٔ مسجد و نوافل
که در خصوص مساجد وارد شده است که در آنها کرده شود و اما زنان پس نماز
آنها در خانه افضل است خواه واجبی و خواه سنتی بلکه در پس توی خانه افضل است
**فائده** خواه واجبی و خواه سنتی اندرون تر و توی خانه افضل است از صحن خانه
سنت است ساختن مسجدها و در آن فضیلت بسیار است و هم چنین تعمیر
کردن آنها و سنت است که مسجد بی سقف باشد و مکروه هست که سقف داشته
باشد اما سایه بان ساختن بر سر آن ضرر ندارد مثل داربستی که چیزی بر سر
آن بیندازند که سایه کند و سنت است که محل طهارت از حدث و خبث را در در مسجد
بسازند نه در میان مسجد و مناره را از پشت بام مسجد بلندتر نکنند بلکه از
دیوار مسجد هم بلندتر نکنند و سنت است بسیار آمد و شد کردن بمسجد و در مسجد
بودن و نشستن خصوصا بانتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو داخل
مسجد شدن و ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که نجاستی داخل مسجد نکند
و در وقت دخول پای راست را پیش گذاشتن و در خروج پای چپ را و دعای

که وارد شده بخواند وجاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه وشب جمعه
وچراغ روشن کردن ودو رکعت نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن و
مکروهست طلاکاری وصورت حیوانات در او کشیدن وبا بوی بد
داخل مسجد شدن خصوصا بوی سیر واب دهان وبلغم انداختن وسنت است
که فرو برد بلغم را ومکروهست شپش کشتن وشعر لغو خواندن وگم شده را
طلب کردن وتعریف یافته شده کردن وصدا بسیار بلند کردن وبیع وشری
وصنعتهای دنیا وحدیث دنیا کردن واطفال بی تمیز ودیوانه را راه دادن و
محل حکم ومرافعه را مستمر در مسجد قرار دادن وسنگ ریزه بر سر انگشتان
انداختن وکشف عورت کردن با امن از مطلع کردن وخوابیدن در مسجد مکروه
نیست مگر در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر ص مطلب پنجم مشهور بین متأخرین است
که مکروهست از برای هر یک از مرد وزن که مساوی دیگری بایستند در نماز
یا زن پیش روی مرد بایستد وجمعی قایل بحرمت وبطلان شده اند واول اقوی است
و زایل میشود حرمت یا کراهت بحایلی یا ده ذراع فاصله واحوط آنست که
در صورت تقدم زن ده ذراع را از محل سجود مرد اعتبار کنند واظهر آنست که
در جاییکه یکی از ایشان در بلندی باشد که ده ذراع ارتفاع داشته باشد که
ودیگری در پایین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد ولیکن از محل
قیام تا پای دیوار ومجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام
یکی از ایشان تا محل قیام دیگری حاصل میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن
دو امر در فاصله در کار نباشد وزایل میشود حرمت وکراهت بتقدیم مرد
بر زن بقدر یکوجب واین اقل مراتب است وافضل مراتب آنست که سر زن عقب

پای مرد

پای مرد باشد وحایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار وپرده وتاریکی و
کوری ومثل آن فایده ندارد واحوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد
ومثل دیوار مشبک وجامه بسیار نازک نباشد وبدانکه اگر یکی از مرد وزن
نماز او باطل باشد وآن دیگری نداند که باطلست ونماز کند نماز او باطل است
هرچند نماز آن دیگری در نفس الامر باطل وفاسد باشد واگر علم بفساد
نماز دیگری دارد وبایستد بنماز نماز او صحیح است واگر هیچیک از دیگری خبر
ندارند وبایستند بنماز وبعد از آنکه هر دو فارغ شدند مطلع شدند نماز
هر دو صحیح است واگر در اثنا مطلع شوند هر دو صحیح یا یکی از اینها اقوی آنست
که نماز را تمام میکند وصحیح است وبدان نیز که هر کدام پیشتر ایستاده اند
از مرد وزن نماز اخری باطل است ونماز اولی صحیح است واگر هر دو تا یکجا
بایستند نماز هر دو باطل است واین همه که مذکور شد در حال اختیار است
وبا وجود اضطرار نه حرمت ثابت است ونه کراهت وهرگاه در جایی باشند که
ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هر دو با هم نماز کنند
واگر وسعت دارد مرد اول نماز کند واگر مالک مکان زن باشد سنت است که
مرد را مرخص کند که اول نماز بکند ودر مکان مباح مشترک میان هر دو هرگاه
هرگاه زن مرخص نکند مرد را اشکال هست وممکن است که بقرعه عمل کنند و
احوط آنست که زن رخصت بدهد مرد را که پیش نماز کند واگر مرد مرخص
کند زن را که اول نماز کند هم اشکال نیست مطلب ششم مکروهست نماز در میان
قبرستان وشدید میشود کراهت هرگاه قبر را در پیش روی خود قرار بدهد
واظهر آنست که قبر را در پیش روی قرار دادن مکروهست هرچند در میان

قبرستان نماز نکند و زایل میشود کراهت بفاصله ده ذراع ما بین او و
بین قبر از هر طرف یا حایلی و در زوال کراهت بپوشیدن قبر مثل فرشی
اشکال است و بعضی منع کرده اند از نماز کردن روبروی قبور ائمه علیهم
و این ضعیف است و احوط آنست که مساوی قبر امام نماز نکند و اما پیش
روی قبر ایشان پس ظاهر حرمت است و احوط آنست که در غیر حال نماز هم
پشت بقبر امام نکند و مکروه هست نماز در جاده های آبله‌ها هر چند بر آن
بلندیها که در میان راهها است نماز کند و در خوابگاه اسب و استر و قرار
گاه شتران خصوصا آنجائی که جمع میشوند بجهت آب خوردن بلکه خوابگاه
گاو و گوسفند نیز و رفع میشود کراهت آن یا کم میشود بآب پاشیدن و
جاروب کردن و خانه که در او شراب یا مست کننده دیگر باشد و در جائی
که در پیش روی آتش باشد خصوصا آتش افروخته مثل چراغ و شمع و خصوصا
هرگاه مرتفع باشد از زمین و از بعضی اخبار بر می آید که از برای بنی هاشم کراهت
نباشد و در جائی که برابر او صورتها باشد بلکه در خانه که در او صورتی
باشد و سلب میشود کراهت یا زایل شود بپوشانیدن صورت و تغییر
دادن آن و فرشی که در آن صورتها باشد از بعضی اخبار بر می آید که اگر
یک چشم دارد باکی نیست و اگر دو چشم دارد مکروه هست و بهتر آنست که هم را
بپوشاند و نماز نکند که در حال نماز چشمش باو نیفتد و همچنین خانه که در او
سگی باشد یا ظرفی که در او بول میکنند و خانه های آتش و بعضی گفته اند که مراد
آتشی است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند که
شامل مطبخ و گلخن خواهد بود و همچنین روبروی در گشاده و روبروی مصحف

بلکه مطلقا نماز در راهها

گشاده یا مکتوبی که او را مشغول کند و روبروی در گشاده و انسان و روبروی
خانه که در او مجوسی باشد و در خانه مجوسی و بیت الخلاء و یا روبروی
دیواری که از خلاء ترشح رطوبت بکند و روبروی شمشیر برهنه و امثال
آن از اسلحه و همچنین روبروی مطلق آهن و مکروه هست نماز در حمام و مراد
گرمخانه است نه جای رخت کن و در میان وادیها که محل آمدن سیل است و
در میان آب و گل و در خانه مورچه‌ها و در میان نهرها و در زمین شوره زار
و روی برف و در هر زمینی که اهل آن بعذاب الهی گرفتار و هلاک شده اند

مطلب هفتم

جایز نیست کردن نماز واجب را در حال سواری و راه رفتن در حال
اختیار نه در سفر و نه در حضر و اما در حال ضرورت مثل خوف و انار گل
و باران که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد عسر و مشقت شدید بهم رسد
مانعی ندارد و واجب است که بقدر ممکن روی خود را بقبله کند و افعال
نماز را بقدر ممکن بجا آورد و هر چه را نتواند با ایما و اشاره بکند و هرگاه
امر او مردد شود میانه سواره نماز کردن و پیاده نماز کردن هر کدام که در او
افعال نماز بهتر استیفا می شود آنرا اختیار کند و هرگاه مساوی باشد
مختار است در هر یک و مشهور آنست که هر چند نتواند در حال سواری تمام
افعال را بجا آورد مثل آنکه در بالای چاروا تختی ببندد و بر سر آن بایستد
بآنجا جایز نیست نماز و این محل اشکال است و هرگاه آن چاروا بسته باشد
که هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر اینست که در کشتی معلق میان
دو درخت که بر حال خود باشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت
دارد و ظاهر آنست که بر تخت روان هم نماز توان کرد هرگاه مخل نماز نباشد

هر چند احوط آنست که بدون ضرورت نکنند واما نماز کردن در کشتی پس
اگر استطاعت بیرون آمدن ندارد جایز است نماز کردن باتفاق علما و بقدر
مقدور مراعات قبله وقیام ورکوع وسجود بکند وبا عجز اشاره میکند واگر
تواند بیرون آید پس اگر متمکن نیست از افعال نماز تمامی بیرون آید و نماز
کند واگر خللی بنماز او هیچ جهه نمیرسد اقرب جواز است اینکه گفتیم در نماز
واجبی است واما نوافل پس جایز است کردن آنها در کشتی وسواره و پیاده در
حال اختیار واضطرار ودر سفر وحضر ومستحب است رو بقبله کردن در تکبیر
الاحرام وبعضی واجب دانسته اند ومخیرست ایما واشاره اند رکوع وسجود و
اشاره سجود را پایین تر از اشاره رکوع بکند واگر انکسی که پیاده میرود
رکوع وسجود را رو بقبله بر وجه صحیح بعمل بیاورد افضل است وبعضی از
علما جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر
وآن مشکل است **منهج چهارم** در قبله است ودران چند مطلب است **مطلب اول**
در حقیقت قبله است اکثر قدمای علما گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام
ومسجد قبله حرم است وحرم قبله دنیاست واقوی در نزد حقیر آنست که قبله
خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم بعین خانه بهم رساند
مثل اهل مکه وواجب آنست که محاذی خانه بایستند هر چند خانه را نبینند
وهر که را ممکن نشود علم بعین خانه پس قبله او جهت خانه کعبه وسمت آن است
وبعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند که باین قول یکی باشد که نزاع
وخلافی نباشد واین دور نباشد ومراد از جهت کعبه سمت آن فضایی است
که خانه در او هست از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس که

که بسیار مرتفع است از خانه نماز صحیح است وهم چنین در سردابی که قرار او در
زیر زمین است واما حجر اسمعیل هر چند بگوییم که در اصل داخل خانه کعبه
بوده است نماز رو بجانب او نمیتوان کرد ونماز نافله را در میان خانه کعبه
میتوان کرد وهمچنین نماز واجبی را در حال اضطرار واما در حال اختیار پس
اقوی آنست که نمیتوان کرد ودر صورت جواز بهر دیوار که نماز کند خوبست
ونماز در پشت بام خانه کعبه جایز است واشهر واظهر اینست که ایستاده نماز
کند ورکوع وسجود را تمام بعمل بیاورد وقدری از پشت بام را در پیش رو
از برای قبله بگذارد واحوط آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند
**مطلب دویم** واجبست که اهل هر اقلیمی متوجه شوند بجانب آن رکن کعبه که بسمت
ایشانست وعلما از برای هر یک از بلاد علامتی چند ذکر کرده اند که در کتب
مبسوطه مسطور است وبعضی گفته اند که همه آنها از قواعد هیئات استنباط
شده بغیر قبله عراق که در آن چند حدیث وارد شده واز کلام بعضی دیگر بر می آید
که همه آنها از احادیث استفاده شده است ومخصوص هیچ یک حدیثی بنظر حقیر نرسیده
وانچه گفته اند که از برای قبله عراق حدیث وارد شده است در آن نیز تصریح نشده
باینکه قبله عراقست نهایت بقرینه مقام وملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است
معلوم میشود که آن از برای اهل عراقست وچون دانستی که در قبله معتبر ملاحظه
جهت وجوانب است وآن در بلاد واماکن مختلف میشود وعراق هم عرض عریضی
دارد وآن علامت هم نظر بضوابط هیئت درست نمی آید مگر باواسط عراق
مثل کوفه وبغداد ونواحی آنها پس باید ما از علامت اواسط عراق قرار
دهیم وآن حدیث اینست که محمد بن مسلم گفت که از یکی از دو امام یعنی امام محمد

باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام سؤال کردم از قبله فرمود که بگذار
جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که گفت مردی
از برای حضرت صادق ع که من در سفر میباشم و راه نمی یابم بقبله در شب پس گفت
فرمود آیا میشناسی ستاره که او را جدی میگویند گفتم بلی گفت بگردان آن را
بطرف راست خود و هرگاه در راه حج باشی بگردان آن را در میان دوشانه
خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف شرقی عراق مثل بصره و آنچه مساوی
اوست جدی را بر طرف روی راست میگیرند و میل زیاد بجانب مغرب میکنند
و اما اطراف غربی آن مثل موصل و آنچه مساوی اوست مشرق اعتدالی را بر طرف
چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف راست و آفتاب را در وقت ظهر بر طرف
ابروی راست میگیرند و ذکر کرده اند از برای علامت اهل شام آنکه جدی را
پشت شانه چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در نزد
غروب بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن در پشت گوش راست
و از برای اهل مغرب جدی را بر طرف چپ صورت خود بگیرد و ثریا را بر طرف
راست خود و عیوق را بر طرف چپ و از برای اهل بصره و فارس جدی را بر
طرف راست رو و نسر طایر را در وقت طلوع در میان دوشانه خود بگیرد و
از برای اهل هند و سند جدی را بر گوش راست و سهیل را در نزد طلوع پشت
گوش چپ و بنات النعش را در نزد طلوع بر طرف راست رو و از برای اهل
یمن جدی را بر میان دو چشم خود بگیرد و سهیل را در نزد غایب شدن در
میان دوشانه خود و اکثر اصحاب گفته اند که قبله خراسان و عراق یکی است
و آنچه ملاحظه میکنی از اختلاف که حاصل میشود از این علامات مذکوره

وصا مه که امام ع در حدیث سابق فرموده اند در تفصیل و تعیین اینکه
عراق و اطراف آن با وجود اختلاف و خصوص در کراه کعبه و غیر آن معلوم
میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهت است و وسعتی در امر قبله هست
و کرفت و کیر بسیار بفرموده اند ولیکن تا مقدور میباشد باید تحصیل علم
بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابی است که معصوم میساخته باشد
و گاه هست که استعمال قواعد هیئت در بعضی اوقات افاده قطع بکند و
اما اگر ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکنند بگمانی که حاصل شود از آن
علامات و علاماتی که پیش ذکر کردیم هیچیک بیش از گمانی افاده نمیکند
و طبر راهی که گمان باو هم رسد خوب است و از جمله آنها خبر دادن دیگری است
بقبله هر چند عادل نباشد و با وجود ظن اقوی عمل با ضعف نکند و کسی را که
اجتهاد ممکن نباشد مثل کور یا محبوس پس شکی نیست که عمل بخبر میتواند بکند
و محرابهای مسلمانان و قبرستانهای ایشان از جمله اموریست که افاده ظن
قوی میکند و جایز است عمل بر آنها و در صورتی که ممکن باشد تحصیل علم
تحصیل کند و با آنها اکتفا نکند و بدون امکان جایز نیست که اجتهاد در اصل
و جهت و سمت قبله بکند و بغیر آن عمل نکند مگر در کتاب من و تیاسر که بعضی
جایز دانسته اند اجتهاد در آن را اما وجوب اجتهاد در آن پس دلیلی بر آن
قایم نیست بلکه بعضی جایز ندانسته اند و این احوط است هر چند اظهر جواز است
و هر گاه هیچ جهه از جهات تحصیل علم و ظن هیچیک از برای او ممکن نباشد
پس مشهور آنست که نماز میکند بچهار جانب و بعضی گفته اند قرعه بزند و با آن
عمل کند و جمعی از اصحاب گفته اند که یک نماز بکند بهر سمتی که خواهد و این مذهب

حقیر اظهر است **مطلب سیم** هر گاه تحصیل گمان بسمت قبله بکند و نماز کند
و ظاهر شود که خطا کرده است پس یا آنست که در بین نماز ظاهر شود بر او
خطا یا بعد از نماز اما اول پس اگر انحراف او از قبله ما بین مشرق و مغرب است
باید که بگردد بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر بعین مشرق یا مغرب
ایستاده یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها پس در هر صورت اعاده کند
نماز را مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند اعاده نماز کند و یک رکعت از
نماز را هم درک نمی کند پس او بگردد بجانب قبله و نماز را اتمام کند هر چند که
ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است و احوط در این صورت آنست که
قضا هم بکند و اما دوم یعنی آنکه خطا ظاهر شود بعد از اتمام نماز پس اگر
انحراف او ما بین مشرق و مغرب است پس بر او چیزی نیست و اگر بجانب مشرق
یا مغرب است پس اگر وقت باقیست اعاده کند و اگر نه بر او قضایی نیست و
اگر پشت بقبله کرده بوده است پس در آن دو قولست اقوی آنست که آن نیز
چنین است و ظاهر اینست که حکم متحیری که نماز میکند بچهار جهت چنانکه گذشت
حکم همین شخصی است که بگمان خود اختیار قبله کرده است و اظهر آنست که کسی
که از راه فراموشی از قبله گشته است هم چنین باشد و اما جاهل مسئله که تقصیر
در تحصیل کرده باشد پس اظهر آنست که او چنین نیست و در حکم کسی است که
عمدا از قبله منحرف شده باشد و کسی که عمدا منحرف شود از قبله نماز او باطلست
بجهة آنکه استقبال قبله واجبست در جمیع فرایض و شرط صحت است که در حال
اختیار باشد و اما نوافل پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار رو بقبله
نکرد بغیر صورتی که استثنا کردیم **منهج پنجم** در لباس مصلی است و در آن

چند مطلب

چند مطلب است **مطلب اول** واجبست پوشیدن عورت در نماز و هر گاه کسی
با امکان و قدرت عمدا ترک آن کند نماز او باطلست و اظهر آنست که هر گاه
نمیداند که عورت او پیداست یا میدانست و فراموش کرد و بعد از نماز متذکر
شود بر او اعاده و قضا نیست و اگر در بین نماز متذکر شود بپوشاند و اگر
اخلال کند بپوشانیدن نماز او باطلست و اظهر آنست که هر گاه برگ درخت
و گیاه بر وجه صحیح تواند ساتر عورت بعمل آورد با جامه فرقی ندارد و جایز است
ستر با آن هر چند جامه ممکن باشد و اگر هیچ کدام ممکن نباشد پس اگر بتواند
بگل بچسباند چنان ساتر بعمل آورد که در حال نماز هم نباشد و ساتر رنگ
و حجم عورت باشد و در رکوع و سجود صحیح بکند چنان کند و دور نیست که این مساوی
باشد با جامه و برگ و گیاه هر چند احوط تقدیم آنهاست و اگر آن هم ممکن نشود
و نتواند که بگل رنگ عورت را بپوشد هر چند حجم را نپوشد مثل نوره پس احوط
آنست که رنگ عورت را بپوشد با آن و نماز را باشاره بکند و اگر هیچ چیز
ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتر کرد هر چند بخریدن باشد بقیمتی که ضرر با او
نرسد و مستلزم حرج نباشد پس در این صورت برهنه نماز کند و رکوع و
سجود را باشاره بعمل بیاورد و اشاره را ابسر بکند و اگر ممکن نشود بچشم بکند
و بعضی واجب دانسته اند که مراعات رکوع و سجود را بحسب المقدور بکند و خم
شود از برای ایما بقدری که عورت ظاهر نشود و هم چنین بر پیشانی بگذارد
چیزی که بر او سجود توان کرد و هر گاه ممکن نشود محل سجود را بلند کند
که نزدیک شود به پیشانی و وجوب ایما در نزد حقیر ثابت نیست هر چند که
احوط است و اظهر آنست که هر گاه در جایی است که غیر از اینکه کسی او را

به بیند ایستاده نماز کند و هرگاه ایمن نیست نشسته نماز کند و در جایی که ایستاده
نماز میکند ظاهر روایات و کلام مشهور علما آنست که از برای سجود هم ایستاده
اشاره میکند و بعضی از علما تقویت این کرده اند که از برای سجود بنشیند و
اشاره کند و این در نظر حقیر اقوی است هرگاه باعث کشف عورت نشود که
و اقوی اینست که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد که از برای او ساتری
بهم میرسد بلکه هرگاه امید این داشته باشد هم نماز را واجبست که تاخیر کند
تا وقت تنگ شود یا امید او برطرف شود و اگر در اثناء نماز ساتر بهم رسید
پس اگر ممکن است ستر بدون فعل منافی نماز ستر کند و اگر ممکن نشود پس اظهر
صحت نماز است هرچند وقت وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و بدانکه
واجب نیست ستر عورت از خود یعنی پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال
رکوع عورت خود را می بیند اما بر کسی دیگر ظاهر نمیشود نماز او صحیح است و
هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر هم ظاهر شود پس نماز او باطل است و نماز
ان اول باطل نیست بلکه صحیح است تا بانجا برسد که در آنحال ممکن است که عورت
او را کسی به بیند و مراد از پوشیدن عورة از غیر آنست که اگر تصور شود که
غیر در انجا حاضر باشد تواند دیدن نه اینکه بالفعل غیر در انجا حاضر باشد
و این حاصل میشود باینکه در جایی بایستد که در عرف و عادت کسی عورت او را
نمیتوانند دید پس هرگاه شخصی بی زیر جامه در جایی بایستد که سوراخی در زیر
پای او باشد بچاهی یا مغاره که مظنه این نیست که در انجا انسانی بوده و اتفاق
افتد که در انجا انسانی باشد نماز او صحیح است هرچند عورت او را دیده باشد
و اما اگر در کلب بامی بایستد که غالبا از تحت آن عبور مردم میشود نماز او

باطلست

باطلست هرچند در انحال هیچکس عبور نکند و هرگاه عریانی بسیار جمع شوند
سنت است از برای ایشان نماز جماعت گردان باشد با زنان و بیک صف می نشینند
و اما در میان صف می نشینند و زانوهای خود را از ماموین مقدم میدارند
و همگی باشاره نماز میکنند **مطلب دوم** بیش دانستی معنی عورة را و مراد از عورتی
که واجب است از برای مرد پوشیدن آن در نماز همانست که گذشت در مسایل
اداب خلوة و اما از برای زن پس واجبست ستر جمیع بدن بغیر رو و دستها از
بند ساق تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدری از دست و پا را با ساق بپوشد
که خاطر جمع تمام ساقها پوشیده شده باشد و همچنین قدری از رو را از باب مقدمه
بپوشد و ظاهر اینست که مراد از رو در اینجا آنست که در عرف رو بگویند نه
انقدری که شستن آن واجبست در وضو و ظاهر آنست که واز بودن زیر زنخ
بقدری که متعارفست که باز میماند باکی نیست اما گلو و گردن را بالتمام بپوشانند
و موهای خود را بپوشانند و انچه مذکور شد حکم زنان ازاد است و اما کنیز و
دختر نابالغ پس انها سر و ان نماز میتوانند کرد بلکه دور نیست که سنت باشد
مقنعه نماز کردن کنیز چنانچه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند
پوشیدن را و بخصوص حدیثی را ندیده ام و فرقی در اقسام کنیز نیست مگر در
ام ولد که بعضی احتمال داده اند که مادامی که فرزند او زنده است مثل ازاد بلکه
چنانچه از مفهوم صحیح محمد بن مسلم معلوم میشود و این احوط است و اما کنیزی که
بعضی از او ازاد باشد پس آن در حکم آزاد است **مطلب سیم** واجبست پاک بودن
بدن و جامه در نماز و مشروط است صحت نماز بان پس هرگاه علم بنجاست داشته
و عمدا با آن نماز کند نماز او باطلست مگر انکه وقت تنگ باشد که نتواند از

نجاست کند و جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالمست
در بطلان و هرگاه عالم بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را تا از نماز فارغ
شود اظهر در نزد حقیر آنست که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد
یا نه و همچنین هرگاه در اثنای نماز بخاطرش آید اگر وقت تنگ باشد احوط آنست
که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس یا آنست که مطلع میشود
بنجاست بعد از نماز یا مطلع میشود در اثنای نماز و در صورت اول اظهر عدم اعاده است
خواه وقت باقی باشد یا نه و خواه در صورت احتمال حصول نجاست تفحص و اجتهاد کرده
باشد یا نه و در صورت دویم یعنی آنجا که در اثنای نماز مطلع شد بنجاست پس اگر
معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس اعاده نماز می کند
مگر با تنگی وقت که در آنجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست ولیکن احوط است
و اگر علم بهم رساند که نجاست در اثنای نماز باو رسیده است پس اگر تواند که
ازاله آن کند بنحوی که مبطل نماز بعمل نیاید مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن
پس ازاله کند نجاست را و از همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد
و ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم آن آنست که
گفتیم و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثنای
نماز بهم رسیده همین تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی ببیند و شک کند
که آیا در حال نماز باو بوده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست **مطلب چهارم**
بدانکه در چند جا بخشش شده است نماز کردن با نجاست **اول** خون زخمها
و دملها و در حدی که قرار داده شده است از برای عفو اختلافست و اظهر در نظر
حقیر آنست که معفو است مطلقا مادامی که خون او بالمره قطع نشده است و احتمال

دارد

دارد که عفو شده باشد تا زمانی که بالمره زخم و دمل ملتئم شود و چاق شود
و اول احوط است و فرقی نیست میان کم و زیاد و نه میان جامه و بدن و واجب
نیست تبدیل جامه و نه سبک کردن نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم بکهنه
ولیکن احوط بلکه اظهر آنست که اکتفا کند در عفو بجاهائی که در عادت خون زخم
و دمل بآنجا میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بگریبان قبا برسد مثلا
معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چیزی دیگر با خون ممزوج شود مثل
ریم و آب و عرق پس در آن اشکالست و اظهر آنست که ضرر ندارد خصوصا مثل
ریم که ممزوج جبلت بخون و مثل عرق که غالبا انسان بآن مبتلاست در اوقات حاره
و سنت است که صاحب زخم و دمل روزی یکبار جامه اش را بشوید **دویم** خونی است
که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر آنست که در مساوی قدر درهم عفو نباشد و مراد از
درهم گشادگی آنست نه وزن آن و در تحدید مقدار آن اشکالست و آنچه علما
ذکر کرده اند سه چیز است بعضی گفته اند که بمقدار گودی کف دست است و بعضی گفته اند
که بمقدار گودی کف دست است و بعضی گفته اند که بمقدار بند اول انگشت مهین و بعضی
و بعضی گفته اند که بمقدار گشادگی اشرفی است و مراد از اشرفی همانست که یک
مثقال شرعی است و ظاهر آنست که بوسعت همین اشرفیهای دو بتی است و همه بیکدیگر
نزدیکند تقریبا و احتیاط و احتیاط آنست که از مقدار نخودی چوبزه یا ناخن انگشت
بزرگ بیشتر نباشد و استثنا شده است از این حکم خون حیض و نفاس و
استحاضه و بعضی علما ملحق کرده اند بآنها خون نجس العین را و دلیل آن چندان
ظاهر نیست لیکن خالی از احتیاط نیست و در خون متفرقی که هیچ قطره از آن بمساوی
درهم نباشد خلافست اظهر و اشهر آنست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شود

با هم بقدر درهم باشد از آن اجتناب کند و در حکم باین که خون یکی است یا متعدد است
بعرف رجوع کند پس هرگاه خون از روی جامه نشر کرده باشد بر روی دیگر هر دو
یک خون است خواه جامه کنده باشد یا نازک و هرگاه مشتبه شود مشتبه شود
خون معفو بغیر معفو اقرب عفو است و همچنین هرگاه طاهر بنجس مشتبه شود
اصل طهارت است **سیم** نجاستی است که در چیزی باشد که ساتر عورة نیست خواه
آنکه لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه و کیسه احتلام و امثال
آنها یا نباشد مثل قلمدان و کارد و امثال آنها و خواه از جمله لباسیست که در
موضع خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پا یا نه مثل آنکه اینها در کیسه
او باشد یا در بغل او و در عمامه بر وضعی که هست اشکال است و دور نیست که
معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه و پدر او است بجهة آنکه مادامی که بر وضع
عمامه است ساتر عورة نیست و وقتی که او را از هم وا کنند عمامه نیست و بنا
بر این پس باید شالهائی که متعارف است بکمر می بندند همچنین باشد و اشکال در این
بیشتر است البته احتیاط را در این ترک نکنند و از اینجا ظاهر میشود که اگر کسی یک
توپ کرباس در دامنش باشد که بیست ذرع باشد و نجس باشد میتواند با او نماز
کند بلکه هرگاه رخت خودش که میپوشد نجس باشد و او را بکند و ته کند و در دامن
بگذارد هم چنین باشد و حاصل اینکه آنچه از احادیث و ادله معلوم میشود این است
که باید بدن مصلی و جامهائی که پوشیده است پاک باشد یا نجس نباشد اما اینکه
مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر دارد پس معلوم نیست و احتیاط را در اینچه ساتر
عورة میتواند شد در هیچ جا و هیچ حال ترک نکند و اما غیر ساتر پس آن ضرر ندارد
بهر حال چنانکه گفتیم پس هرگاه شیشه پر بول باشد و سر آن بسته باشد که سرایت بدن

نکند بجامه

وجامه ... نکند با آدمی باشد مبطل نماز نیست و همچنین هرگاه خون نجسی در زیر
پوست داخل کرده باشد و از جمله بواطن شده باشد بیرون کردن آن واجب
نیست و اما خونی که بسبب کوفته شدن گوشت در زیر پوست جمع شده مشتبه
و محبوس مانده بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین هرگاه نسیانا مثل دستمال
یا قلمدان نجسی همراه داشته باشد بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین طفل در
در بغل داشتن و نماز با حیوانی حلال گوشت همراه داشتن هیچیک ضرر
ندارد **چهارم** جامه زنی که تربیت صبی میکند و یک جامه بیشتر ندارد در شبانه
روزی یکمرتبه بشوید کافیست و جمعی از متاخرین صبیه را نیز ملحق بصبی
کرده اند و این بعید نیست بجهة آنکه در حدیث لفظ مولود وارد شده
و آن شامل نر و ماده هر دو هست و ممکن است که مرد مربی هم ملحق باشد
بزن مربیه و همچنین زن با دختر از یک جامه هم بیک جامه هرگاه مضطر باشد
بان و همچنین غایط ببول و در الحاق بدن بجامه اشکال است و اقوی آنست
که اکتفا بر ریختن آب نکند هر چند بول پسر باشد بلکه بشوید و در لزوم شستن
شستن که نمازها را هم با جامه پاک بکند یا نجاست کمتر بهتر است و جمعی
از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه صبی جامه خواجه سرایی را که بول و
متواتر عاید و معتمد در این مسئله آنست که ملاحظه عسر و حرج را بکند
و بقدر یکه مشقت عظیمه لازم نیاید بکند ازاله نجاست کوتاهی نکند و
و هرگاه زیاده بر شستن یکبار بر او حرج باشد بهمین اکتفا کند **مطلب پنجم**
هرگاه جامه نجس باشد و مصلی قادر بر تطهیر آن نباشد و جامه دیگر نداشته باشد
باشد خلافی نیست در اینکه اگر جامه را بیندازد و عریان نماز کند صحیح

کردن

ولیکن خلاف کرده اند که آیا جایز است در جامهٔ نجس نماز کردن یا نه
بعضی گفته اند که بلی اختیار دارد که عریان نماز کند یا با جامهٔ نجس نماز
کند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه نماز کند و این در نزد حقیر
اقوی است و اگر مضطر شود در جامهٔ نجس نماز کند بجهة سرما یا گرما
یا غیر آن در آن جامه نماز کند و جمعی گفته اند که اعاده هم میکند و این احوط است
و اقوی عدم وجوبست و هرگاه دو جامه دارد و یکی از آنها نجس است و نمیداند
کدام است اشهر و اظهر اینست که واجب است در هر یک جدا نماز کند و بعضی
گفته اند هر دو را بیندازد و عریان نماز کند و این ضعیف است و ظاهر
اینست که فرقی میان دو جامه و بیشتر نباشد و باید نماز کند بعدد
جامهای نجس و یک جامهٔ پاک مگر آنکه حرج و مشقت بسیار لازم آید و
در آن صورت احتمال دارد که مختار باشد در هر یک نماز کند و احتمال
دارد که بقرعه عمل کند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه وقت تنگ
باشد و نتوان که دو نماز ادا در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر کرد اختیار
دارد که بقدر گنجایش وقت در هر یک از آن جامه‌ها که خواهد نماز کند و
هرگاه گمان بطهارت بعضی باشد دور نیست که باید آنرا اختیار کند و اگر
احدی از مشتبهین بر طرف شود احوط آنست که نماز کند در آنکه مانده و بکند
و عریان هم نمازی بکند و در نمازها ملاحظهٔ ترتیب را بکند پس کسی که
میخواهد نماز ظهر و عصر کند در دو جامهٔ مشتبه بکند اول هر دو نماز را تنبیه
در یک جامه بکند و بعد از آن هر دو نماز را در جامهٔ دیگر بکند و متوهم اند
که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن یکی را در هر یک از آن

دو جامه

دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامهٔ بکند و عصر را در جامهٔ دیگر
و بعد از آن ظهر را در این جامهٔ اخری و عصر را در جامهٔ اول پس در این
وقت صحیح نخواهد بود مگر نماز زیرا که ممکن است که جامهٔ پاک همین ظهر
اخری باشد و در او ترتیب بعمل نیامده **مطلب ششم** جایز نیست نماز در
پوست مردار هر چند از حیوان حلال گوشت باشد خواه دباغی شده باشد
و خواه نشده باشد و خواه ساتر عورت باشد و خواه ساتر عورت نباشد
و خواه خود مرده باشد بخودی یا او را بغیر طریق شرعی کشته باشند و تا ثابت نشود
که آنرا بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد و خواه نحر و خواه صید و خواه
غیر آن نمی توان در پوست آن نماز کرد و ثابت شدن آن یا بخصوص علامت
یا بنشانها در دست عالمین یا بآنکه گرفته شود از دست مسلمان یا از بازار
مسلمانان خواه شیعه باشد و خواه سنی و خواه آن شخص که از دست او
میگیری در بازار مسلمانان علم باسلام او داشته باشی و خواه ندانسته
باشی و خواه از جملهٔ کسانی باشد که ذبح اهل کتاب را حلال میدانند تا
مگر اینکه علم بهم رسانی که ذبیحهٔ اهل کتابست یا آنکه در دست دارد
بگوید چنین است و تفحص واجب نیست بلکه مستحب هم نیست بلکه
مکروهست و پوستی که افتاده باشد در جایی در بلاد مسلمانان
و دست مسلمی بر آن نباشد در آن نماز نمیتوان کرد هر چند حکم بنجاست
ملاقی آن هم مشکل است و در مثل جلد قرآن و صحیفه اشکال هست و
دور نیست که در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد و ظاهر اینست
که مطهره که از پوست ساخته باشند و مشک و امثال آن هرگاه جزم شود

که از قافله مسلمین افتاده پاک باشد و احوط آنست که از پوست مردار حیوانی که
خون رونده ندارد مثل ماهی هم احتیاط کند و با او نماز نکنند و اظهر آنست
که همراه داشتن چیزی از مردار هرچند ملبوس نباشد مبطل نماز است
مثل چشم کرک و قطعه از پوست کفتار و امثال آن و از این باب است سر شیشی
که از پوست مردار بسازند و بان غلاف کارد و شمشیر بچسبانند و ساغری
که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند با اینها نماز نمیتوان کرد و
اجزای مرداری که در بحث نجاست استثنا کردیم با آنها نماز میتوان کردن

**مطلب هفتم** جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت
باشد هرچند تزکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه استثنا خواهیم کرد و همچنین
در جامه که از پشم یا مو یا کرک آن باشد و اشهر و اقوی آنست که فرقی نیست
ما بین جامه ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن
و همچنین اشهر و اظهر آنست که همراه داشتن هر چیزی از آن نیز این حکم را دارد
هرچند لباس نباشد مثل موی گربه و قبع باه و عاج و شیر ماهی و غیر اینها
و هر گاه نسیانا با اینها نماز کرده باشد در آن اشکال است و دلیلی بر وجوب اعاده
نیست هرچند احوط است خصوصا در لباس و خصوصا در آنچه ساتر عورت باشد
و مخلوط کردن اجزاء غیر ماکول اللحم بغیر آن مثل ریسمان با پشم فایده ندارد
و در جایی که شک کنی که آیا این جزء ماکول است یا غیر ماکول در آن اشکال است
و دور نیست که اقوی عدم وجوب اجتناب باشد و احوط اجتناب است بلکه
احتیاط مؤکد است و اما اگر جزء غیر ماکول اللحم یقینی مشتبه شود بغیر آن پس
اقوی وجوب اجتناب از هر دو است مثل نائین مشتبهین و بدانکه مراد از



غیر ماکول اللحم غیر انسان نجس است و نماز در فضلات طاهره انسان مثل عرق
و چرک و ناخن و مو صحیح است هرچند از غیر خود باشد و همچنین مراد غیر گوشت
مثل زنبور و پشه و امثال اینها است بجهت اینکه اینها را گوشتی نمی باشد که خوردنی
باشد یا خوردنی نیست پس نماز کردن با شمع و عسل و امثال اینها ضرر ندارد و اما
آنکه وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد و آن دو چیز است اول خز است که نماز
در موی آن بالاتفاق صحیح است و در پوست آن هم بنابر اشهر و اقوی صحیح است
طاهر است اشکال در حقیقت خز است و اهل عرف در او اختلاف دارند و کلمات
علما هم در این مختلف است بعضی گفته اند حیوانی است چهار دست و پا که از
آب صید میکنند و میمیرد بجدا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته اند که آن سگ
آبی است و بعضی چیز دیگر گفته اند و شیخ زین الدین رحمه الله در شرح لمعه
گفته است و گویا که آن امروز مجهول است و کسی او را نمی شناسد یا اسم او تغییر
یافته یا اشتباه در اسم او شده است و در اوایل اسلام تا میان آن بسیار
بوده است و اظهر در نزد حقیر آنست که این ملحق باشد بمشتبه و حکم او مذکور
شد دوم سنجاب است و در آن دو قول است و اظهر آنست که جایز است نماز
با آن بشرط آنکه تزکیه شرعی بعمل آمده باشد و مردار آن نجس است

**مطلب هشتم** حرام است پوشیدن ابریشم خالص مردان را و مبطل نماز است از برای ایشان
بخلاف زنان که حلال است بر ایشان و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی
احوط اجتناب است و استثنا شده از برای مردان در حال جنگ که مانعی ندارد
پوشیدن و نماز کردن در آن و ظاهر آنست که مراد جنگی مباح باشد نه هر جنگی
و همچنین در حال اضطرار بجهت سرما و گرما و غیر آن و بنا بر فتوی بعضی حریر

عذر نیست بلکه غیر یا نا نماز نمیکند و بعضی جایز دانسته اند از برای کسی که
او را شپش آزار کند و اظهر در نزد حقیر آنست که اگر شپش بآن رفع میشود
و تحمل آزار شپش مشقت و حرج است بر آن میتواند بپوشد و با آن نماز کند
و الا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد و اما غیر
آن مثل کلاه و بند زیرجامه و جوراب و غیر آن پس در آن خلافست و اظهر
در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است و اما سجاف جامه که در کرد و دامان
و سر آستینها میدوزند و در آستر جامه ها یا ابره آن پس اظهر آنست که مبطل
نیست و احوط اجتناب است و احوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد
و در حکم سجافست لچق و قیطون که در دور گریبان پیراهن میدوزند و
در دور دامان جامه ها میدوزند و اما تکمه و بند قبا پس وضوح جواز در
آنها بیشتر است و اما جامه که غیر ابریشم در آن با ابریشم مخلوط باشد پس
جایز است نماز در او بجهت مردان و همین که در عرف میگویند مخلوط است
کافیست و ظاهر آنست که هرگاه پود یا تار آن غیر ابریشم باشد هم خوبست و هرگاه
ابره ابریشم باشد و آستر کرباس یا کتان فایده ندارد و هرگاه جامه راه راه
باشد و یک راه آن تمام حریر باشد و یک راه تمام ریسمان هم خوبست اما
هرگاه جامه از قطعه های چند دوخته باشد که بعضی حریر باشد و بعضی
چند دیگر از قبیل جبه قلندرها هر چند بر هیات همان جامه راه راه باشد
که گفتیم پس در آن اشکالست و اظهر اجتناب است و همچنین هرگاه جامه که
باشد مثلا و رویه او را با ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل
زیرجامه نطنزی که در این زمانها متعارف است و اما هرگاه بجای پنبه در جامه

پنبه دار ابریشم بگذارند در آن دو قولست و احوط اجتناب است تنبیه جایز نیست
نشستن بر روی فرش حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حقیر آنست که
که نماز هم بر روی آن صحیح است مطلب نهم حرام است پوشیدن طلا از برای
مردان و باطلست نماز در آن و در اینها خلافی نیست هرگاه تمام جامه یا
عورة از طلا باشد مثل آنکه از مفتول طلا جامه بیافند و در جامه غیر ساتر
مثل کلاه و امثال آن و همچنین در مخلوط بطلا مثل آنکه جامه را از مفتول
طلای خالص و ریسمان بافته باشند و در مموه یعنی آنکه روکش طلا داشته
باشد و در حرمت اینها و بطلان نماز در اینها خلافست و ظاهر اکثر علما
حرمت و بطلانست این احوط بلکه اظهر است و همچنین انگشتر طلا از برای
مردان حرام است و علامه تصریح ببطلان نماز در آن کرده است و بعضی
اخبار هم دلالت بر آن دارد و بعضی تامل در بطلان نماز دارند و احوط اجتناب
و احوط بلکه اظهر حرمتست استعمال در تکمه طلا و سجاف جامه از طلا و
همچنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها و اما زنان پس خلافی
در این نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن در آن
و اما همراه داشتن طلا مردان را پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت
آن در حال نماز و باطل شدن نماز با زر خواه سکه دار باشد و خواه نباشد
بلکه اگر خوف فراموش کردن و تلف شدن آن باشد احتیاط هم بی صورت نیست
بلکه گاهی هست که حرام است جدا کردن از خود بلکه اگر در جائی باشد
که خاطر جمعست که تلف نمیشود بیرون آوردن بهتر است مطلب دهم جایز نیست
نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه یا ملک او باشد یا اذن از صاحب

داشته باشد صریحا یا بنحوی یا بشاهد حال و مشهور علما نماز را باطل
میدانند و بعضی دعوی اجماع هم بر آن کرده اند و هرگاه مالک اذن بدهد
غاصب را جایز است در آن مطلب یازدهم مکروه هست نماز در جامه یا انگشتری
که در آن تمثالی باشد و اظهر اینست که کراهت مخصوص صورت جاندار است
پس در مثل چیت و قلمکار و امثال اینها کراهتی نیست هر چند صورت
گل و درخت در آنها بسیار است و همچنین مکروه هست نماز کردن
با پول سیاه که در آنها صورتها است و کراهت آن سلب میشود و بر
طرف میشود باینکه ببندد در همیان یا کهنه بکمر بربندد بنحوی که آن پول
در پشت سر باشد و لا اقل آن را پنهان داشته باشد در هر جا که باشد
و همچنین مکروه هست نماز کردن با آهن خواه انگشتر باشد و خواه
غیر آن مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی یا کیسه یا کهنه و تاکید
بسیار در احادیث وارد شده خصوصا انگشتری آهن و همچنین مکروه هست
نماز در جامه کسانی که اجتناب از نجاست نمیکنند و دور نیست که جامها
که قفالها عمل کفار است مثل ماهوت و بکرس و جامهای سابریه که مجوس
می بافند مکروه نباشد نظر بکثرت ابتلا و عدم اجتناب مؤمنین و علما
و امصار و همچنین مکروه هست در جامه پوستی که از مسلمانی گرفته باشد
که مردار را بدباغی کردن حلال داند و در جامه که در زیر آن پوستینی
باشد که از پوست روباه باشد و مکروه هست پشمازی کردن بعضی ردا
بلکه مطلق نماز کردن بی ردا خصوصا هرگاه جامه کمی یا جامه نازکی
پوشیده باشد یا زیر جامه تنها پوشیده باشد یا لنگ تنها بسته باشد

غیر انکه

حتی اینکه در اینصورتها اگر مضطر شود بند زیر جامه یا ریسمانی بر دوش
خود بیندازد و هر دو طرفش را جمع کند و بر دوش راست بیندازد یا
آنکه طرفهای جامه را بگذارد آویخته باشد و ظاهر آنست که عبا و قبا و آستین
و امثال آنها کفایت از ردا بکند و مکروه هست از برای کسی که نماز
با عمامه میکند اینکه عمامه او تحت الحنک نداشته باشد و مستحب است
نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلافی هست در اقوال
علما و در احادیث از بعضی ظاهر میشود که اینست که قدری از عمامه را
واگذارند و آخر در زیر چانه دور بدهند و سر آن را بآن طرف دیگر عمامه
فرو برند و از بعض دیگر ظاهر میشود که آن را در زیر چانه بیاویزند
بر روی سینه و از بعضی اخبار ظاهر میشود که دو طرف از برای او بگذارند
یکطرف را کوتاه تر در پشت سر بیندازند و یکطرف را بلندتر و بر روی
سینه بیاویزند و بعضی گفته اند که آنچه دلالت میکند بر معنی اول از
برای مسافر است و بعضی معنی دویم را از برای مسافر گفته اند و گمان حقیر
اینست که همه خوبست و جمع میان همه بهتر است یعنی اول دور بدهد و
فرو برد بطرف دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد بر روی سینه یا بعکس و دور
نیست که در امثال بلاد ما که بالمره تحت الحنک مهجور است و دور نیست
که از جمله لباس شهرت باشد ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه نباشد و
مکروه هست و مکروه هست نماز در قبای تنگی که مانع از حضور قلب باشد
خواه بسبب تنگی خود قبا باشد و خواه بستن بندها و تکمه ها مگر در حال
جنگ و همچنین نماز کردن در جامه بسیار نازک هر چند بدن نما نباشد

و کیفیت ردا اینست که ردا را بر دوش خود بیندازد

واگر رنگ بدن زن یا عورت مرد نماید نماز شان باطلست واما اگر حجم
عورت نماید ورنگ آن ننماید اظهر کراهتست وبعضی مبطل دانسته اند
واحوط اجتناب است واما پوشیدن عورت را بتمام گل ونوره پس آن کافی نیست
چنانکه گذشت وهمچنین مکروهست که مرد دهان بسته نماز کند وزن
با نقاب نماز کند یا در خلخالی نماز کند که صدا داشته باشد یا در حالتی
که گردن او خالی باشد از قلاده وگردن بند ومکروهست نماز در حالت اضطباع
وهمچنین مکروهست در جامه سیاه بغیر عبا وعمامه وچکمه ودر جامه
که رنگ سیر داشته باشد خصوصا سرخ وهمچنین در چیزی که روی پا را
بپوشد وساق نداشته باشد مثل جوربهای زنانه که در این زمانها متعارف
وکفش وگیوه وامثال آن واکثر قدما حرام دانسته اند واین احوط بلکه
اظهر است وظاهر آنست که کراهت یا حرمت ثابت باشد هرگاه اکثر پشت
پا را بپوشد هرچند تمام را نپوشد واما اگر چنین نباشد پس نه کراهت دارد
ونه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی نماز کردن سنت است **فائده**
سنت است خوشبو کردن خود در حال نماز بمشک وعنبر وغیر آن چنانکه از حضرت
صادق ع روایت شده است که فرمود نماز کسی که خود را خوشبو کرده باشد
افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد **خاتمه دویم** در اقسام
نمازها واحکام آنها ودر آن دو باب است **باب اول** در اقسام نمازهای واجبه
واحکام آنها ودر آن سه فصل است **فصل اول** در اعداد نماز یومیه ونماز جمعه
واحکام آنها ودر آن چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است
ظهر وعصر وهر یک از آنها چهار رکعت است ومغرب وآن سه رکعت است وعشا

وآن

وآن چهار رکعت است ونماز صبح وآن دو رکعت است ووجوب آنها در هر
شبانه روز بر هر مکلفی که شرایط تکلیف را داشته باشد بدیهی دین است
وکسی که حلال داند ترک یکی از اینها را ودر حق او شبهه نباشد انکس البته ممکن
کافر است ونجس است **مطلب دویم** نماز ظهر در روز جمعه بدل میشود بنماز
جمعه بشرایطی که مذکور خواهد شد ودر حین وجود آنها واجب است نماز جمعه
ودیگر نماز ظهر را نمیتوان کرد وجمعی از علمای ما دعوی اجماع کرده اند که
این در وقتی است که امام عصر حاضر باشد یا نایب خاص او واگر هیچ یک
اینها نباشد واجب نیست ومشهور در میان متاخرین آنست که در این وقت
سنت است کردن آن باینمعنی که مکلف اختیار دارد میخواهد نماز ظهر را بکند
ومیخواهد نماز جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است وجمعی گفته اند که در این وقت
نماز جمعه حرام است واول اظهر است واحوط آنست که جمعه را بکند واعاده ظهر را
هم بکند ودر هر دو اکتفا بقصد قربت میتواند کرد واحتیاط آنست که جمعه را
ترک نکند بجهة آنکه جمعی قایل شده اند که مطلقا نماز جمعه واجب عینی است و
با وجود شرایطی که بعد مذکور میشود دیگر بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد و
بعضی گفته اند که در حال غیبت امام ونایب خاص ان هرچند سنت دانیم نماز
جمعه را باید که پیشنماز مجتهد جامع الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز
جمعه بکند واین احوط است **مطلب سیم** شرط است در صحت نماز جمعه اینکه
بجماعت ادا شود وشرط است در امام که بالغ وعاقل باشد وهرگاه دیوانه
باشد که گاهی عاقل میشود در حال عاقلی ان خلافست اظهر کراهتست
وهمچنین باید که مرد باشد وحلال زاده باشد وشیعه اثنا عشری باشد

وعادل باشد وذکر معنی عدالت خلافست و همچنین در چیزی که بان عدالت را
توان شناخت واظهر آنست که حسن ظاهر کافیست بنهجی که در حدیث صحیح
عبدالله ابن ابی یعفور از حضرت صادق ع روایت کرده است سؤال کرد
از ان حضرت که بچه چیز شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان
تا قبول شود شهادت او از برای نفع وضرر ایشان پس فرمود انحضرت
باینکه بشناسند اورا بستر و عفاف و نگاه داشتن شکم و فرج و دست
و زبان و شناخته میشود بدوری کردن از گناهان کبیره که خدای عز
وجل وعید آتش بانها داده از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین
و گریختن از جهاد و غیر اینها و از چیزی که دلالت میکند بر اینها این است
که پوشاننده باشد همه عیبهای خود را تا آنکه حرام شود بر مسلمانان آنچه
در پرده است از لغزشها و عیبهای او یا آنچه غیر عیبهای است که در او توهم
شده او پوشاننده است و حرام شود تفتیش و تفحص از اینها و واجب شود
بر ایشان خوب شمردن او و اظهار عدالت او در میان مردم و اینکه تخلف
نکند از جماعت مسلمانان بدون آزاری پس هرگاه سؤال شود از او در قبیله
و محله اش بگویند ندیدیم ما از او مگر خوبی و او مداومت میکند بر نمازها
و محافظت میکند اوقات انها را و حدیث طولانی است و در نسخها زیاد
کم هست و ما مواضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل اینست که باید انشخص
نباده بو اینکه ارتکاب معاصی از او ظاهر نشود و صلاح و طاعت و چنین است
از او ظاهر نشود و بر او گران باشد که معصیت او ظاهر شود و اگر کسی خواهد
او را نسبت بمعصیتی بدهد او در صدد دفع ان باشد و مشهور میان علماست

که در عدالت معتبر است آنکه منافی مروت هم از او بعمل نیاید و مروت را
تعریف کرده اند بحالت ثابتی در نفس که باعث ان شود که از اموری که مشعر بر
پستی نفس و کمی همت باشد دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان
صغیره که اصرار در انها نشود مثل چیز خوردن در کوچه و بازار و بول کردن در کوچه
راهها در وقت آمد شد مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود در میان
مردم و مثل دزدیدن یک لقمه و کم کشیدن ترازو بقدر یک دانه و امثال اینها
بجهت اینکه این امور یا از راه بیعقلیست یا از بی حیایی و هر دو منافی
وثوق و اعتماد است و پوشیدن عیب که در حدیث سابق مذکور شد
هم دلالت بر آن دارد و بدانکه هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از
آنکس سر زند ظاهر شود و توبه کند با ان عدالت رجوع میکند و بمجرد ظهور
توبه کافیست هر چند که قائل باشیم باینکه عدالت عبارتست از ملکه
راسخه است واختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه از ادبون
و سالم بودن از خوره و پیسی و حد شرعی و از اعرابی بودن و کوری و جواز
امامت عبد مبنی است بر قول بمنعقد شدن جمعه بان و بعد مذکور خواهد
شد و دور نیست که سالم بودن از غیر کوری در امام جمعه شرط باشد و تمام
این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد **مطلب چهارم** واجب نمیشود نماز
جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ عاقل که مسافر نباشد و سالم باشد از کوری و از
و هم باشد و فاصله میان او و نماز جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم نبا
شد پس بر زنان نماز جمعه واجب نیست و همچنین بر کنیزه و هرگاه بعض او آزاد باشد
در آن اشکالست و دور نیست که سقوط جمعه اظهر باشد هر چند جمعه دیگری

اتفاق افتد که از آقای او بقسمت او گذاشته باشد و همچنین دور نیست
که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر بودن آنست که بر او قصر
واجب نباشد خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد یا محل
اقامه باشد یا در سفر معصیت پس اینها هم در حکم حاضرند و در جایی
که مخیر است میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در آن اشکالست و دور
نیست که ساقط باشد و در آن رجوع بعرف میشود پس هر که را گویند
مریض است از او ساقط میشود و مراد از هم پیری بسیار است که ضعف
او بتحلیل رفته باشد و بعضی گفته اند که بر کسی که تا دو فرسخ تمام دور
باشد واجب است که حاضر شود و اقوی آنست که بر او واجب نیست و نهایت
خلاف در این بیفایده است بجهت آنکه چنین فرضی کم یافت میشود که
فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آن کسی که خانه او دو
فرسخ و بیشتر دور باشد مادامی که دور است بر او واجب نیست اما بعد
از آن که حاضر شود یا نزدیکتر بیاید بر او واجب میشود بی خلاف و
بعضی ملحق کرده اند باران و گل و گرما و سرماهای شدید را و حق آنست که
هر چه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و از این جمله است لیکن
که باعث تعب باشد و هرگاه این جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است
اتفاق افتد که حاضر شوند در نماز جمعه پس جایز است از برای ایشان نماز
جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین میشود بر ایشان که نماز جمعه بکنند بغیر
زن و بنده و مسافر که در ایشان خلافست و اکثر علما بر ایشان واجب دانسته
اند و این اظهر است و بعد از آنکه اینها حاضر شدند و نماز بر اینها واجب شد

پس شکی نیست که عددی که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد با اینها
حاصل میشود و جمعه با اینها منعقد میشود بغیر زن که او از جمله عدد که
محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلافست و دور نیست که اقرب انعقاد
جمعه با اینها باشد **مطلب پنجم** هرگاه از پنج نفر کمتر باشد جایز نیست کردن
نماز جمعه و شرط است در انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از آنها امام
باشد و لکن در این صورت وجوب جمعه متعین نمیشود اما هرگاه هفت نفر
جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در این صورت متعین است جمعه **مطلب
ششم** شرط است در صحت جمعه با آنکه جمعه دیگر اقامه نشود که فاصله میانه آنها
کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظه آخر یکی از جماعتهاست با اول
جماعت دیگر پس اگر از صف اول یک جماعت که عدد جمعه با او منعقد میشود
تا اول جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه ما بین
صف آخر از جماعت و امام این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق افتد
که با وجود عدم فاصله یک فرسخ هر دو بیکبار نماز کنند باین نحو که هر
دو بیکبار تکبیرة الاحرام بگویند نماز هر دو باطلست و باید جمعه را اعاده
کنند و اگر یکی پیشتر شروع کند نماز دیگری باطل است و آن دیگری نماز
ظهر را اعاده میکند و مقدار فرسخ سه میل است و هر میلی چهار هزار ذرع است
و هر ذراعی بمقدار عرض بیست و چهار انگشت است غالبا و هر انگشتی مساوی
عرض هفت دانه جو است و بعضی گفته اند شش دانه جو و هر جوی مساوی هفت
دانه مو از موهای یابو است **مطلب هفتم** شرط است در صحت جمعه خواندن
دو خطبه پیش از نماز و مشهور اینست که واجب است که در هر دو حمد خدا

وصلوة بر پیغمبر و آل او وصلوات الله وسلامه علیهم وموعظه وقرائت
قرآن وسمی هر یک از مذکورات بعمل که آمد کافیست بهر لفظی که باشد
هرچند آنچه بخصوص روایت شده است بخواند بهتر است بلی در قرائت قرآن
مشهور است که واجبست در خطبه اولی یکسوره تمام بخواند وقل هو الله
احد از همه بهتر است ودر خطبه اخری بلکه تمام فایده هم خوبست ودر
حدیث وارد شده که آخر کلام او ان الله یامر بالعدل والاحسان تا
تا آخر ومشهور آنست که واجبست که خطبه را بزبان عربی بخواند وظاهر
اینست که هرگاه عدد جمعه عربی نفهمند بعجمی بگوید واحتیاط در اینست
که بهر دو زبان بگوید واگر واجب دانیم عربی را دور نیست که بر عدد جمعه
واجب باشد یاد گرفتن معنی آن واگر ممکن نشود بعد از آن بعجمی بگوید واظهر
آنست که واجبست که امام وخطیب یک کس باشد و واجبست ایستادن
در حال خطبه وشرط صحت نماز است مگر با عجز ودر صورت عجز هرگاه ممکن
باشد که نایب بگیرد در خطبه ونماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه
خواندن بنا بر قول بجواز تغایر امام وخطیب نایب بگیرد واگر نتواند نشسته
خطبه بخواند و واجبست طمانینت وآرام در حال قیام جهت خطبه خواندن
و واجبست که در میان دو خطبه بنشیند وآرام بگیرد واظهر آنست که
طهارت شرط است در حال خطبه چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبه‌ها
بمنزله دو رکعت نماز است واظهر آنست که واجبست بلند کردن صدا بقدری
که عدد معتبر در جمعه بشنوند واقوی وجوب گوش دادن ایشانست نیز بلکه
ساکت بودن هم واقوی حرمت کلام است بر خطیب در اثنا بلکه بعض



علما حرام دانسته اند بر او هر چیز را که حرامست بر مصلی وبهتر آنست که در بین
دو خطبه هم حرف نزنند اما بعد از فراغ از خطبه‌ها وقبل از اقامه باکی
نیست وسنت است از برای خطیب ردائی از برد یمنی واینکه عمامه داشته
باشد وتکیه کند بر عصائی یا کمانی یا شمشیری واینکه روی خود را بمردم
کند وسلام کند در اول وقتی که بالا رفته است وبنشیند تا موذن اذان
بگوید وفارغ شود واینکه بلیغ باشد وبا آنچه وعظ میکند پابند باشد
تا پند او در دیگران اثر کند **مطلب هشتم** سنت است در روز جمعه غسل کردن
واحکام وشرایط آن گذشت واول روز رفتن بمسجد اعظم بعد از آنکه
سر را تراشیده باشد وناخنها وشارب خود را گرفته باشد بلکه در همه
روز این امور سنت است وهمچنین خوشبو کردن خود وشانه کردن ریش و
پوشیدن بهترین جامهای خود و پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن
واینکه با آرام تن وآرام دل باشد وبقدر مقدور کار خیر بکند ودعائی که
وارد شده است بخواند وحرامست سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر
وهرگاه در پیش روی نماز جمعه دیگر در حد ترخص سفر باشد که بآن میرسد
پس در این صورت در جواز سفر اشکالست واظهر عدم جواز است وکسی که
بر سر دو فرسخست چون مکلف است که پیش از ظهر بقدر طی مسافت روانه
بجانب نماز جمعه شود پس دور نیست که هرگاه وقت همین قدر بظهر مانده است
که بنماز جمعه برسد در آنوقت بر او هم سفر حرام باشد واگر سفر او بجانب جائی
باشد که نماز جمعه میکند پس اظهر جواز سفر است واینکه مذکور شد در
وقتیست که سفر واجب نباشد اما هرگاه واجب باشد پس فقها گفته اند که بر

او حرام نیست مثل سفر حج و همچنین هرگاه مضطر باشد سفر بجهة رفع
ضرورة و همچنین حرام است خرید و فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر
اینست که سایر معاملات غیر بیع هم چنین باشد و اظهر اینست که معامله
که در آن وقت بشود صحیح باشد هرچند آن فعل حرام باشد **فصل دویم** در باب
نمازهای واجبست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در نماز عیدین یعنی
عید فطر و اضحی و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجبست نماز عیدین که
نهایت وجوب آن مشروطست بچندین شرط و معتبر است در او اکثر شروط نماز
جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم او را بخصوص نصب
کرده باشد و مثل عدد و اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از آنها امام باشد و بعضی
هفت نفر اعتبار کرده اند و مثل امکان بجماعت کردن آن نماز و اما اینکه تا یک
نماز یکی باشد یعنی در کمتر از یک فرسخ فاصله پیش از یک نماز نشود پس ظاهر علما
و صریح بعضی از ایشان اینست که این شرط است و این قول قوی و جماعتی قایل
شده اند که این در وقتی است که نماز عید واجب باشد اما هرگاه سنت باشد که
بسبب اختلال شرایط پس باکی نیست و این دور نیست و اما خطبهها پس مشهور
استحباب آنهاست و بعضی آنها را نیز واجب دانسته اند و بعضی شرط صحت نیز
دانسته اند و این احوط است و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است و لیکن در خطبه
عیدین باید آنچه مناسب آنهاست گفته شود از احکام فطره و قربانی و محل خطبهها
بعد از نماز است و گوش دادن با آنها سنت است و کیفیت نماز بنابر مشهور اینست
که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه و
بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود پس سجده

وبعد از سجده ها برخیزد و باز حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید چهار مرتبه و بعد
هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود و بعد از آن نماز را
تمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین سوره
در باب قراة نماز و قنوة و غیر آن مذکور خواهد شد و حرام است سفر بعد از طلوع
آفتاب و مکروه هست بعد از طلوع و پیش از صبح باکی نیست **مبحث دویم** هرگاه مختل
شود شرایط نماز عید پس مستحب است کردن آن بجماعت و فرادا و ساقط است نماز عید
از هر که نماز جمعه از او ساقط است اما مستحب است از برای ایشان حضور نماز و در غیر
عجایز از زنان خلافست و احوط بلکه اظهر آنست که زنان صاحب هیئت و جمال را
جایز نباشد که بیرون روند بنماز **مبحث سیم** سنت است که این نماز را در صحرا بکنند
بغیر مکه مشرفه که سنت است که در مسجد الحرام بکنند و هرگاه عذری بهم رسد مثل
باران و گل و غیر آن پس نماز را در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است که بر زمین سجده
بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد و بر روی فرش ننشیند و سنت است
از برای امام بلکه از برای مأمومین نیز اینکه در وقت بیرون رفتن پاها را برهنه کنند
و براه روند با آرام تن و دل و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن
خود را از برای بیرون رفتن و زینت کردن و بهترین جامهها را پوشیدن و عمامه بر سر
گذاشتن و ردا بر دوش گذاشتن و دعایی که وارد شده است خواندن و اینکه از راهی که
بروند از راه دیگر بر گردند و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه دور تر را اختیار
کنند و سنت است که در عید فطر افطار کنند پیش از بیرون رفتن و در عید قربان
بعد از برگشتن و اینکه افطار در عید فطر بخرما باشد و بعضی گفته اند بتربت حضرت
ابی عبدالله الحسین ع و این ضعیف است در عید قربان بگوشت قربانی خود و اگر

واگر نداشته باشد دور نیست که بمطلق گوشت قربانی هم خوبست و مستحب است
که منبر را از مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبه منبری از گل بسازند بلکه مطلق
منبر گل سنت است هر چند منبر چوب دیگر هم باشد و اینکه موذن باواز بلند بگوید
الصلوة بجای اذان که خبر شوند و بعضی گفته اند بعد از آنکه برخواستند بنماز
بگوید و دور نیست که هر دو جا بگوید هم سنت باشد و سنت است که تکبیرات را
بگوید در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز
عید است و بعضی واجب دانسته اند و اول اظهر است و کیفیت آن اینست الله اکبر
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله
اکبر علی ما هدینا و در عید قربان عقب پانزده نماز بگوید که اول آن ظهر روز
عید است اگر در منا باشد و در غیر آن عقب ده نماز و بعضی این را واجب دانسته
اند و اول اقوی است و بهتر اینست که در کیفیت اینچنین بگوید الله اکبر الله
اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا الله
اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلینا و مکروه است که
با اسلحه بیرون روند مگر در وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکروه است که
نماز سنتی پیش از ظهر بکنند در هر دو عید مگر دو رکعت در مسجد پیغمبر پیش
از بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و بعضی
قضای نماز را هم کرده اند و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد این قائل قضای نافله است
مبحث چهارم هرگاه اتفاق افتد عید و جمعه با هم پس مشهور علما آنست که هر که عید
کرده مختار است که حاضر شود در جمعه و حاضر نشود آن و بعضی گفته اند که این
مخصوص کسیست که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول

اقوی است

اقوی است و این از برای مومنین است و اما امام پس اکثر علما واجب دانسته اند
حاضر شدن را برو و این احوط است **مطلب** در نماز آیات و در آن چند
بحث است **مبحث اول** در وجوب آنها است بدانکه شکی نیست در وجوب نماز
از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و هم چنین از برای زلزله شدید
و اما سایر علامتهای آسمانی که اغلب مردم از آنها خوف میکنند مثل تاریکی
و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقه‌های بسیار شدید که خارج
از متعارف باشد پس در آنها اختلاف است و اقوی وجوبست و هرگاه کسوف و
خسوف نقد نباشد که وسعت وقت نماز نداشته باشد پس در این نیز اشکال است
و احوط بلکه اقوی وجوبست یعنی اینکه در وقت کسوف و خسوف شروع میکند
و بعد از آن تمام میکند هر چند که بعد از آن واشود و مسائل وقت نماز کسوف و خسوف
و زلزله در مباحث اوقات گذشت **مبحث دوم** در کیفیت آنها است و آن دو
رکعت است بده رکوع و چهار سجود که در هر رکعتی پنج رکوع است و در هر رکعت
دو قنوت و در رکعت دویم سه قنوت میخوانند و تفصیل قرائت آن و رکوع و قنوت
و سایر احکام آن در قاعده اذکار نماز در مبحث قرائت و رکوع و قنوت مذکور
خواهد شد **مبحث سیم** سنت است که این نماز را در زیر آسمان بکنند و اگر در
مسجد بکند در فضای بی سقف مسجد بکنند و آن افضل است از صحرا و سنت است
که طول بدهد نماز را بقدر کسوف و خسوف و هرگاه وقت وفا بکند و اگر
مظنه نباشد که وفا میکند نماز را تمام کند و باز اعاده کند بلکه مطلقا اعاده
کردن هم سنت است و سنت است که در وقت زلزله آیه ان الله یمسک السموات
والارض را تا آخر آیه بخوانند و دعاهای که وارد شده بخوانند و اینکه در زیر

بادهای تند بصدای بلند الله اکبر بگوید و دعاهائی که وارد شده بخواند
در نماز طواف و استیجار و آنچه بنذر و شبه آن لازم شده باشد و اما نماز
طواف پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف
سنت و مفصل گفتار آن در کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن واجب میشود
بعقد اجاره و شرایط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و مقدار
آن و فرقی با نماز خود مکلف ندارد مگر همان نیت نیابت پس قصد میکند که
نماز ظهر قضا میکنم بنیابت فلان واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر
ندارد و جهر و اخفات را مراعات کند و هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشند
پس اشکالی نیست در اینکه نماز صحیح خود را از برای منوب عنه میکند و اما در صورتی
که مرد از برای زن میکند احوط اینست که نماز صحیح خود را از برای زن بکند یعنی
در جهری جهر کند و در مواضع اخفاتی اخفات کند و اما نمازهائی که بنذر و شبه
آن مثل عهد و قسم واجب میشود پس واجب است که بهر نحو که نذر کرده است بعمل آورد
و هرگاه قید مباحی کرده باشد مثل آنکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز سنت
مبتدا در ما بین ظهر و عصر بکنم یا دو رکعت این نماز را در میان این خانه بکنم پس
ظاهر علما آنست که قید وقت را اعتبار میکنند و میگویند که باید در همان وقت
بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در اینجا
هم لازمست که بعمل بیاورد و بجای دیگر نمیتواند کرد هر چند افضل باشد مثل
مسجد بلی اشکال در آن وقتی است که مثلا نذر کند که من نماز ظهر امروز را در اینجا
میکنم که حقیقة نذر بمکان راجع شده نه بنماز ظهر پس بنا بر آنکه رجحان در نذر شرط
باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر بکند اما در کلام علما اوفق
فرقی

ما بین این دو مثال ندیده ام **فصل سیم** در قصر و اتمام و در آن چند مبحث است
**مبحث اول** واجبست از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت کردن نمازهای چهار
رکعتی و کسی که با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز را تمام کند نماز او باطل است
و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز اش پس مشهور اینست که
نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست هر چند دانا شود بمسئله و هنوز وقت
باقی باشد و بعضی علما گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده بکند و بعضی واجب
دانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معذور باشد
در این مسئله مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگوش او
نخورده باشد که نماز را باید قصر کرد معذور است اما هرگاه اصل ثبوت قصر را
داند پس در سایر فروع مسایل قصر و اتمام معذور نیست و بعضی علما گفته اند
که جاهل بوجوب تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز
تمام را قصر کند و این ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند
پس در آن خلافست و اشهر و اظهر اینست که اگر در وقت بخاطرش بیاید اعاده
کند و اگر نه بر او چیزی نیست **مبحث دوم** شرط است در جواز قصر اینکه سفر
او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و حد آن مقدار هشت فرسخ است و
مشهور اینست که باید سفر هشت فرسخ متصل بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ که
باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما در صورت دوم قایل بتخییر شده اند
در قصر و اتمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قایل بتخییر شده اند
و بعضی گفته اند که نماز را قصر کند اما روزه را بگیرد و ابن ابی عقیل قایل شده است
که در هشت فرسخ ممتد و چهار فرسخی که همان روز عود اراده داشته باشد که برگردد

یا پیش از آنکه بمنزل دیگر خواسته باشد عود کند در همه قصر میکند و اقوی
در نزد حقیر همین قولست و ظاهر اینست که همین که اراده ندارد که ده پیش از ده
روز پیش بر گردد کافی باشد دیگر ضرور نباشد که قصد کند که پیش از
ده روز بر میگردم اگر چه این احوط است و اظهر در نزد حقیر اینست که همه
برگشتن را با رفتن ضم میتوان کرد هر چند مشهور خلاف اینست و بعد از این در
مواضع آن اشاره بآن خواهد شد و وجه این را بتفصیل در کتاب غنایم ذکر الایام
کرده ام و بدانکه کسی که سفر میکند یا اینست که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند
و اگر میداند در آن اشکال نیست و اگر نمیداند بهیچ وجه که چه قدر است پس یا اینست
که ممکن است تحصیل علم بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند
و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم بآن اشکالست و اظهر و احوط اینست
که باید تفحص بکند هم چنانکه هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب باو ضرر
ضرر دارد تا تحصیل ظن بعدم ضرر نکند آب را استعمال نمیکند و در صورت
جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را تمام کرد و بعد از آن برو
معلوم شد که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده است پس بر او اعاده لازم نیست
و همچنین هرگاه از اول وقت بقدر ادای تمام نماز گذشته باشد و هنوز نماز
نکرده باشد باید قصر بکند و اعتبار بحال اداست و اظهر اینست که در وقتی که
علم حاصل شد از برای او بمسافت همین که مجموع آن راه را که طی کرده قبل از علم
و آنچه باقی مانده است هشت فرسخست کافی است دیگر نباید که از حال که
علم بهم رسانده هشت فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین
ثابت میشود و ممکن است که بعدل واحد هم توان اکتفا کرد و شیاع که افادهٔ

ظن بمنزل دیگر بعلم کند هم ظاهرا کافی نیست و اعتبار بیقین موجب عسر و حرج عظیم است
و بدانکه در بسیاری از احادیث بجای هشت فرسخ رفتار یک روز تفسیر نموده اند
و به هر یک از اینها اکتفا میتوان کرد بلکه غالب اینست که رفتار یک روز بیش از
هشت فرسخ باشد و از بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است
و قافله ها و معتبر در آن زمین متوسط و رفتار متوسط است و هرگاه کسی
شتاب بسیار کند و زود طی کند باز قصر میکند حتی مثل کشتی سوار که هشت فرسخ را
در یک ساعت طی کند و همچنین هرگاه اسب سوار این مسافت را در چهار روز طی
کند اما اگر هشت فرسخ را مثلا در یکسال طی کند پس از اعتبار ندارد و عرفا او را
مسافر نمیگویند و همچنین هرگاه از سفر بر گردد و در حوالی منزل خود مدتهای مدید
در قریه هائی که نزدیک بآنجاست تردد کند و داخل نشود **مبحث سیم** شرط سیم آنست
در قصر قصد مسافت معلومه خواه علم بمقدار آن بعنوان تفصیل داشته باشد
یا باجمال علم تفصیل مثل اینکه میداند که از ابتداء سفر او تا منزلی که میخواهد برود
هشت فرسخست و قصد میکند که این هشت فرسخ را طی کند و علم اجمالی مثل اینکه
قصد کند که بمکانی برود و نداند که تا آن مکان چند فرسخست و لیکن در نفس الامر
هشت فرسخ و بیشتر هست و این در وقتی فایده میبخشد که کسی چنین سفری را قصد
کند و در آخر مسافت علم بهم رساند که این مسافت هشت فرسخست و هنوز نماز
نکرده باشد پس در آن حال نماز را قصر میکند و فایده این شرط یعنی قصد مسافت
اینست که هرگاه کسی بدون قصد مسافت را طی کند هر چند بیش از مقدار مسافت
شرعی بشود که قصر نمیکند مثل کسی که اسبی گریخته و گم شده میگردد یا از غریم خود
که از او طلب دارد میگریزد بجهت آنکه اینها طالب آنکه گریخته و غریم اند و قصد هر جا

مجوّیند بر میکردند و مخصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست بلی هرگاه طی مسافت
هشت فرسخ بکند در برگشتن بخانه قصر میکند و هرگاه بجایی برسد که میداند که
دو فرسخ دیگر باید برود و اراده عود هم دارد و عود او هم هشت فرسخ میشود
پس اظهر در نظر حقیر اینست که در رفتن آن دو فرسخ و در همه برگشتن قصر
میکند بلکه هرگاه داند که دو فرسخ دیگر میرود و شش تا هم بر میگردد باید در
رفتن و برگشتن هر دو قصر میکند و لیکن مشهور علما اینست که رفتن را ضم مسافت
نمیکنند به برگشتن و معتبر همان مسافت برگشتن است و در قصد جزم ضرور است
یعنی عازم جازم باشد که من این مسافت را طی میکنم هر چند جزم بحصول و وقوع
آن نداشته باشد یعنی اینکه در وقت راه افتادن تزلزلی و ترددی در رفتن
ندارد اما هرگاه کسی از او بپرسد که اگر دو فرسخ که بیرون رفتی بیمار شوی هم
خواهی رفت پس در آنوقت میگوید نه و این علامت اینست که جزم بوقوع
ندارد پس در آنوقت اشکال بهم میرسد و در جایی که بقصد تمشیت امری
مثل خلاص کردن گرفتاری از محبس در بلاد مخصوصی بیرون رود و جازم
و مصمم رفتن بآن بلد بشود و در خاطرش خطور نکند که اگر آن گرفتار پیش از
رسیدن من خلاص شود و در بین راه خبر بمن برسد بر میگردم آیا در این وقت
هرگاه در بین راه متفطن شود که در هر جا که خبر بمن برسید که خلاص شده
بر میگردم آن سفر بر هم میخورد یا آنکه هرگاه متفطن این معنی نشود و نماز را هم
قصر کند و در آخر متفطن شود آیا آن قصر صحیح است یا نه و بعبارت واضح تر
اینکه آیا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر آنست که جزم
ظاهری بس است و مادامی که بر جزم خود باقیست قصر میکند و هر وقت که
منفطن

مسافت

منفطن شد و متردّد شد حکم تردد در بین سفر را بهم میرساند که بعد از این
خواهیم گفت و بدانکه رضا در قصر شرط نیست پس هرگاه اسیری را میبرند پس
سفر او تابع آن شخص است که او را میبرد و باید قصر بکند و از آنچه پیش گفتیم حال
اسیر و زن و غلام معلوم میشود که هرگاه اسیر اراده فرار داشته باشد و غلام
مظنه آزاد شدن و زن مظنه مطلقه شدن داشته باشد و خواهند که
وقتی که مرخص شوند برگردند و علم داشته باشند که سفر آن اشخاصی که اینها را
میبرند به هشت فرسخ میرسد پس هرگاه علم داشته باشند که پیش از طی
مسافت شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشد قصر میکند
و هرگاه احتمال مرخص شدن و مرخص نشدن مساوی باشد یا علم ندارند
که آن اشخاص که اینها را میبرند سفر ایشان بمسافت شرعیه میرسد
یا نه پس در این صورتها تمام میکنند **مبحث چهارم** شرط است در قصر استمرار قصد
پس اگر از راه برگردد یا در بین راه متردّد شود پیش از آنکه بمسافت شرعیه برسد
نماز را تمام کند و کافی نیست در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ که با انضمام برگشتن
هشت فرسخ شود بلی اختلاف کرده اند علما در جایی که بیرون رود بقصد مسافت
شرعیه و در بین راه ولای او قرار گیرد که باید با فلان رفقا رفت و منتظر آمدن
آنها بشود که همراه آنها برود و هم چنین قرار بدهد که اگر آنها بیایند برود و اگر
نه برگردد و اظهر آنست که هرگاه چهار فرسخ رفته است پس باید قصر کند مگر
اینکه در آنجا قصد اقامه عشره بکند یا سی روز متردد بماند و اگر کمتر از چهار
فرسخ رفته است واجب است که تمام کند مگر اینکه بانتظار ... بعضی
اعتبار هشت فرسخ کرده اند که اگر هشت فرسخ تمام رفته است قصر میکند

[illegible]

اگر نه تمام میکند و هرگاه قبل از قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصر
کرده باشد و بعد از آن تردّدی و انتظاری حاصل شود پس اظهر آنست که اعاده
نمیکند و بعضی گفته اند که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هرگاه وقت باقیست
اعاده میکند **مبحث پنجم** شرط است در قصر اینکه در اوّل مسافت معهوده منظور نباشد
باشد که در بین مسافت ده روز در جایی اقامه کند و بعضی علما شرط کرده اند
که باید قصد عدم اقامه بکند و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همین که قصد اقامه
ندارد بس است و هرگاه کسی در اوّل سفر قصد نداشته که در بین مسافت اقامه
کند لیکن در بین سفر قصد کرد که در منزلی که ده روز بماند پس آیا باید که مادامی که
در محل اقامه است تمام کند و ظاهر اینست که ده روز حاصل میشود باینکه از اوّل طلوع
آفتاب روز اوّل که وارد آن محل شود و روز دهم که آفتاب غروب کرده بیرون رود
که شب اوّل و ما بین طلوع صبح و آفتاب ضرور نباشد امّا پاره روز را حساب نکنند
هر چند از طرف لغی پاره دیگر روز را با او حساب کند و اظهر اینست که هر چه را عرف
و عادة اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون رفتن
او بباغ و بستان و زیارتگاه ایشان و محل زراعتی که اکثر اهل آن بلد بانجا
میروند و بر میگردند ضرر ندارد هر چند بقدر حدّ ترخص باشد و همچنین ضرور
ندارد قصد آن یعنی در ابتدا نیّت اقامه نیز پس هرگاه کسی از محل اقامه بیرون رود
بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد یا اینست که در عرف و عادت او را نمیگویند
که از اقامه در رفت بلکه باز میگویند که فلانی در فلان بلد اقامه دارد پس اظهر
آنست که اقامه او بر هم نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند که از محل اقامه بیرون
رفت مثل اینکه برود در قریه حوالی آن بلده که سه فرسخ باشد و در آنجا یک روز یا دو روز

بماند پس اگر منظور او این باشد که از آن قریه برگردد و ده روز تازه در آن بلد
با اقامه او بر هم نمیخورد و نماز و روزه او در رفتن و برگشتن و در آنجا همه تمام است
و اراده اقامه جدیده ندارد پس در آن اشکال و خلاف عظیم است اکثر علما
بر آنند که مادامی که قصد هشت فرسخ تازه نداشته باشد هر چند که از تتمه سفر
اوّلش باشد باید تمام کند و اگر از آن بلده که بیرون رفت منظور هشت فرسخ
مسافت تازه دارد هر چند تتمه سفر اوّل باشد قصر میکند و این ظاهر تر است از
ادلّه و فرقی نیست ظاهراً در اینکه باز برگردد بمحل اقامه و از آنجا برود بجای
دیگر یا برود و ظاهر اینست که همین که از آن بلد اقامه بیرون رفت و عازم طی مسافت
شرعیه هست قصر میکند هر چند با مسافت حاصل شود ضم کردن رفتن و برگشتن
بخانه خود و اقوال دیگر در مسئله یکی اینست که بمجرد بیرون رفتن از بلد اقامه
قصر میکند هر چند منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند و قول دیگر
اینست که در رفتن بآن قریه تمام میکند و در برگشتن قصر میکند بجهت آنکه قصد
رجوع بخانه خود دارد و نمیخواهد در جایی اقامه بکند و این در وقتی است که از آنجا
تا بخانه اش بقدر مسافت شرعیه باشد و کلام این قایل در خود آن محلی که بآنجا
رفته مختلف است و ظاهر این قول مبتنی بر آنست که رفتن و برگشتن ضم نمیشود
چنانکه مشهور است و اظهر در نظر حقیر اینست که رفتن و برگشتن ضم میشود و
معیار همان منظور داشتن طی مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه در میان
آن هر چه که باشد و لیکن احتیاط در این مسایل بسیار خوبست و مهما امکن ترک
نکند و اگر کسی در جایی قصد اقامه عشره بکند و بعد از آن از قصد خود برگردد
رجوع بقصر میکند مگر اینکه یک نماز چهار رکعتی تمام کرده باشد مثل نماز ظهر که دیگر

تا انجا هست نماز و روزه را تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه
برگردد پس بعضی گفته اند که رجوع میکند بقصر و بعضی گفته اند که تمام میکند
و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی داخل رکعت سیم شده
تمام کند و اگر نه قصر کند و مسئله محل اشکالست و اگرچه اظهر قول اول است
پس بنا بر این قول هر گاه از محل قصر گذشته باشد نماز را بر هم میزند و از
سر میگیرد و قصر میکند و اگر کسی یک نماز تمام نکرده باشد اما روزه گرفته
باشد و رای او برگردد پس بعضی گفته اند که کافی نیست روزه واجب هر چند
تمام کرده باشد پیش از رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته اند کافی است مطلقا
و بعضی گفته اند کافی نیست اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول اول
اقوی است پس هر گاه اتفاق افتد که روزه واجبی گرفت و نماز تمامی نکرده عمدا
یا سهوا و بعد از اتمام روزه از قصد اقامه رجوع کرده پس بعد از آن هم نماز را
قصر میکند و هم روزه فردا را افطار میکند پس گذشتن وقت نماز چهار رکعتی
با وجود نکردن نماز ثمره ندارد و همچنین مثل نافله ظهر و عصر را کردن هم
فایده ندارد بلکه همان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هر
گاه مسافر در بین نماز قصر قصد اقامه بکند پس آن نماز را تمام میکند
و ظاهر اینست که چنین نماز تمامی هم در مسئله پیش کافی باشد یعنی هر گاه در
اینصورت بعد از فراغ نماز پشیمان شود از قصد اقامه حکم اقامه او ب
هم نمیخورد **بحث ششم** شرط است در قصر اینکه قطع نشود سفر او برسیدن بوطن
خود و مراد از وطن در عرف جایی است که او را محل سکنی خود قرار دهد و اراده
بیرون رفتن و نقل مکان و سکنی کردن از آنرا در نظر نداشته باشد و اثر

این ظاهر میشود در بعضی اوقات باینکه در اینجا خانه میسازد و درخت
غرس میکند و باغ میسازد و امثال اینها و قطع علاقه از غیر آن هم بکند
خواه مولد او و پدران او در انجا باشد یا نباشد و این معنی مستلزم این
نیست که در انجا ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه مسکن
کافیست اجاره کردن خانه اگرچه تا آخر عمر او باشد خصوصا در بلادی
که این متعارف است مثل اماکن مقدسه مثل کسی که در کربلای معلی و نجف اشرف
مجاور شود و بالقوه خانه خریدن ندارد و بنای او بر این است که مادام العمر
خانه اجاره کند و بنشیند صادق است بر او که در انجا وطن کرده است و اما
اگر کسی برود با کوچ و عیال و خواهد دو سال یا بیشتر در اماکن مقدسه
بماند و عود کند او را نمیگویند توطن کرده هر چند که در آن دو سال بسبب ثروت
و مالی که دارد خانه از برای مسکن دو سال بخرد و وطن میتواند شد که یکی باشد
و میتواند شد که بیشتر باشد مثل اینکه چنین قرار دهد که در سالی شش ماه در بلدی
باشد و شش ماه در بلد دیگر چنانکه اغلب ایلات و اکراد در ییلاق و گرم
سیر میکنند بلکه میتواند شد که کسی که چهار زن داشته باشد در چهار
قریه منزل و موطن داشته باشد که در هر فصل بیکی از اینها بسر برده همه اینها
عرفا وطن میگویند و بهر یک از اینها که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسی که
منظور داشته باشد که در یک سال یا دو سال در جایی ساکن باشد بدون
قصد توطن و اتفاق شود که در بین آن سفر کند در وقتی که عود کرد بآن منزل
تا قصد اقامه عشره نکند نماز را اتمام نکند بخلاف انجا که اراده توطن در آن
کرده است که بمجرد عود بآن نماز را اتمام میکند و هر چند فردا باز خواهد بسفر

روزه و اظهر در نزد حقیر اینست که توطن بالفعل شرط است و حصول توطن
سابق بر این با وجود قطع علاقه از آن در هر حال کافی نیست و همچنین ظاهر
اینست که همین که قصد توطن کرد و بنای ماندن کرد و آثار دوام و استمرار
از او ظاهر شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر بیرون رفت بسفر و
عود کرد بانجا بدون قصد اقامه تمام میکند هرچند در انجا تا بانوقت ششماه
هم نمانده باشد پس قاعده و معیار صدق وطن عرفی است در هر حال خواه از آن
بابت باشد که مقصود همیشه در انجا ماندن باشد یا سالی ششماه ماندن باشد
یا سالی سه ماه ماندن باشد و خواه اینقدری که منظور دارد که در امکان در
هر سال بماند یکدفعه تمام آن متحقق شده باشد یا نشده باشد و توطن سابقه با
قطع علاقه از آن اعتبار ندارد خواه در انجا بیست سال مانده باشد یا ششماه مانده
باشد ولیکن مشهور علمای ما بر اینند که هر کس ششماه در جایی توطن کرده است
همین که بانجا رسید تمام میکند هرچند قطع علاقه از انجا کرده باشد و دلیل ایشان
وضوحی ندارد اما چون بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده اند اگر تواند در انجا قصد
اقامه بکند و تمام کند و اگر نتواند قصر و اتمام هر دو را بکند احوط است و جمعی از
علما که کافی دانسته اند مجرد توطن ششماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند
که در انجا ملک هم داشته باشد هرچند یکدرخت خرمایی باشد حتی اینکه بعضی ایشان
ملک را شرط تحقق حقیقت استیطان عرفی کرده اند و بعضی اکتفا کرده اند
بمنزل و بعضی از اینجماعت تصریح کرده اند که در منزل مملوک بودن شرط نیست
و خانه اجاره و عاریه هم خوبست و اظهر در نظر حقیر اینست که هیچیک از اینها
شرط نیست و همان صدق توطن عرفی در هر حال کافی است و وجود ملک مطلقا

قصد توطن عرفی ندارد و بدانکه اشکالی که سابق کردیم بجهة نقل اجماع
و گفتیم که احتیاط از آن خوبست آن در جایی است که در انجا ملک داشته باشد
و اما اگر مطلقا ملکی نداشته و در انجا ششماه توطن کرد پس دعوی اجماع
در آن معلوم نیست چنانکه واضحست و اساس پس تاکید احتیاط در انجا
بان مرتبه نیست **مبحث هفتم** شرط است در قصر اینکه در بین راه در سی
روز با تردد نماند یعنی هرگاه بجایی رسید و رفتن میسر نشد و قصد ماندن
هم ندارد و سرگردانست نماز و روزه را قصر میکند تا سی روز تمام شود همینکه
سی روز تمام شد باید تمام کند هرچند بقدر یک نماز دیگر بماند و در انجا ماه
هلالی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز تمام شود و معتبر سی روز عرفی تمام است
بنحوی که در اقامه عشره گفتیم و مرکب از دو پاره روز اعتبار ندارد و هرگاه
در بین سی روز بیرون رود از بلدی که عرفا گویند که در آن بلد نیست حکم این
سی روز بر هم میخورد **مبحث هشتم** شرط است در قصر که انسان شغل و عمل
سفر نباشد مثل مکاری و ملاح و امثال اینها و خانه اش همراهش نباشد مثل
بادیه نشین ها که خانه های اینها خیمه های اینهاست و دائم میگردند و با خود
میگردانند و مشهور علما بلفظ کثیر السفر اینمطلب را ادا کرده اند و بعضی
از ایشان شرط کرده اند در تحقق اینمعنی که سه سفر کرده باشد و بعضی چیزی
دیگر گفته اند و بعضی با من عبارت گفته اند که سفر او بیش از حضر او باشد و
اینها از احادیث معلوم میشود بعموم و خصوص هم در آن دو عبارت صدق نمیکند
که در اول گفتیم پس هرگاه کسی بر او صادق آید که شغل و سفر است یا خانه اش
همراه اوست نماز خود را در سفر تمام میکند و روزه خود را میگیرد و اشخاص

که بخصوص در احادیث ذکر فرموده اند هشت نفرند مکاری و کری و اشتقان و ملاح و جابی و تاجری که دور می زند از قبیل چرچیها الخ که طالب آب و علفند و هرجا آب و علف هست میچرانند و مراد از مکاری آنست که چارپای خود را بکرا میدهد و همراه او میرود و کری آنست که خود بکرا میدهد مثل الحائی که قاصدی میکنند و راعی شبانست و اشتقان را بعضی گفته اند که قاصد است و بعضی گفته اند که امین خرمنهاست و جابی مستوفی خراج است و جمع کننده زکوة و حاصل اینکه هر که شغل و عمل او سفر یا یکی از اسمها در عرف باو صادق آید حکم او اینست که مذکور شد و دلیل بر آن شرطها که بعضی کرده اند ظاهر نیست پس هر گاه که راس الاغ بخرد و اساس چارپاداری بر پا کند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری باشد ظاهر اینست که او را در عرف مکاری میگویند و احتیاج باین نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری بگویند بلی چون ممکن است که علت اینکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهت رفع مشقت است و اینها چون بسیار سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام میکنند و این نمیشود مگر باینکه سفر بسیار بکنند تا عادت کنند یا اینکه پیش از مکاری مثلا کسی است که مدتها این کار را داشته باشد و ترک او کرده باشد و این نمیشود مگر بکثرت سفر پس کسی اگر احتیاط کند و در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و اتمام و بعد از آن تمام کند بسیار خوب کرده است اما وجوب آن معلوم نیست و بعضی احادیث دلالت میکند بر اینکه هر گاه مکاری و جمال سفر ایشان بسیار بسرعت و شدت برسد چنانکه بعضی علما در میان این گفته اند که دو منزل را

یکی

...ل کنند پس جمعی از علما قایل شده اند که اینها قصر میکنند و عمل باند نیست و گویا این در وقتی باشد که آن دو منزل یکی کردن هم عادت ایشان باشد و باید دانست که مراد از سفری که کثیر السفر در آن تمام میکند آن سفر نیست که شغل و عمل اوست پس هر گاه مکاری بحج برود یا بزیارت برود بغیر جهت چارپاداری هر چند چارپاهای خود را هم در آن راه بکرا بدهد باشد او هم مثل سایر مسافرین قصر میکند و بدانکه مشهور علما بلکه ظاهرا خلافی نیست در نظر که هر گاه این جماعت در خانه خود ده روز بمانند این حکم از ایشان زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن را کرده باشد یا بعنوان اتفاق مانده باشد و بعد از آن هر گاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علما گفته اند که بعد از آن در سفر سیم تمام میکنند و اظهر آنست که در یک سفر قصر میکنند و در سفر دویم تمام میکنند و مشهور علما اینست که هر گاه این جماعت در غیر بلد خود هم قصد اقامه ده روز بکنند آن هم که در حکم اقامه ده روز در بلد است و نیت اقامه در اینجا شرط است و بعضی دعوای اجماع کرده اند که بی نیت اقامه فایده ندارد و بعضی تردد سی روز را در غیر بلد قایم مقام قصد اقامه ده روز کرده اند و بعضی ده روز بی نیت را بعد سی روز را ملحق باین کرده اند و اعتبار اینها خالی از وجهی نیست اما هنوز در مسئله اشکال باقیست و مشهور علما آنست که اقامه ده روز که بعمل نیامد قصر نمیکنند و جمعی از علما قایل شده اند که هر گاه پنج روز یا بیشتر تا به ده نرسیده باشد نماز روز را قصر میکنند و روزه را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اولست و بدانکه احادیث در باب شرط عدم اقامه عشره در خصوص مکاری وارد شده است

ومشهور اینست که فرقی میان این اصناف نیست و خلافی نقل نکرده اند مگر
محقق ره که در کتاب مختصر نافع خلاف کرده و ابن فهد حلی در شرح آن
گفته است که این خلاف در هیچ کتابی نیست شاید این را محقق از بعضی علما
اهل عصر خود شنیده باشد **بحث نهم** شرط است در قصر اینکه سفر معصیت
نباشد خواه خود آن سفر گناه باشد مثل گریختن از جهاد و گریختن غلام از
آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر خود و بیرون رفتن از اطاعت او یا آنکه
قصد کند بآن سفر گناه را مثل اینکه میرود بجایی که فسادی بکند یا مالی بدزدد
یا مال حرامی دارد که میخواهد او را ببرد و بجایی برساند یا آنکه خود آن سفر و
طی مسافت معصیت میکند مثل اینکه هم جا بالله رود بر زمین غصبی یا سوار
اسب غصبی شده مسافت حج و زیارت را طی کند پس در همه اینها نماز و روزه را
تمام میکند و اما معاصی اتفاقیه در سفر که بآن قصد سفر نکرده باشد مثل آنکه
بسفر مباحی میرفت در بین راه اتفاق افتاد که مال کسی را گرفت یا شرب خمر کرد
یا غیر از آن از او صادر شد این باعث تمام کردن نماز و روزه نمیشود بلکه در
ابتدای سفر هم اگر از حال خود میداند که این معاصی را هم چنانکه در حضر میکند
در سفر هم خواهد کرد هم چنین است و بعضی گمان کرده اند که کسی که بر او تحصیل
علم واجب است و سفری بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز را باید تمام کند
و آن ضعیف است خصوصا هرگاه آن شخص چنان شخصی باشد که اگر در خانه بماند
هم تحصیل نمیکند و هرگاه کسی بشکار رود و قصد مسافت معهوده را داشته باشد
پس اگر شکار او محض از برای لهو است قصر نمیکند و اگر از برای قوت عیال
باشد قصر میکند و هرگاه از برای تجارت و انتفاع بردن باشد جمعی گفته اند که

روزه را میخورد و نماز را تمام میکند و اقوی اینست که هر دو را قصر میکند
**بحث دهم** شرط است در قصر آنکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و حد
آن خلافست اقوی آنست که همینکه خانهای آن بلد را از یکدیگر امتیاز ندهد
هر چند سیاهی آن بلد پیدا باشد یا اینکه صدای اذان را نمی شنود که مرخص است
بقصر و ظاهر اینست که این دو علامت متوافقند پس ظاهر اینست که هرگاه
مسافر اینقدر از بلد دور شد که صدای اذان را نمیشنود مرخص است و معتبر در اذان
صدای متوسط و زمین متوسط است و ظاهر اینست که اذان آخر بلد و خانهای
آخر بلد معتبر است مگر آنکه بلد بسیار عظیم باشد که معتبر در آن محله است
که در آن ساکن است و در وقت برگشتن از سفر خلاف کرده اند که آیا همین
موضع که رسید و تجاوز کرد باید تمام کند یا قصر میکند تا داخل خانه شود
مشهور قول اول است و قول دویم هر چند خالی از قوتی نیست اما قول اول نزد
حقیر اقوی است این احکام حد ترخص خانه و بلد خود است اما هرگاه در بلدی
دیگر قصد اقامه کرده باشد و از آنجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن
قصر میکند یا اینکه این حد ترخص در آن هم معتبر است و همچنین در وقتی که
میرود بآن بلدی که میخواهد در آنجا اقامه کند آیا این حد معتبر است یا نه
در این مسئله اشکالی هست و احتیاط را ترک نکند و اما در مثل کسی که سفر
او معصیت باشد و در بین راه قصد او بدل شود بمباح پس در اعتبار
حد ترخص در آن اشکال است و اظهر آنست که معتبر نیست بلکه بمجرد تبدل
قصد همینکه تتمه سفر مسافت شرعیه است شروع بقصر میکند و همچنین اگر
مسافت نبود مثل کسی که از عقب گریخته میرفت و در بین راه قصد مسافت

هرگاه

از برای او حاصل شود آن هم چنین است **مبحث یازدهم** بدانکه آنچه مذکور شد از
شرایط قصر هرگاه بعمل آمد واجب است قصر و جایز نیست تمام کردن مگر در
چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر ابی عبد الله
الحسین ع که در آن خلافست بعضی تمام را واجب دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور
تخییر است میان قصر و اتمام و این اقوی است و در حد حایر خلاف است و احوط
آنست که این حکم را مخصوص داخل روضه مقدسه دانسته باشند خصوصا مواضعی
که نزدیک تر است بقبر مقدس آنحضرت و مشهور اینست که از قصر و این در نظر
حقیر اقوی است اما احوط قصر است و ظاهر اینست که نافله ظهر و عصر و وتیره
هم مستحب باشد و اما روزه پس گرفتن آن جایز نیست و در نماز قصر و اتمام نیت
معتبر است و جمعی اعتبار کرده اند پس هرگاه کسی اولا بنا بگذارد که در این اماکن
نماز تمام کند و بعد از تشهد رای او قرار گیرد که دو رکعت کرده باشد و سلام
بگوید صورتی ندارد **مبحث دوازدهم** هرگاه در خانه وقت داخل شود و مکلف قادر
باشد بر نماز تمام و نماز نکرده بسفر رود اقرب اینست که واجب است که قصر
بکند و معتبر حالی است که نماز را بجا می آورد نه اول وقت که وجوب با و تعلق میگیرد
و هم چنین در [illegible] عکس هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر
باشد بر اینکه [illegible] قصر بکند نماز نکرده بخانه بیاید نماز را تمام میکند
در هر دو مسئله اقوال متعدده هست و اقوی اینست که مذکور شد و الله
اعلم **باب دویم** در نوافل است و در آن چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعتست
هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله

عصر

عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که
بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافله وتیره است که نشسته میکنند
و این دو رکعت یک رکعت محسوب میشود و بعد عشا باید کرد و از بسیاری از اخبار ظاهر
میشود که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است و احوط نشستن است
و بعد از این هم مذکور خواهد شد و هشت رکعت نافله شب و بعد از آن دو
رکعت نافله شفع و بعد از آن یک رکعت نافله وتر و بعد از آن دو رکعت نافله
صبح و تفصیل وقت اینها در مباحث اوقات گذشت و در کردن این نافلها
تاکید بسیار است و در بعضی اخبار ترک اینها را معصیت نامیده اند و در احادیث
معتبره وارد شده است که تمامی نقص نمازهای واجب که بسبب عدم حضور قلب
حاصل شده بکردن این نافله حاصل میشود **مطلب دویم** مکروه است سخن گفتن
ما بین چهار رکعت نافله مغرب و ما بین آنها و نماز مغرب و تعقیب خواندن
بعد نماز مغرب ضرر ندارد خصوصا تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و
بعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد نماز بلا فاصله بکند و بعضی گفته اند که
بعد تسبیح فاطمه زهرا ع بی فاصله بکند و این احوط است و سنت است که بعد
نافله صبح پهلوی راست را بر زمین بگذارد و پنج آیه از آخر سوره آل عمران بخواند
که اول آن ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار است و بخواند
و دعایی که وارد شده است بخواند و در کلام علما سجده و راه رفتن هم مذکور شده است
بجای پهلو خوابیدن و اول افضل است و خواب کردن در این وقت مکروه است
**مطلب سیم** هرگاه نماز شب از کسی فوت شود پس برخیزد پیش از صبح و نافله شفع
و وتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را در یافته است اما ظاهر اینست که این

در صورت اضطرار است مثل آنکه فراموش کرده باشد یا خوابش برده باشد
یا شغل او را مانع شده باشد که **مطلب چهارم** در روز جمعه سنت است نافله بیست رکعت
چهار رکعت اضافه از روزهای دیگر و در بعضی اخبار دو رکعت هم بعد عصر
وارد شده و در بعضی نخوت اکتفا بشانزده هم وارد شده است و اخبار
در کیفیت ترتیب آن مختلف است و همچنین کلام علما در بعضی فرموده اند
که شش رکعت از اول وقتی که روز بلند میشود بکند و شش رکعت پیش از
ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از نماز جمعه و شش رکعت بعد از جمعه و در
بعضی احادیث دیگر وارد شده است که شش رکعت در اول روز و شش
رکعت بعد از آن بیفاصله و شش رکعت بعد از آن بفاصله بعد ظهر و دو رکعت
بعد از عصر و در بعضی دیگر بنحو دیگر وارد شده و مقدم داشتن همه این نافله
بر فریضه افضل است و عمل بهمه جایز است **مطلب پنجم** ساقط میشود در سفر
نافله ظهر و مشهور اینست که وتیره هم ساقط میشود و بعضی علما جایز دانسته اند
کردن این را و این خالی از قوتی نیست چنانکه از بعضی اخبار مستفاد میشود
**فصل دویم** در نماز استسقاست و آن سنت است در وقتی که آب نهرها کم شود
و باران کم آید و کیفیت آن مثل نماز عیدین است و خطبه ها را در اینجا بعد نماز
میخوانند و در قنوت و خطبه این نماز آنچه مناسب مقام است بگویند از طلب
رحمت و مهربان شدن جناب اقدس الهی و مواعظی که مناسب مقام باشد و اولی
آنست که آنچه وارد شده است از قنوت و خطبه بخوانند و سنت است که سه روز
پیش از بیرون رفتن روزه بدارند و روز سیم بیرون روند و اینکه روز سیم
دوشنبه باشد یا جمعه و اینکه غسل کنند از برای نماز بلکه پیش از روزه نیز و اینکه

بصحرا روند

وانیکه اطفال و مردان
بصحرا روند پای برهنه با آرامتن و تذلل و خواری و خشوع
پیر و زنان و حیوانات را همراه ببرند و میان اطفال و مادرهای ایشان تفرقه
بکنند که گریه و فغان و ناله بسیار شود و اینکه امام بعد نماز ردای خود را
بگرداند و آن طرف که بر دوشان راست بود بدوشان چپ بگرداند و آنچه بر دوشان چپ
بود بدوشان راست بگرداند پس امام رو بقبله کند و بگوید الله اکبر پس بطرف
راست رو کند و سبحان الله بگوید و همچنین رو بطرف چپ کند و لا اله الا
الله بگوید پس رو بمردم کند و الحمد لله بگوید هر یک را صد مرتبه بگوید باواز
بلند و بعضی علما گفته اند که مردم هم همراه او بگویند بعد از آن خطبه بخوانند
و سنت است که هر گاه تاخیر اجابت باشد مکرر بیرون روند و نماز کنند و همان
روزه اکتفا میکنند و اگر روزه را خورده باشند باز از سر گیرند و [illegible]
تا رحمت بر ایشان نازل شود **فصل سیم** در نوافل ماه مبارک رمضان است و
مشهور اینست که مستحب است هزار رکعت نماز نافله علاوه بر آنچه در سایر
مستحب است و مشهور اینست که در ده اول هر شب بیست رکعت میکند هشت بعد
مغرب و دوازده رکعت بعد عشا و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت
هشت رکعت بعد مغرب و بیست و دو رکعت بعد عشا و از بعضی روایات عکس
این بر می آید بعضی هشت را بعد عشا فرموده اند و دوازده را یا بیست و دو را بعد
مغرب و باین سبب بعضی بتخییر قائل شده اند و سیصد رکعت دیگر باقی میماند
آن را در سه شب احیا هر شبی صد رکعت بکنند علاوه بر آنکه در شبهای دیگر می کنند
و اکثر از علما نقل کرده اند که در این سه شب همین سیصد رکعت را بکنند و هشتاد
رکعت که باقی میماند قسمت کند بر جمعه ها که هر جمعه ده رکعت بنماز حضرت امیر

المؤمنین ع و در عشیهٔ آن جمعه بیست رکعت بنماز فاطمه ع و عمل بهمه خوبست

**فصل چهارم**

در سایر نوافل است و آن بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است
از جمله مؤکدترین آنها نماز جعفر طیار است ره و آن چهار رکعت است بدو سلام
اگر بتوانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز یکبار بکن یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال
پس بدرستی که خدا می‌آمرزد گناهی که از تو سرزند در مابین اینها چنانکه در بعضی
اخبار وارد شده است و میتوان آنرا در ضمن نوافل یومیه کرد یعنی دو نماز را یک
نماز بکند و در ضمن قضای نوافل هم میتوان کرد بلکه بعضی در قضای نماز واجب
هم گفته‌اند و کیفیتش آنست که بخوانند در هر رکعت حمد و سوره و بهتر آنست
که در اولی اذا زلزلت الارض بخوانند و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله
و در چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پیش از رکوع و در رکوع ده مرتبه
تسبیحات را بگوید و [illegible] شدن هم ده مرتبه بگوید و همچنین در سجدهٔ اول
و بعد از راست شدن از سجدهٔ اول و در سجدهٔ دویم و بعد از راست شدن از سجدهٔ دویم هر
یک ده مرتبه بگوید و همچنین در سایر رکعات باین دستور و جایز است که نماز را
بدون تسبیحات بکند و بعد از نماز قضای آنرا بکند در حال راه رفتن در حوایج خود
هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجدهٔ آخر دعایی که وارد شده است بخوانند و از جملهٔ آنها
نماز امیر المؤمنین ع است و آن چهار رکعت است در هر رکعتی حمد یکبار و قل هو الله
احد پنجاه بار و از جملهٔ آنها نماز فاطمهٔ زهرا ع است دو رکعت است در رکعت اول حمد
یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دویم حمد یکبار و قل هو الله احد صد بار
و از جمله نماز غفیله است دو رکعت در مابین مغرب و عشا و وقتش باقی است تا

ذهاب

تا ذهاب حمرهٔ مغربی و نماز رسول خدا ص و حسنین علیهما السلام و نماز روز عید غدیر
و اول ذیحجه و شب مبعث و روز آن و شب نیمهٔ شعبان و نماز هدیه به معصومین علیهم
السلام و نماز اعرابی و نماز استخاره و حوایج و شکر و تحیت مسجد و زیارت و لیلة الدفن
و غیر آنها و تفصیل آنها در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر آنهایی که سببی از برای
آنها ذکر شده همیشه مستحب است کردن دو دو رکعت نماز و جمیع نوافل دو دو رکعت است
بغیر نماز اعرابی و نافلهٔ وتر و کیفیت نماز اعرابی در مباحث تسلیم خواهد آمد

**قاعدهٔ سیم** در اذکار افعال مقدم بر نماز و مؤخر از نماز است و مقارن نماز است
و در آن چند بابست **باب اول** در اذان و اقامه و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
جایز نیست اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه پنجگانه و نماز جمعه و اما در فرایض
یومیه و جمعه پس مشهور و اقوی اینست که مستحب‌اند و استحباب آنها مؤکد است خصوصا
در جماعت و در نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته‌اند
آنها را در نماز جماعت و بعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند بآنها
و بعضی آنها را شرط صحت جماعت میدانند و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز
صبح و مغرب و اقامه را در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در این مسئله هست و اقوی
قول مشهور است و از برای نماز زنان هم مستحب‌اند اما تاکید ندارد و در بعضی اخبار
صحیحه هست که زن در اذان بتکبیر و شهادتین اکتفا میتواند کرد و در حدیث صحیح
دیگر در اقامه آنها نیز اکتفا شده باینکه تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا
الله و ان محمدا عبده و رسوله و جایز است که زن از برای زنان اذان بگوید و
بآن اکتفا کنند و بعضی گفته‌اند که مردان محرم او هم میتوانند که باذان او اکتفا کنند بلکه
بعضی به نامحرم هم کافی دانسته‌اند و این هر دو قول خالی از اشکال نیست خصوصا

آخیری بلکه اظهر واشهر در اخری عدم جواز است وبعضی علما تصریح کرده اند
باینکه حکم خنثی هم حکم زنست **مطلب دویم** ساقط میشود اذان در چند جا اول در
نماز عصر وعشاست هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر ومغرب پس اگر فاصله بسیار قرار
دهد میان دو نماز باینکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود وسقوط اذان در اینجا
رخصت است وگفتن آن جایز است وشاید ترک آن افضل باشد وآنچه مشهور شده
که هرگاه دو نماز را در وقت فضیلت نماز اول جمع بکند اذان را بنیت نماز اول
بگوید واگر در وقت فضیلت دویم جمع بکند [illegible] ت نماز دویم بگوید دلیلی از
برای آن نیافته ام دویم عصر روز عرفه در عرفه [illegible] وخلاف کرده اند
در اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهت کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است
که اظهر حرمت است سیم عصر روز جمعه است خواه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریق
کند ودر کیفیت سقوط اذان در اینجا نیز خلاف است واحوط بلکه اقوی لزوم ترک است
چهارم کسی که نمازهای قضا بسیار میکند در یکوقت پس او در اول نمازهای
خود اذان میگوید وباقی نمازها را اقامه تنها میگوید ومشهور آنست که ترک اذان
در اینجا از باب رخصت است وکردن آن افضل است واین در نظر حقیر خالی
از اشکالی نیست وبعضی متاخرین تقویت کرده اند قول باینکه نکردن بدعت باشد
وبنای عمد بر سقوط است پنجم مرخص است که در هر نماز در سفر که اذان را ترک کند
ششم امام هرگاه بشنود اذان غیر را خواه آن اذان را از برای جماعت دیگر بگویند
یا منفرد باشد وخواه اذان مسجد باشد وخواه اذان شهر باشد بآن اکتفا میکند
بلکه اقامه هم چنین است مگر اینکه بعد اقامه سخن گفته باشد که در این صورت اقامه را
از سر گیرد وظاهر اینست که منفرد هم میتواند باذان غیر اکتفا کند وسقوط اذان

در اینجا رخصت است پس باز استحباب باقیست اما اینها در غیر اذان جماعت
مخصوص است پس در اینجا نه امام میتواند اذان را از سر گیرد ونه ماموم واستحباب
حکایت اذان معنی دیگر است ومشهور آنست که هرگاه منفردی اذان واقامه گفته
باشد وشخصی دیگر یا جماعتی دیگر بیایند وخواهند که نماز را بجماعت بکنند اذان
واقامه را از سر گیرند هفتم مشهور اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و
خواهند نماز جماعت کنند وجماعتی دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند
وهنوز همه آنها متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان واقامه آنها میتوانند
اکتفا بکنند وبعـ[illegible] تصریح کرده اند که منفرد میتواند اکتفا باین
بکند اما ظاهر احادیث دلالت بر همه دارد بلکه در منفرد ظاهرتر است
وجهی از برای تخصیص بجماعت از آنچه در نظر حقیر است از احادیث ظاهر
نیست واظهر اینست که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها که داخل میشوند همان
نماز را خواهند بکنند که آنجماعت کرده اند **مطلب سیم** مشهور واقوی اینست
که فصول اذان هجده است الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد ان لا اله الا
الله وبعد اشهد ان محمدا رسول الله وبعد حی علی الصلوة وبعد حی علی
الفلاح وبعد حی علی خیر العمل وبعد الله اکبر وبعد لا اله الا الله و
هر یک از اینها را دو مرتبه میگوید واقامه هفده فصل است وتفاوت او
با اذان اینست که دو تکبیر از اول ساقط میشود ویک تهلیل از آخر ودو مرتبه
قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود وهرگاه در سفر باشد
یا عجله داشته باشد وشتابزده باشد میتواند این فصلها را در اذان واقامه
کم کند مثل آنکه تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید وهمچنین میتواند هر

یا از فصلها را یکی بگوید در اذان و اقامه و در حدیثی هست که اقامه را تمام
گفتن و دو تا دو تا گفتن بهتر است از اینکه اذان و اقامه هر دو را یکی یکی بگوید
و واجبست که فصلهای آنرا بهمان ترتیب که فرموده اند بگوید اگر عمدا عکس آن کند باطلست
و اگر سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد بر گردد و فصل پیش را بگوید و بعد
از آن فصل بعد را بگوید و همچنین سهوا هرگاه اقامه را مقدم دارد بر گردد
و اذان بگوید و بعد از آن اقامه را بگوید و هرگاه شک کند در فصلی از فصول
آنها تا داخل فصل دیگر نشده است بجا آورد و هرگاه داخل بفصل دیگر شد
برود و همچنین هرگاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان
بگوید و هرگاه شک کند در آن بعد از دخول در اقامه برود مطلب چهارم سنت است
که در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید بیشتر است
و در اقامه تاکید بیش از اذانست و مکروه هست ملتفت شدن بطرف راست
و چپ و سنت است بپا ایستادن در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته اند
و این قوت دارد و احتیاط در اینست که ترک نکند در اقامه رو بقبله را مگر
در حال اضطرار و سنت است که با طهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه
دانسته اند و این قول قوت دارد و سنت است که اذان را بتانی و آرام بگوید
و در ما بین فصلها درنگ کند و اقامه را بشتاب بگوید اما در هر دو مراعات
وقف و نفس کشیدن بکند و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح فاطمه زهراع
و غیر آن بجهت آنکه جزم کردن آخر بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن با حرکت
دادن آخر غلط است در کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته اند که تسکین بدون
وقف هم در لغت عرب وارد شده است و آن بهتر از حرکت دادن است و اظهر که

اعتبار اول است و اما اگر زبان کسی بر وجه صحیح جاری نگردد و حرفی را بحرفی
بدل کند چنانکه بلال شین را بدل بسین میکرد پس آن باکی نیست و همچنین
بدل کردن حرکتی بحرکتی در صورت عجز اما تغییر اعراب و حرکت با امکان تعلم
پس اظهر اینست که مبطل است خواه باعث تغییر معنی شود یا نشود و باید
همزه های ابتدا اول الله اکبر و های آخر الله و آخر صلوة و حای آخر فلاح
همه را اظهار کند و سنت است که بلند کند صدای خود را باذان و هرچه بیشتر
بلند میکند ثواب بیشتر است و انگشتان خود را در گوشهای خود بگذارد و
مشهور اینست که سنت است که فاصله بدهد میان اذان و اقامه بدو رکعت
نافله یا سجده یا بنشستن یا گام برداشتن بغیر مغرب که در آنجا فاصله را
بگام برداشتن یا نفس کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعض احادیث نشستن در مغرب
هم وارد شده و اینکه ثواب کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون
حالات و اوقات مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام را که مناسب داند
بکند و با قطع نظر از دواعی و موانع خارجه دور نیست که در مثل ظهر و عصر دو
رکعت نافله بهتر باشد و در غیر آنها سجده بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت است
که خواندن دعایی که وارد شده است ما بین اذان و اقامه و سنت است حکایت
اذان از برای کسی که میشنود هر چند در سر خلا باشد یعنی هر کلمه که مؤذن گفت
او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند قطع نماز را از برای حکایت اذان و این
مشکل است و اما قطع قرائت قرآن باین جهت پس باکی نیست و حکایت اذان
در حال نماز صورتی ندارد هر چند در غیر کلمهای باشد که حی علی دارد و
سنت است که بخواند دعائی که وارد شده است در وقت شنیدن اذان و جمع

کردن این با حکایت اذان باین میشود که بعد از فراغ از اذان بخوانند یا اینکه
در اول اذان بخوانند و بعد از آن هرچه را دیگر باید حکایت کند **مطلب پنجم** مکروه است
سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید دارد در اقامه خصوصاً بعد از قد
قامت الصلوة و خصوصاً در جماعت بعنوان آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند
و اکتفا میکنند باقامه آن شخصی که اقامه میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن
گفتن ایشان کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام دانسته اند و اینجا و آن
قول خالی از قوت نیست و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام دانسته اند
علی ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید سنت است اقامه را از سر گیرد و اما تنها کرده اند
از سخن گفتن در اینجا سخنی را که بجهة مصلحت نماز باشد مثل پیش داشتن امام را
یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آل محمد خیر البریة
جایز است هرگاه بقصد جزء اذان بودن نگفته باشد و هرگاه جزء اذان داند ظاهرا
بدعت است پس در اینصورت اکتفا بیک مرتبه کردن احوط است و دو بار گفتن
شبیه تر است با جزء اذان **مطلب ششم** اگر ترک کند اذان و اقامه را تا نماز او تمام شود
پس بی اشکال اعاده از برای او جایز نیست و اگر ترک کند تا داخل نماز شود پس اکثر
علمای ما بر آنند که مادامی که برکوع نرفته است میتواند که نماز را خراب کند و اذان
و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد اگر سهوا ترک کرده باشد و هرگاه عمدا
ترک کرده باشد دیگر بر نگردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن ضعیف است و
بعضی گفته اند میتواند برگردد در هر دو صورت تا مادامی که از نماز فارغ نشده است
و احوط آنست که همین که داخل رکوع شد دیگر بر نگردد و تاکید برگشتن هرگاه پیش
از قرائت بخاطرش بیاید بیشتر است و مشهور اینست که هرگاه اقامه را گفته باشد

[illegible]

از برای اذان تنها بر نمیگردد و بعضی دعوی اجماع هم بر این کرده اند و بعضی گفته اند
که از برای اذان تنها هم بر میگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعضی علما
تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد و اخبار
ظاهر در منفرد است **مطلب هفتم** جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز در غیر صبح
و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذانست و جمعی منع کرده اند از این هم و بعد از
ملاحظه احادیث در این باب معلوم میشود که آن اذان پیش از صبح که تجویز شده اینست
اذان صبح نیست که با او توان اکتفا کرد از برای نماز صبح بلکه بجهة تنبیه و اعلام
و بیدار شدن خفتگانست و دور نیست که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را
منع کرده باشند و آنها که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس نزاع
در میان نخواهد بود و ابن ابی عقیل و ابن بابویه نقل کرده اند که رسول خدا صلعم
دو موذن داشتند یکی بلال و یکی ابن ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان
میگفت و بلال در وقت طلوع صبح اذان میگفت و آن حضرت میفرمودند که
هرگاه اذان بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردن و آشامیدن پس
بنابراین تعدد موذن در این دو اذان اولی خواهد بود تا صدای ایشان از یکدیگر
ممتاز باشد و فایده داشته باشد **مطلب هشتم** شرط است در موذن اسلام پس
اذان کافر صحیح نیست و اظهر اینست که ایمان هم شرط است اما بلوغ پس آن شرط
نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز باذان او اکتفا میتوان کرد
نه در دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و
گفتیم که اذان زنان برای زنان خوبست نه غیر ایشان و سنت است که موذن عادل
باشد و صاحب آواز باشد و خوش آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند و بلند

بر جای بلندی بایستد و استحباب مناره دلیل ندارد و اینکه بینا باشد بوقت
و آنکه کور نباشد هر چند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی باشد که او را راه
نمایی کند و در اعتماد کردن باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکالست هر چند
که بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد بلی اگر شخصی معتمد او را رهنمایی کرده باشد
خوبست و در جواز اعتنا باذان کسی که اجرت میگیرد بر اذان گفتن او اشکالست
اظهر عدم جواز است و اجرت گرفتن حرام است و اما روزی دادن او از بیت المال
مسلمین پس باکی نیست **باب دویم** در قیام است و در آن چند مطلب است **مطلب**
**اول** واجبست ایستادن در همه نمازهای واجبی و قیام در حال تکبیر احرام و نیت
رکن نماز است که بترک او عمداً یا سهواً نماز باطل است و همچنین قیام متصل
برکوع رکن است باین معنی که باید رکوع از قیام بعمل آید و ثمره آن در بعضی اوقات
ظاهر میشود مثل آنکه شخصی بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن و بنشیند و بعد از
تمام شدن قرائت از خود قوتی بیابد که میتواند بایستد پس باید برخیزد و
راست بایستد و برکوع رود پس اگر در حال خم شده برخیزد و خوب راست نایستاده
برکوع رود نماز او باطلست و همچنین ماموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتی
که امام برکوع است باید تکبیر احرام را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع
برود نماز او باطل است و قیام در حال تکبیر را هم در بنا فرا است و در اینجا این
رکن داخل هم شده است و حد قیام آنست که فقره های پشت که از اصلب میگویند
بر روی یکدیگر بر وصف استواری و استقامت قرار گیرد پس در حال نماز خم نشود
و پا پهن انداختن سر مبطل نماز نیست هر چند ترک او سنت است و واجب است که
بر هر دو پا بایستد و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و بعضی مکروه

دانسته

دانسته اند تکیه کردن را و بنای عمل بر مشهور است و اما تکیه کردن بر چیزی
مثل دیوار یا غیر آن برای برخاستن پس آن ضرر ندارد و بعضی این را هم مثل آن
دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است استقرار در حال قیام یعنی در
بین نماز راه نرود و مکرر پیش و پس نرود مگر در جایی که استثنا شده مثل
نماز جماعت در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه گاهی
سنگینی خود را بر این پا بیندازد و گاهی بر آن پا پس آن مکروه است و هم
چنین مکروه است که گاهی پا را پیش بگذارد و گاهی پس بگذارد و این در
وقتی است که در عرف از حد استقرار خارج نشود و اگر نه نماز او باطل
و در وقت پیش آمدن و پس رفتن از قرائت دست بردارد و بعد از قرار
بخواند **مطلب دویم** هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند بجایی و بایستد
و اگر نتواند بعضی قیام را بعمل آورد بقدر مقدور بعمل بیاورد و هرگاه قیام را
عرفاً نتواند بعمل آورد و اما راست ایستادن مقدور نباشد باز باید بایستد
و هرگاه نتواند قیام را بعمل آورد و اما رکوع و سجود را نتواند درست بجا بیاورد
و اگر بنشیند رکوع و سجود را درست میتواند بکند باز قیام را مقدم دارد
و رکوع و سجود را بقدر مقدور بجا آورد هر چند باشاره و ایما باشد و هرگاه
قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت عجز رجوع بحال خود میکند
بجهة آنکه انسان بحال خود بیناتر است پس هرگاه داند که میتواند با مشقت بسیار
بر پا هست بنشیند و هرگاه طبیب بگوید که ایستادن ضرر دارد میتواند بقول
او عمل کند مگر آنکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین هرگاه
بگوید که باید چند روز به پشت بخوابد یا بنشیند بجهة رفع آب چشم و غیر آن

هرچند از ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعم است از هلاکت یا طول
آزار یا زیاد شدن آن یا سخت گرفتن آن و در همه این صورتها ترک قیام مشروع
کرده و در حکم مذکور است هرگاه از دزد یا درنده بترسد یا در زیر سقف
کوتاهی محبوس باشد و هرگاه تواند که راه رود و نماز کند یا بنشیند و نماز کند
نشستن را مقدم میدارد همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن و ایستادن
با تکیه کردن و ایستادن با تکیه کردن را مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز
باشد تکیه بکند و بنشیند و همچنین سایر آنچه گفتیم در قیام مثل آن را در نشستن
ملاحظه کند و بعد از عجز از همه بپهلوی راست بخوابد رو بقبله و برای رکوع
و سجود اشاره کند و اگر از آن هم عاجز شود بپهلوی چپ بخوابد بروش مذکور
و اگر از آن هم عاجز شود رو ببالا بخوابد مثل حال احتضار و اشاره کند و تفصیل
احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد آمد پس بدانکه هرگاه کسی که ایستاده است
عجزی عارض او شود می نشیند و اگر از نشستن عجز عارض شود بپهلوی راست
میخوابد و همچنین تا حال آخرین و بعکس این هرگاه ضعیف قوة بیابد هر حالی
که هست بحال دیگر بالاتر از آن منتقل میشود تا بحالی که بالاتر از آن منتقل
میشود تا بحالی که بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او را عارض شود
بنشیند و قرائت کند و هرگاه در بین قرائت ضعف عارض شود مشهور است
که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند ساکت شود تا بنشیند
و بعد از آن بخواند و اول اظهر است و اگر از برای ضعیف قوة بهم رسد پس ترک
قرائت بکند تا برخیزد و از آنجا که مانده است بخواند و همچنین هرگاه از خوابیدن
بنشستن منتقل شود و بعضی گفته اند سنت است که از سر بگیرد و این مشکل

وهرگاه بعد از تمام قرائت قوت بهم رسد باید برخیزد و راست بایستد که
برکوع رود و طمانینه و آرام در این قیام واجب نیست مطلب جائز است
نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و سنت است که در آخر سوره بر
خیزد و سوره را ایستاده تمام کند اگرچه بیک آیه یا بیک آیه باشد که پس برکوع
رود که ثواب نماز ایستاده از برای او نوشته میشود و ظاهر آنست که در نمازهای
واجبی اگر کسی همین قدر یک آیه یا دو آیه تواند بپا بایستد در هر جای قرائت
باشد واجب باشد که از آخر قرائت بجا آورد که رکوع را از قیام بعمل آورد
و سنت است از برای کسی که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله در عوض
هر رکعتی دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن و در وتیره خلاف
کرده اند که ایستادن در آن افضل است یا نشستن و گویا خلافی در جواز هر
دو نداشته باشد و شاید نشستن احوط باشد و اما بجا آوردن نافله در
حالی که بپهلو خوابیده باشد یا بر پشت خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی
از علما جایز دانسته اند و آن بسیار دور است و در نشستن مختار است بهر نحو که
خواهد بنشیند خواهد دو زانو و خواهد چهار زانو و خواهد پاها را دراز
کند و مکروه است اقعاء و تفسیر آن خواهد آمد و سنت است تربع و بعضی
تفسیر کرده اند بانکه در حال نشستن ساقهای پا و رانهای خود را از زمین
بردارد و دور است بدارد و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی آنکه
خم شود بحدی که پستی او نسبت بکسی که راست نشسته است مثل نسبت پستی
راکع ایستاده باشد بکسی که راست ایستاده است و دوم آنکه خم شود بحدی
که پیشانی او برابر محل سجده او بشود و اقل او آنست که پیشانی او برابر پیش رو

زانوهای او باشد و ظاهر اینست که همه خوبست و احوط آنست که زانوها را از
زمین بردارد و بعضی علما این را واجب دانسته اند **مطلب چهارم** سنت است دعا
خواندن بانچه وارد شده است در حین ایستادن بنماز و اینکه بچسباند پاهای
خود را بیکدیگر و فاصله بگذارد که میان آنها اقل فضیلت آنست که بقدر عرض
انگشتی باشد و اکثر آن بقدر یک وجب و شانهای خود را بیندازد و بگیرد و دستهای
خود را بیندازد و بر روی رانهای خود بگذارد که برابر زانوها و نظر او بجانب سجده
باشد و با کسالت و کاهلی و غلبه خواب نبوده نباشد و با شتاب نباشد و خاشع و
خاضع باشد و چشمهای او بزیر باشد و باسمان نگاه نکند و بجانب چپ و راست
ملتفت نشود و دل او مشغول بنماز باشد و مثل بنده خوار ذلیلی باشد که در پیش روی
پادشاه بزرگی ایستاده باشد و مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع میکند
که گویا دیگر او را نصیب نمیشود نماز و بسر و ریش و دست خود بازی نکند و انگشتان
خود را نشکند و یکی از پاها را مقدم بر پای دیگر نگذارد و مساوی بگذارد و روی
انگشتان پا هم رو بقبله باشد و خمیازه و کمان کشی نکند و زن پاهای خود را
هم جدا نکند و دستهای خود را بسینه خود بچسباند یعنی لو بسینه باشد و متصل بسینه
نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای خود را بر روی پستانها بگذارد
و این دور است و اما تکفیر که در حال نماز بعضی مشهور و اقوی حرام نیست بلکه نماز
باطل میشود بان و تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که کف دست
راست را بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن
همین حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستهای خود را بالای ناف
بگذارند یا پایین و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست در اینکه حایل صرمیان

دستها باشد نه و بعضی اشکال کرده اند در گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر و احوط
اجتناب است و اینکه مذکور شد در غیر حال تقیه است و در حال تقیه باکی نیست بلکه گاهست که
واجب است اگر ترک کند در وقت تقیه نماز او هم باطل باشد و شیخ طوسی ره فرموده است که تطبیق
هم حرام است یعنی یکی از کفها را بر دیگری بگذارد و در زانوهای خود بگذارد و دعوی اجماع بر آن
کرده است **باب سیم** در نیت و تکبیرة الاحرام است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان
نیت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت و حاصل کلام در اینجا اینست که آنچه ممیز فعل است از
ما عدا باید قصد کند و همین که نماز معین شد در نظر او قصد کند که از برای خدا میکنم پس
هرگاه مکلف در اول ظهر مشغول ذمه بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر ندارد بغیر نماز
ظهر پس معین است در نظر او که نماز ظهر میکند همین کافیست پس همین که میداند که نماز ظهر
را میخواهد بکند برای خدا و این قصد را دارد بگوید الله اکبر و اگر گاهی نماز قضا میکند
و محتاج است باینکه تعیین کند که اینکه حالا میخواهم بکنم نماز ادا است یا قضا پس باید قصد ادا
بودن را بکند و همچنین هر چه باعث تعیین فعل و امتیاز او از غیر است از وجوب و ندب
و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر آن باید در نظر داشته باشد و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید
و معنی قصد تقرب و بسیاری از احکام نیت گذشت و واجب است مقارنه نیت خلاف نماز
از برای او پیش از تکبیر عارض نشود و با همان قصدی که دارد تکبیر بگوید و واجب است استمرار حکمی
تا آخر نماز باینمعنی که قصدی که مخالف نماز باشد نکند پس هرگاه اگر در بین نماز قصد کند
خروج را یعنی بگوید از نماز دست برداشتم اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد و ظاهر
آنست که نماز او باطل میشود و اما اگر گوید که مثلا دیگر دست از نماز برمیدارم یا در رکعت
دویم از نماز دست برمیدارم پس در آن اشکال است و احوط بلکه اظهر بطلان است و اما اگر
خروج از نماز را معلق کند بچیزی پس اگر چیزی است که جزما میشود و یقین بوقوع آن دارد

نماز هست پس این مثل صورت سابقه است و اگر معلق کند بچیزی که ممکن است که واقع نشود
پس در آن اشکال است و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما آنچه شارع مقدس تجویز کرده
قطع نماز را در آن بر تعلیق آن ضرر ندارد مثل اینکه بگوید اگر طفل بکنار چاه برود که
نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم و امثال آن پس آن ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل
منافی نماز بکند مثل قصد چیز خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند آنچه از مشهور نقل
شده است اینست که تا نکرده است نماز باطل نمیشود و اظهر آنست که اگر غافل است از اینکه
آن منافی نماز است پس آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در رسد بان نوع باطل
شود سیم بطلان نماز بقصد خروج در آن ثانی چنانکه اظهر است بلکه در اینجا نیز اظهر بطلان است
بود و اما اگر قصد کند بجزئی از نماز غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر گوید و قصد خبر کردن غیر
را بان ضم کند یا رکوع کند و قصد برداشتن چیزی را هم با وضم کند یا ریا را بآنها ضم کند
پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند و اعاده آن جزء را فایده میدانند و وجه این در رکن
ظاهر تر است بجهة آنکه اعاده باعث تعدد رکن میشود و اما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر
رکوع و امثال آن پس اظهر نیز بطلان است هر چند اعاده آن بکند خصوصا در وقتی که
ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت بصورت اعاده در وقتی است که بان کردن او فعل کثیر
بعمل نیامده باشد و در وقتی است که بگوئیم قرائت زیادتی یا ذکر زیادتی در نماز ضرر ندارد
خصوصا چنین قرائت و ذکری که بقصد قربت نباشد یا خالص از برای خدا نباشد و ادله که
دلالت دارد بجواز مطلق ذکر و قرائت در نماز متبادر از آنها قرائت و ذکری است که بقصد
قربت باشد یا با اینکه با قصد جزئی مثل ریا نباشد و اما هرگاه ذکر جدائی بگوید بقصد اعلام
غیر مثل سبحان الله و الله اکبر یا آیه قرآنی بخواند بجهة اعلام پس ظاهر آنست که ضرر ندارد
و اما حکم ضمیمه در اذکار و افعال مستحبه نماز پس بهتر آنست که آنها را هم با قصد

دیگر ضم کند و شاید که امور دانها آسان تر باشد **مطلب دوم** جائز نیست عدول
کردن از نمازی بنماز دیگر یعنی گردانیدن نیت نمازی بنماز دیگر مگر در چند موضع
**اول** عدول کردن از نمازی بعد بنماز پیش مثل نماز عصر میکند بخاطرش آید که نماز ظهر را
نکرده است عدول میکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از اتمام
نماز عصر را میکند و همچنین عشا و مغرب خواه نماز ظهر و ادا باشند یا هر دو قضا
یا اولی قضا باشد و دومی ادا مثل اینکه در نماز مغرب بخاطرش بیاید که نماز عصر را
نکرده است چنین قرار دهد که این نماز عصر باشد و از اینجا در رکعت تمام کند و بعد
از آن مغرب را بکند و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد
یا صبح را فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد و اما عکس این یعنی در ترک نماز
قضائی باشد و خواهد که عدول کند بنماز ادائی که باید در آن وقت بکند پس در آن
اشکال است و اقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز حاضره تنگ نباشد عدول
نکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا بکند و هرگاه وقت حاضره تنگ
باشد پس آن قضا را بر هم زند و حاضره را بجا آورد و اگر واند که میتواند ادا در وقت بیاید
هر چند یک رکعت آن باشد و اگر وقت وفا نمیکند حتی یک رکعت هم در آن صورت
در جواز عدول تردد و اشکال است و اظهر عدم عدول است و بعد از اتمام قضاء نماز
حاضره را قضا بکند **دوم** عدول از ماموم بودن بامام بودن در وقتی که امام بهم
باطل شود یا بعد با ورود هد یکی از ماموین را پیش میدارند که با و اقتدا کنند و نماز را
تمام کنند **سیم** عدول از ماموم بودن بتنها نماز کردن و این در صورت حصول عذر
مثل اینکه بول شدید یا شغل ضروری که تخلف از آن ضرر حاصل شود یا دردی
او را عارض شود بی اشکال است و در صورت عدم عذر نیز مشهور جواز است

اینکه در

وعلامه دعوی اجماع بر آن کرده اند ولیکن احوط آن است که بی عذر منفرد نشود **چهارم**
عدول از تنهائی بمأموم شدن و شیخ طوسی دعوی اجماع بر جواز آن کرده و آن مشکل است
**پنجم** عدول از اقتدای بامامی باقتدا بامامی دیگر و آن جائز نیست که بغیر آن صورتی
که مذکور شد که حادثه با امام روداده باشد در صورت دیگر عدول نکند **ششم**
عدول از فریضه بنافله از برای کسی که بترسد که جماعت از او فوت شود نماز فریضه
میکرده اند بنیت سنت و بدو رکعت نافله تمام میکند و این در وقتی است که نماز نافله سه
رکعتی نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر در حال رکوع باشد نمیتواند
این کار را بکند و اگر در بین قرائت باشد شاید تواند که همانجا بنشیند و سلام بگوید
و ملحق شود بجماعت و همچنین کسی که در روز جمعه فراموش کند قرائت سوره جمعه
را و سوره دیگر را شروع کند او هم نیت را بنافله میکرده اند و دو رکعتی تمام میکند و نماز ظهر
یا جمعه را از سر میگیرد **هفتم** عدول از قصر بتمام است هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند
و اما از اتمام بقصر پس مشهور نیز جواز آن است و آن در وقتی است که در دو رکعت اول باشد
و هنوز نماز تمامی نکرده باشد در محل اقامه و حدیث صحیح در این باب دیده ام و بعضی مواضع دیگر
را هم استثنا کرده اند که دلیل آنها واضح نیست و بدانکه موضع عدول اثنای نماز است
و بعضی بعد از فراغ هم جائز دانسته اند در جائی که ممکن باشد و حدیثی در آن دیده ام بخصوص
نماز ظهر و عصر که حدیث صحیح وارد شده است که جائز است عدول بعد فراغ از عصر بظهر و
عمل بآن خوب است **مطلب سیم** تکبیر احرام است واجب است و رکن نماز است و ترک آن عمدا یا
سهوا نماز را باطل میشود و همچنین زیاده کردن آن پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است
و هرگاه مرتبه سیم بگوید صحیح است و بعضی گفته اند که تکبیر دویم مبطل نماز است اما باطل
نیت پس قصد دویم صحیح خواهد بود و این ضعیف است خصوصا هرگاه عمدا بگوید

و واجب

و واجب است که تکبیر را بلفظ معهود بگوید الله اکبر و مثل الله الاکبر و الله الجلیل و غیر آن صحیح نیست
و همزه الله و اکبر هر دو را قطع کند از ما قبل و وصل نکند و فتحه همزه را اشباع نکند
و همچنین فتحه با را و را را تشدید ندهد و هرگاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا بیاموزد
و اگر عاجز باشد ترجمه آن را بهر لغتی که تواند بگوید و لال بهر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ
نتواند زبان خود را حرکت بدهد و اشاره کند و سنت است که دستهای خود را با تکبیر
بالا ببرد و بعضی واجب دانسته اند و احوط آن است که ترک نکند و در امام جماعت
تاکید بیشتر است و این استحباب بمطلق دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که باشد اما
بهتر آنست که دست را با ابتدای تکبیر بردارد و وقتی که دست بردارد برابر نرمه گوش
رسید تکبیر تمام شده باشد و از بعضی اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتوان
بعمل آورد و سنت است که شکم دستها را رو بقبله کند و آنها را پهن کند و انگشتها را
بهم بچسباند و جمعی از علما گفته که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و
باقی را بهم بچسباند و این بهتر است و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد
و مأموم آهسته بگوید و منفرد مختار است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند
و سنت است شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام نیز آنها را آهسته
میگوید و مصلی اختیار دارد در اینکه هر یک از هفت تکبیر را خواهد تکبیر احرام
قرار بدهد و در افضلیت خلاف کرده اند جمعی گفته اند که افضل آنست که اولی تکبیر
احرام قرار بدهد و جمعی گفته اند آخری را تکبیر احرام قرار بدهد و از مصباح شیخ طوسی نقل
شده است که آخری متعین است از برای تکبیر احرام و اظهر در نظر حقیر افضلیت تکبیر
آخری است چنانکه از عبارت فقه الرضا معلوم میشود و احادیثی که دلالت دارد
بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است بجهت آنکه این در صورتی است که

باینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم تکبیر احرام خواهد بود و سنت است
که بعد تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت وحدک لا
شریک لک رب انی عملت سوء او ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفر لی ذنبی انه
لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر بگوید پس بگوید لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک
منک وبک ولک والیک لا ملجا ولا منجا ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک سبحانک و
حنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر دیگر بگوید
پس دعای توجه را بخواند بعد از ان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و شروع
بقرائت کند و بعضی علما گفته اند روایتی وارد شده که بعد تکبیر ششم بگوید رب
اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی ولوالدی
وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و در روایتی هست که پیش از تکبیر احرام بگوید یا
محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء
فبحق محمد وال محمد صل علی محمد وال محمد وتجاوز اللهم عن قبیح ما تعلم منی و بنابر
انچه ما اختیار کردیم بهتر آنست که این دعا را متصل بتکبیر هفتم بخوانند پس میتوان
که بعد از تکبیر ششم رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند و این را بعد از ان بخواند
وبعد از ان تکبیر احرام را بگوید و بدانکه بعضی علما این شش تکبیر را در همه نمازها سنت
دانسته اند و بعضی مخصوص فرائض دانسته اند و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند
اول هر نماز واجبی و اول رکعتی از نماز شب و در مفرده وتر و در اول رکعت نافله
ظهر و در اول رکعت نافله مغرب و در اول رکعت از دو رکعتی از نماز احرام و وتیره
وقول اول اظهر است و تاکید در هفت موضع بیشتر است و این سه نافله هم تاکیدش

از نماز

از سایر نوافل بیشتر است

## باب چهارم در قرائت و در ان چند مطلب است

### مطلب اول

واجبست خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای واجبی و شرط صحت نماز
سنتی است از برای کسی که تنها نماز میکند و برای پیشنماز در هر دو رکعتی نماز
و در دو رکعتی و در دو رکعت اول هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل میشود نماز
بترک ان عمدا اما اگر فراموش کند پس اگر در وقتی که برکوع رفت بخاطرش امد پس نماز
صحیح است و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش امد باید قرائت را بجا بیاورد و اگر
چیزی دیگر بعمل امده باشد مثل سوره و قنوت و غیر ان بعد از ان دو مرتبه بگوید و در صورتی
که عمدا ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نماز او باطل است هرچند برگردد و
فاتحه را بخواند و در صورتی که سهوا ترک کند فاتحه را و داخل سوره شود و بخاطرش اید و
برگردد واجب نیست که همان سوره را بعد از ان از سر گیرد بلکه سوره دیگر هم میتواند
خواند و اگر همان را بخواند شاید احوط باشد و اگر وقتی که داخل در سوره شد شک کند
که ایا حمد را خوانده ام یا نه پس جمعی بر انند که برمیگردد و حمد را میخواند و اقوی در نظر حقیر
اینست که برنمیگردد چنانکه جمعی دیگر از علما اختیار ان کرده اند بلکه در نظر حقیر
دور نمی نماید که اگر کسی در بعضی ایات شک کند بعد از انکه داخل ایه دیگر شده باشد
که ان نیز برنمیگردد بجهت انکه احادیث صحیح دلالت دارد بر اینکه هرگاه فارغ شدی از
چیزی و داخل شدی در چیزی دیگر پس شک تو چیزی نیست و بعضی علما چنین گفته
اند که مراد از چیزی فعل تمامیست از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزاء و ابعاض
انها و دلیل صحیح بر این نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را بافعال واجبه گفته
اند که هرگاه کسی شک کند در حال قنوت شک در قرائت کند باید برگردد و این نیز دلیل
واضحی ندارد خلاصه هرچند بمقتضای قواعد و عمومات اینست که هرگاه کسی در چیزی

شك كند باید از انجا بیا ورد تا یقین بان حاصل شود ولیکن این احادیث صحیحه دلالت
بر عدم اعتنای بان میکنند در وقتی که داخل در چیزی دیگر میشود والله العالم باحکامه

**مطلب سیم**

بدانکه در نماز ایات واجبست خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه اگر ده سوره
بخواند و هر گاه دو سوره را تبعیض کند در ده رکوع باین نحو که یك سوره را پاره پاره کند
و هر پاره را برای هر رکوعی بخواند بازدو مرتبه واجبست که حمد بخواند مثلا در رکعت
اول حمد میخواند و بعد از ان میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و بر کوع
میرود و بعد از ان که راست شد میگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و بر کوع میرود و راست
میشود تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و قنوت بخواند و بر کوع میرود
و باز راست میشود سلام هی حتی مطلع الفجر و باز بر کوع میرود و بسجود میرود و بعد از
اکمال سجدها برمیخیزد و بصد با حمد میخواند و ابتداء در سوره دیگر میکند یا همین سوره میکند
و بهمین نحو تمام میکند و در تبعیض یك ایه و بیشتر میتواند اکتفا کند و جائز است
تبعیض در همه رکوعها و جائز است تمام کردن سوره در همه رکوعها و جائز است که در
یك رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت دیگر تبعیض کند سوره که پنج ایه باشد
و جائز است که تلفیق کند در هر رکعتی یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعضی
دیگر پاره از سوره و احوط ان است که در صورت تبعیض حمد را نخواند تا سوره تمام نشود
و احوط انست که سوره را که در رکعت اول [illegible] خواند از ان در همان رکعت تمام کند
خواه سوره غیر او را خواند باشد یا نه این باشد و همچنین احوط [illegible]
را تمام بکند سوره دیگر نخواند بلکه [illegible] را که بعضی از ان خواند است [illegible]
تمام کند نهایت احتیاط ان است که در هر رکعتی حمد و پنج [illegible] تمام بخواند یا [illegible]
یك سوره پاره پاره والله العالم **مطلب** [illegible] خلاف نیست در میان علما در اینکه مصلی

مخیّراست در رکعت اخر سه رکعتی و دو رکعت اخر چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بکند و تحقیقات
در دو چیز خلاف کرده اند اول اینکه ذکر چه چیز است و چه قدر است و دویم در اینکه
کدام افضل است و در هر یك از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و اظهر در نظر حقیر انست
که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و امثال ان و احوط انست که باین
عبارت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از این احوط انست که
این عبارت را سه مرتبه بگوید خصوصا در وقتی که امام باشد و مظنه داشته باشد
که در ماموم مسبوق باشد و بعضی توهم کرده اند که استغفار هم واجبست و ان
ضعیف است گفتن ان بهتر است و اما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد بر در
ان نیز اقوال مختلفه هست و اظهر در نظر حقیر انست که تسبیح افضلست خواه امام باشد
و خواه منفرد و خواه ماموم و چون دانستی که افضل و احوط تکرار ان عبارتست سه مرتبه
پس بدانکه بعضی گفته اند که اینا اول افضل است و افضل از ان نه مرتبه است و بالا
تر از ان هفت مرتبه است و باکی نیست و بدانکه در جواز عدول از حمد به تسبیح یا بالعکس بعد از
که شروع کند در یکی از اینها و خواهد دست بردارد و ان دیگر را بخواند اشکال است و احوط
ترك آنست و همچنین اگر میخواست که یکی از اینها را بخواند فراموش کرد و دیگر را خواند
در اثناء ان یا بعد از اتمام بخاطرش امد در ان نیز اشکال است و در نیت که اقوی
آنست که رجوع کند بانچه میخواست که اول بخواند یا اینکه همین را که سهوا خوانده
[illegible] اند و احوط انست که قصد وجوب نکند و این را بقصد قربت بکند و
هر گاه کسی در دو رکعت اول قرائت را فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت
اخر حمد بخواند بلکه مخیر است میان قرائت و تسبیح و [illegible] کند در عدم تسبیح بنا بر اقل
بلکه بعضی خلاف کرده اند در وجوب اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی انست که

اخفات بکند **مطلب چهارم** واجبست خواندن یک سوره تمام بعد فاتحة الکتاب در دو رکعت
اول نماز واجبی در حال اختیار و قول با ستحباب ان ضعیفست و همچنین قول بجواز تبعیض یعنی
بعضی سوره را خواندن نیز ضعیفست و احادیثی که در ان وارد شده است محمول است بر تقیه
یا اضطرار و همچنین جایز نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجبی بعد
حمد و در نماز سنتی باکی نیست هر قدر که بخواند و اظهر انست که دو سوره و بیشتر خواندن
در نماز واجبی مبطل نماز هم هست و بعضی علما تصریح کرده اند با ینکه زیاده بر یک سوره خواندن
هر چند دویمی را تمام نکند همین حکم دارد بلکه یک سوره را دو بار خواندن یا بعضی از انرا
دو بار خواندن هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت بر ان دارد و احوط بلکه اقوی انست
که ملاحظه این معنی را هم بکند و مراد از قران و زیاده کردن بر یک سوره آنست که بقصد
قرائت سوره بعد حمد باشد اما تکرار ایه در بین قرائت بجهة تذکر معنی و حضور قلب پس آن
ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بجواز ان دارد و همچنین قرائت در حال قنوت و غیر ان
هم ضرر ندارد و هر چند سوره تمامی باشد بلکه دور نیست که هر گاه بعد قرائت سوره
یک سوره یا بعضی از سوره دیگر بخواند اما نه بقصد قرائت سوره که بعد از حمد فرموده اند
بلکه بجهت انکه قرائت قرانست و خوبست باطل نباشد اما احوط ترک انست و بعضی از
علما تصریح کرده اند که خلافی نیست در اینکه جایز است خواندن بعضی ایهای قران
و در [illegible] بقصد اعلام کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود یا بکوید ادخلوها
بسلام امنین و احوط انست که سوره تمام دیگر در نماز واجبی نخواند هر چند در قنوت خواندن
باشد [illegible] نیست که در نماز سوره طولانی بخواند که بخواندن ان وقت فوت شود
هر چند بداند که یک رکعت تمام را در وقت در می یابد و با وجود علم باین بعضی علما هم
انست که بمجرد شروع در ان نماز باطل میشود چنانکه بعضی علما تصریح بان کرده اند

قنوت م



سوره

بلی اگر کمان داشت که وقت وسیع است و بعد از شروع معلوم شود که وقت تنگ است از ان
سوره دست بردارد هر چند از نصف گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و باید که سوره
والضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود و همچنین لایلاف و الم تر کیف هر گاه نماز واجبی
بخواند باید هر دو را با هم بخواند و بیکی اکتفا نکند و بسم الله الرحمن الرحیم را از برای هر دو
سوره بگوید و بعضی قایل شده اند که بسم الله سوره دویم ساقط میشود و ان ضعیف است
**مطلب پنجم** جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب در ان هست در نمازهای واجبی
و نماز باطل میشود بخواندن خواه اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعضی علما تصریح کرده
اند که بشروع کردن در ان نماز باطل میشود هر چند هنوز سجده را نخوانده باشد و این بعید
نیست و اگر سهوا بخواند پس اگر قبل از خواندن ایه سجده بخاطرش اید عدول کند بسوره
دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر سهوا تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند
برای سجده اشاره بکند و بعد نماز قضای سجده را بکند و بعضی گفته اند که مختار است
در میان این دو تا و بعضی گفته اند که نماز را تمام کند و قضای ان سجده را بعد نماز
بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد و احوط آنست که سجده بکند و نماز را تمام کند
و نماز را اعاده بکند و اگر سهوا تا ایه سجده بخواند و بخاطرش اید هنوز سوره تمام
نشده باشد پس ان نیز احتیاط مذکور را بکند و دور نیست که او در این صورت
بعد از سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از اتمام اعاده نماز را بکند و اما در
نمازهای سنتی پس باکی نیست که بخواند اینها را و در وقتی که ایه سجده را خواند سجده
کند پس اگر سجده در اخر سوره است برخیزد و حمد را بخواند و برکوع رود و بعضی گفته اند که
سوره دیگر یا ایه دیگر بعد بخواند و برکوع رود و اگر تتمه از سوره مانده است برخیزد
وانرا تمام کند و برکوع رود و هر گاه فراموش کند سجده را هر وقت که بخاطرش اید انرا

بجا بیاورد **تتمه** بدانکه سجده هایی که در قرانست پانزده تا است چهار تای ان واجبست
و باقی سنت اما واجب پس ان در چهار سوره است در الم تنزیل وهم لا یستکبرون و در
حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون و در اخر سوره والنجم و اقرأ باسم ربک و اما سنتها
پس ان در اخر اعراف است و در رعد وظلالهم بالغدو والاصال و در نحل و یفعلون ما
یؤمرون و در بنی اسرائیل یزیدهم خشوعا و در سوره مریم خروا سجدا وبکیا و در حج
ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان و
زادهم نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص وخر راکعا واناب و در اذا السماء
انشقت و اذا قرئ علیهم القران لا یسجدون و در دو وقت تلفظ بکلمه سجده سجده نکند
بلکه وقتی که ایه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بمواضع ان کردیم و سجده واجبست بر
کسی که خود بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند و بشنود و اما اگر بگوش او بخورد
بدون اینکه گوش داده باشد پس دران خلاف است و اظهر عدم وجوبست و در غیر
عزائم مطلقا مستحب است و اظهر انست که طهارت شرط ان نیست بلکه انسان بی وضو بلکه
جنب و حایض هم سجده میکنند و احوط آنست که حایض گوش ندهد باید سجده و اگر بشنود
سجده را بکند و بعد غسل قضا هم بکند و اما ستر عورت و پاکی بدن و جامه و استقبال
قبله پس مشهور عدم لزوم انها است و اظهر نیست لیکن از بعضی احادیث بوی می اید که استقبال
قبله واجبست در وقتی که نشسته باشد و احوط آنست که ترک ان نکند و اما موضع غیر
پیشانی از اعضای سبعه بر زمین و سجده کردن بر چیزی که صحیح باشد سجود در آن
پس دران اشکال و خلاف است و هر چند دلیل بر لزوم انها قائم نشده است اما
احوط مراعات انها است و بهر تقدیر با وجود امکان پیشانی بر زمین گذاشتن را ترک
نمیتوان کرد مگر در حالتی که سوار باشد و نتواند سر را بجایی گذاشتن را وقت اشاره

نکند

مکرر کند و تکبیر احرام ندارد و تشهد و سلام هم ندارد و در دو وقت واستثنا شدن از سجده
هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و مشهور
انست که ذکر سجود هم سنت است و واجب نیست و احوط اینست که ترک نکند و ذکر سجود بنا بر
هم در ان میتوان کرد و مستحب است که در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا
مستنکفا ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل ضعیف خائف مستجیر و احوط آنست که نیت
سجده را در دو وقت سر فرود آوردن بکند و بعضی در وقت سر بر داشتن گفته اند و
وجوب سجده فوریست بعد تمام شدن ایه فورا بکند و اگر نکند گناه کرده است و باید
بعد بجای اورد هر وقت که باشد نیت قضا و ادا در کار نیست هم سجده های سنتی و هر
خواندن و شنیدن سجده علیحده واجبست خواه از پیش سجده کرده باشد
وخواه نکرده باشد **مطلب ششم** واجبست گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و سوره
و ان جزئیست هر سوره که در قران هست بغیر سوره برائة که در اول ان بسم الله
نیست و واجبست خواندن حمد و سوره بر طرزی که وارد شده بلفظ عربی و باید که اخلال
بان نکند هر چند بیک حرف باشد حتی تشدید و بعضی مد متصل را هم ملحق بان
کرده اند و ان خالی از اشکال نیست و همچنین اعراب از ضمه و فتحه و کسره و سکون
وغیر انها هم را مراعات کند و اقوی انست که تغییر اعراب مقتضی بطلانست هر چند
باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد و جایز است خواندن
قران بطریقی از هفت قرائت مشهوره که جمعی از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر انها
کرده اند و علامه حلی ره فرموده است که بهترین قرائتها در نزد من قرائت عاصم است
از طریق ابی بکر ابن عیاش و طریق ابی عمرو ابن العلا و بهر تقدیر همین قرائتی که در قرانها

متداولست که بسیاهی نوشته شده است شبهه در جواز آن نیست بلکه عوام را معطلی نباشد و
وقف لازم و موسیه متصل و امثال اینها این ظاهر نیست که مراد قراء هم از این لزوم وجوب شرعی
نیست چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد ایشان هم تاکیدات است ترک
آنها مخل نماز نخواهد هرچند احتیاط در مراعات آنست و اما ادای حروف از مخارج بحیثیتی
که از یکدیگر ممتاز شوند بطریق لسان عرب است بی شبهه در جواز آن نیست بلکه سایر
آنچه موافق طریقه لغت عربست باید بجا آورد مثل آنکه وقف بحرکت و وصل بسکون
نکند اما مراعات صفات آنها مثل استعلا و اطباق و جهر و همس بیان واجب نیست
و واجبست که بترتیبی که وارد شده بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله ندهد
و چیزی دیگر در میان نیاورد بحیثیتی که در عرف عادت از آن نگویند که قرائت میخواند
یا حمد و سوره میخواند و هرگاه عمدا چنین کند اظهر بطلان است و هرگاه سهوا بکند
تدارک آن بکند و از آنجایی که مخل در میان آورده بنحو صحیح اعاده کند و اگر سکوت
طویلی که مخل نماز است در بین آن بعمل آورد قرائت و نماز هر دو باطل است و کسی که
حمد را نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد و تواند که
اقتدا کند بدیگری یا از روی قرآن بخواند اختیار دارد
باشد در جواز خواندن از روی قرآن اشکال است ترک آن احوط بلکه اقوی است و هرگاه کسی عذری نداشته
و هرگاه از اینها هم عاجز باشد پس اگر حمد تنها را تواند بخواند بهمان اکتفا کند
و سوره عوض نمیخواهد و اگر بعض حمد را داند پس اگر بقدر یک آیه هست واجبست
که آن را بخواند و در اقل از آیه اقوال چند هست و اظهر آنست که هرگاه بقدری که او را
قرآن نگویند در عرف آن را نخواند و در عوض آنچه نمیداند خلافست که چه چیز بخواند
و شاید از قرآن هرگاه چیزی [illegible] داند آنها آنکه میداند تکرار بکند تا بقدر حمد بشود

طهر

طهر خواهد و اگر از حمد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میداند بخواند و اگر نداند ذکر بکند
[illegible] و اگر از اینها هم نتواند ترجمه حمد را بگوید
بتکبیر و تسبیح و صلوة و تهلیل
است که باید ذکر بقدر حمد باشد و کسی که گنگ باشد بهر نحو که ممکن است بجا
آورد مشهور آن است که زبان خود را حرکت بدهد و دل خود را به بند بقرائت
و بعضی اشاره بانگشت را هم زیاد کرده اند و واجب نیست برا و اقتدا کردن و سنت
است ترتیل قرائت یعنی تانی و آرام خواندن بنحوی که در هم نکند و بسیار هم از یکدیگر
منفرق نکند و وقفها را چنانکه نقل شده است بعمل آورد مگر در جایی که از ائمه
خلاف آن رسیده باشد مثل وقف در ما لا یعلم تاویله الا الله و محتمل است که قراء
اعتبار کرده اند بعمل آورد خصوصا آنها که تاکید در آن کرده اند مثل وقف لازم و
مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و سنت است که هرگاه بگذرد بآیه که در آن ذکر
بهشت باشد از خدا بهشت را سؤال کند و هرگاه ذکر آتش باشد پناه بخدا ببرد از آن و
سنت است که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و همچنین بعد از سوره و مکروهست قل هو الله
احد را بیک نفس خواندن **فائده** حرام است گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل است و احوط
آنست که هیچ جای نماز آن را نگوید **مطلب هفتم** جایز است عدول از سوره بسوره دیگر
خواه در اول آن اراده آن سوره را داشته بوده است و فراموش کرده و سوره دیگر
شروع کرده یا آنکه اراده نداشته و بعد از شروع رای او بگردد و خواهد سوره
دیگر بخواند بغیر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که بمجرد شروع در آنها هرچند
بسم الله تنها را بقصد آنها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد و در نماز جمعه و نماز
ظهر روز جمعه که مشهور و اقوی در آنها این است که میتواند عدول کند از این دو سوره
بسوره جمعه و منافقین و اینها در صورتی که اراده جمعه و منافقین داشته بوده است

[illegible]
اختیار زند و سوره کرده باشد [illegible]
[illegible] اشکال کرده اند بجهة عدم وضوح
رجحانی که جائز است عدول ازان [illegible] احوط ترک [illegible]
که از نصف سوره نگذشته باشد و بعضی گفته اند تا نصف نرسیده است و چون
تعیین نصف غایت صعوبت دارد و غالب اینست که مکلّف نمیتواند که تحدید آن کند پس
غالباً معیار امر عدم بلوغ بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره
را کرده باشد پس میتواند بر گردد هر چند نصف را خوانده باشد امّا همین که از نصف
گذشت هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هر گاه کسی در بین
سوره غلط کند و فراموش کند یا آنکه براو دشوار باشد تمام کردن سوره یا [illegible]
که وقت فوت شود در این صورتها عدول میکند بسوره دیگر و ظاهر آنست که عدول کند
بقل هو الله احد و عدول در اینجا که فراموش یا غلط کرده واجب است امّا در صورتها
که پیشتر ذکر کردیم رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نزد حقیر آنست که
تعیین سوره مخصوصه در نماز واجب نیست بلکه همین که حمد و سوره خواند کافیست هر
چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره هیچ نکرده باشد یا قصد سوره مطلق
کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشته باشد و سهواً این سوره را هم بدون
قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام هر گاه قصد نخواندن سوره را داشته
و باز سهواً آنرا بخواند و بعضی توهّم کرده اند که این صحیح نیست بجهة آنکه
نیت قربت ندارد و آن فاسد است و بدانکه عادت بخواندن سوره داشتن در
حکم قصد و تعیین است پس اراده آن پنهان تر است و امّا قصد و تعیین بسم الله در
اول سوره پس اظهر در نزد حقیر وجوب تعیین است و متفرع میشود بر این آنکه

هرگاه

هرگاه کسی عدول کند از سوره بسوره دیگر باید بسم الله را اعاده بکند بقصد سوره
دوم و همچنین هر گاه بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سوره معینه و از وقت
متذکر شود و مردّد در تعیین سوره بعد [illegible] این سوره بسم الله را [illegible] بقصد
آن سوره و آن منافات ندارد با آنکه پیش گفتیم که هر گاه کسی بدون قصد سوره معینی
بعد حمد سوره را خوانده باشد باکی نیست بجهة آنکه معلوم است که بسم الله همان سوره را گفته
است که خوانده است و داعی همان سوره داعی بسم الله او هم هست و قصد و نیت و داعی هر یک
جزء است و مثل بسم الله است کلام در اجزاء مشترکه که در اول سورها است مثل الحمد لله رب
و الم **مطلب هشتم** واجب است جهر در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول مغرب
و دو رکعت اول عشا و حدّ جهر آنست که بشنود کسی که نزدیک او باشد و گوش صحیح
داشته باشد و حدّ اخفات آنست که خودش بشنود آنچه میگوید هر گاه گوشش صحیح
باشد و از برای کسی که گوش نمیشنود تقدیر باید که اگر گوشش صحیح بود میشنید و حق
اینست که همین که مذکور شد در تحدید جهر و اخفات کافی نیست بلکه در عرف هم صادق
باید بر او جهر و آن باین حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود هر چند ضعیف باشد
پس گاه هست که کسی جوهر صدا را ظاهر نمیکند و کسی که از دور باشد میشنود بسبب آنکه
لثغت میگوید و گاه هست که عکس اینست جوهر صدا را ظاهر میکند و آن شخص نمیشنود
امّا کسی که نزدیک او باشد میشنود و بر زنان واجب نیست که در نمازهای جهری
جهر بکنند خواهند جهر کنند و خواهند اخفات بلکه اظهر اینست که در اخفات هم
بر ایشان اخفات واجب نیست امّا احوط آنست که در اخفاتیه اخفات کنند و علما گفته اند که جهر کردن
در صورتی جایز است که اجنبی صدای ایشانرا نشنود و دلیل آن وضوحی ندارد و همچنانکه
حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشانرا دلیل واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه و تلذذ

و بر فرض تحریم هم بطلان نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر را و اخفات را یا جاهل باشد
بمسئله آن و در موضع جهر اخفات کند یا بعکس نماز او صحیح است و در صورت بیاد آمدن
قبل از رکوع هم تدارک و اعاده نمیخواهد و خلافی ظاهر نیست در میان علما که فرقی ما بین ادا
و قضا نیست در جهر و اخفات و اما سایر اذکار نماز غیر حمد و سوره پس از برای امام سنت
جهر بانها مگر در تسبیح تکبیر در نماز میگوید چنانکه گذشت و مکروه هست جهر از برای
مأموم در همه آنها حتی در قنوت هم و منفرد مختار است مگر در چند جا که استحباب آنها گوشزد
شد و بعضی دیگر خواهد آمد **مطلب نهم** سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در
رکعت اول هر نماز و مشهور در آن دو صورت است یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و دیگر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اول نمیگوید هر چند
در رکعت اول فراموش کرده باشد و افضل آنست که اخفات بکند در آن خواه امام و خواه
مأموم و خواه منفرد و سنت است که بسم الله را در نمازهای اخفاتی بلند بگوید
خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه در رکعت اول و خواه در غیر آن و در این مسئله
اقوال چند هست و اقوی و اظهر و اشهر آنست که مذکور شد و مستحب است که در نماز جمعه
جهر کند در قرائت و در ظهر جمعه خلاف است و اظهر و اشهر در آن نیز استحباب جهر است
و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند و بعضی جایز ندانسته و اقوی قول اول است و احوط
قول آخر است و سنت است جهر کردن در نافلههای که در شب کرده میشود و اخفات (بجا آورده میشود)
کردن در نافلههای روز **مطلب دهم** سنت است در نماز خواندن سوره های مفصل
و آن از سوره محمد صلی الله علیه و آله تا آخر قرآن پس سوره های دراز آن در نماز صبح
و آن از اول تا سوره عم یتساءلون و متوسطهای آن در عشا بخواند و آن از
سوره عم است تا سوره والضحی و کوتاههای آن در ظهر و عصر و مغرب بخواند و

ان از

ان از سوره والضحی است تا آخر قرآن و از برای سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة (خواندم)
القدر فضیلت بسیار است و اغلب اوقات بانها مداومت کند و دور نیست که انا انزلناه
در رکعت اول و قل هو الله در دوم بهتر از عکس آن باشد و در حدیث هست که هر کس ترک
کند سوره که در آن ثواب هست و بخواند انا انزلناه را و قل هو الله را در عوض آن حق تعالی
باو میدهد ثواب آنها را و ثواب آن سوره که ترک کرده و روایت شده که هر که بخواند در نماز
صبح دوشنبه و پنجشنبه هل اتی و هل اتیک را خدا نگاه میدارد او را از شر آن دو روز
و سنت است قرائت سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته
اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است و مستحب است خواندن آنها در عصر جمعه نیز و خواندن
جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دوم آن منافقین هم وارد شده
است و در مغرب و عشای آن جمعه و سبح اسم ربک الاعلی که در دوم در هر دو نماز آنها و (سوره جمعه در رکعت اول سبح اسم در دوم)
بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله بخواند و در عشا جمعه و سبح اسم و شاید این
بهتر باشد و در رکعت دوم عشا منافقین هم وارد شده است **باب پنجم** در رکوع
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است رکوع در هر رکعتی یک مرتبه بغیر نماز
آیات که در هر رکعت آن پنج مرتبه واجب است و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک
آن عمدا و سهوا و همچنین هر گاه زیاد کند رکوع را پس اگر فراموش کند رکوع را و بخاطرش
آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن بسجده رود
و اگر سرازیر شده و بخاطرش آید باز باید رکوع را بجا آورد و اقوی و اظهر آنست که
در این صورت باید که راست بایستد و از آنجا برکوع رود و این در صورتی است که
رکوع را از اول فراموش کرده اما اگر بعد از سرازیر شدن بقصد رکوع فراموش کند و
بر زمین فرود آید پس اگر بزمین نزدیک شده بوده است تا بحدی که راکع بآن حد

نزدیک میشود و بعد از آن فراموش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است که منحنیاً راست
شود تا بحدّ رکوع رکوع را بجا آورد و اگر کمتر فرود آمده بوده است پس بهمان قدر بلند
شود و رکوع را بجا آورد و اگر بعد از آنکه صورت راکع از او بعمل آمده بود باین معنی که خم
شده بود بحدی که راکع خم میشود و بدون ذکر و آرام رکوع را فراموش کرد و بزمین فرود
آمد پس در لزوم تدارک ذکر و طمأنینه اشکال است بجهة لزوم زیادتی رکوع و جمعی از علما
گفته‌اند خلافی نیست در اینکه برنمیگردد و احوط آنست که برگردد و نماز را تمام کند
و اعاده کند و اما اگر راست شدن بعد رکوع را فراموش کند پس ظاهر اکثر آنست که
برنمیگردد چنانکه خواهیم گفت و قول بتدارک آن باین نحو که برخیزد و راست بایستد با آرام
و بسجود رود قوی است و احتیاط را ترک نکند و اگر بعد از داخل شدن در سجده بخاطر
آید که رکوع را نکرده است هرچند که یک سجده را کرده باشد و نشسته باشد پس اظهر
آنست که واجبست که برگردد و رکوع را بجا آورد و بعد سجدها را بکند و اما اگر بعد
از دخول در سجدهٔ دویم بخاطرش آید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در آن اشکال است
و اقوی بطلان است و اگر بعد اکمال سجدتین بخاطرش آید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد
پس در آن اشکال است و اقوی بطلان است و اگر بعد اکمال سجدتین بخاطرش آید پس باز هم
و اقوی بطلان است بجهة آنکه اگر برگردد لازم میآید تعدد رکن بجهة آنکه چهار سجده میشود
و اگر برنگردد ترک رکنی کرده است که آن رکوع است و اگر شک کند در رکوع پس اگر در
حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال سرازیر شدن بجهة سجود شک کند که رکوع
کرده است یا نه پس اظهر در نزد حقیر آنست که برنمیگردد و بسجود میرود و اگر شک
کند در رکوع در حال قیام و سرازیر شود از برای رکوع تا برسد بحد رکوع و پیش
از راست شدن بخاطرش آید که رکوع کرده بوده است پس اکثر متأخرین بر آنند که نماز او

باطل

باطل میشود و جمعی از قدما میگویند که از همانجا خود را بسجود بیندازد و نماز او صحیح است و
احتیاط در این است با اعاده و اگر او را میسر نشود احتیاط باین نحو بنا را بر بطلان گذاردن
احوط است **مطلب دویم** واجبست در رکوع خم شدن بقدری که برسد کف دستها
بر زانوها و اکتفا بقدری که سر انگشتان تنها بزانو برسد نکند و در این مقام
علما دعوی اجماع بر این کرده‌اند و فرق میان مرد و زن نگذاشته‌اند نهایت از بعضی احادیث
معتبره ظاهر میشود که از برای زن از این کمتر هم کافیست و احوط آنست که زن هم از این کمتر
خم نشود و واجبست در حال رکوع ذکر کردن جمعی از علما گفته‌اند هر ذکری بکند خوبست
و این قول از قوت خالی نیست و اما مشهور آنست که باید تسبیح باشد و این اقوی است و در کیفیت
و عدد تسبیح خلاف کرده‌اند و اقوی و احوط آنست که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و نهایت احتیاط در اینست که سه مرتبه سبحان ربی
العظیم و بحمده بگوید و لفظ و بحمده هرچند در اکثر نیست اما شکی در فضیلت گفتن آن نیست بلکه
اخبار هم
احوط آنست که ترک نکند و واجبست در رکوع طمأنینه و آرام بمقدار ذکر و بعد از آنکه خم شده
باشد تا بحد رکوع پس قبل از آنکه بحد راکع رسیده باشد جایز نیست که شروع کند و تا ذکر تمام
نشده نمیتواند که راست شود و هرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس اظهر آنست که ذکر
ساقط نمیشود پس اگر تواند اقل واجب بحد رکوع اگر رسید شروع کند بذکر و با وجود حرکت بیاید یعنی
تراز آن نکرد یا با حرکت بطرف راست صحیح ذکر را بگوید اگر این هم ممکن نشود اما تواند که در
اول سرازیر شدن شروع بذکر کند و در انتهای راست شدن تمام کند هم ذکر را ترک
نکند و طمأنینه در رکوع رکن نماز نیست و اگر فراموش کند تا راست شود نماز او صحیح
است و برنمیگردد و همچنین ذکر رکوع و واجبست راست شدن از رکوع و راست ایستادن
بنحوی که صلب او مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بمقداری که در عرف بگویند که آرام گرفت

واین طمأنینه هم رکن نیست واگر فراموش کند دانسته شد نزد تا بسجود رود یا فراموش کند
آرام گرفتن بعد از رکوع تا بسجود رود نماز او صحیح است و ظاهر علما آنست که اگر در سر آیه
شدن بسجود هم خاطرش بیاید برنمیگردد و این حکم در باب طمأنینه خالی از اشکال نیست
بجهت آنکه تعدد رکنی لازم نمی آید خصوصاً با وجود آنکه شیخ طوسی این طمأنینه را هم
رکن دانسته است **مطلب سیم** هرگاه از رکوع عاجز شود اقل واجب را نتواند
که بعمل آورد بقدر مقدور خم شود و هرگاه خلقةً او مثل راکع باشد پس اظهر آنست که
واجبست که قدری از آنکه هست خم تر شود و اگر بالمرة از خم شدن عاجز باشد پس اشاره
کند و بدانکه معتبر در حد رکوع که گفتیم حال کسانی است که مستوی الخلقه باشند پس
هرگاه کسی دست بسیار بلند داشته و قامت کوتاه و باندک خم شدن دستهایش بزانویش
میرسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد بقدری که مستوی الخلقه خم میشود او هم
خم شود **مطلب چهارم** مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالیکه راست ایستاده است
و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را و اول اقوی است و دستهای خود را بالا برداشته
چنانکه گذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللّهم لک رکعت و لک اسلمت
و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری
و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا
مستکبر و لا مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل از آن
پنج مرتبه است و از آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت طول بدهد
تا شصت مرتبه و بیشتر هم روایت وارد شده است مگر اینکه امام باشد که او باید ملاحظه
حال مأمومین را بکند که هست در میان ایشان کسی باشد که طاقت نداشته و ذکر
را شمرده و با آرام بگوید و سنت است که پاها را برابر هم بگذارد که پیش و پس نباشند

ودرمیان

و در میان آنها فاصله بگذارد بقدر یک وجب و دست راست را پیش از دست چپ
بزانو بگذارد و کف دستها را بزانوها جا بدهد و زانوهای خود را بانگشتهای خود
فرو برد و انگشتانرا از هم باز کند و زانوها را بپشت و پشت خود را راست نگاه دارد
که مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر آن بریزد از هیچ طرف نریزد و گردن خود را
بکشد و راست نگاه دارد و سر خود را پائین نیندازد و نظر او در میان پاهای او
باشد و بالهای خود را بگشاید و در آن حال بخاطر خود بگذراند که آمنت بالله و لو
ضربت عنقی یعنی ایمان آوردم بخدا هرچند گردن من زده شود و مستحب است صلوات
بر محمد و آل محمد صلی الله علیهم در رکوع و سجود بدلالت اخبار بسیار پس بعد از آنکه راست
ایستاد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و بلند بگوید
مگر اینکه مأموم باشد و بعضی گفته اند که مأموم در وقتی که امام سمع الله لمن حمده میگوید
اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین لهذا است بسبب ظاهر صحیحه جمیل و خالی از اشکال
نیست و مقتضای سائر اخبار و اطلاق کلام علما این است که فرقی نباشد پس بعد از
آن بلند کند دستها را بتکبیر و بسجود رود و جمعی از علما گفته اند که مستحب است از برای
زن در وقتی که رکوع میکند دستهای خود را بالای زانوهای خود بگذارد برودی رانهای
خود تا آنکه بسیار خم نشود که کفلهای او بالا رود چنانکه مضمون صحیحه زراره است
و در عمل بظاهر آن اشکال است بلکه باید مراعات اینمعنی را بکند که اقل واجب در رکوع
بعمل آید چنانکه گذشت با وجود آنکه جمعی از علما تصریح کرده اند که مرد و زن در همه
احکام مساویند الا در جهر و اخفات **باب هشتم** در سجود است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** واجب است در هر رکعتی دو سجده و دو سجده با هم رکن است
باین معنی که اگر دو سجده را با هم فراموش کند تا داخل رکوع شود نماز او باطل است

و در سجده‌ها بعضی مطلب است از مطلقا

واما سهو کردن یا نیاد کردن یکسجده پس آن مبطل نیست و هرکاه یک سجده یا هر دو سجده را
فراموش کند و پیش از انکه برکوع برود بخاطرش آید برکردد و سجدها را بجا آورد و انچه
از قرائت و ذکر بعد از ان است اعاده کند و بعضی کفته اند و سجده رکن است در دو رکعت
اول و در رکعت سیم مغرب و بعضی ترک یک سجده را هم مبطل دانسته اند واقوی قول اول است
ومشهور میان علما اینست که سجدهٔ سهو واجب است از برای فراموش کردن یکسجده و بعضی
واجب ندانسته اند و اول احوط است در صورتی که قبل از رکوع بخاطر او برد ترک سجده را
هرکاه انچه را فراموش کرده یکسجده باشد یا طمانینه ما بین سجدتین پس طمانینه را نیز
بجا آورد و بعد از ان سجده را نیز بکند و حکم شک در سجود مثل شک در رکوع است تا در محل
خودش است و داخل فعل دیکر نشده است مثل تشهد و قیام از انجا می آورد و اکر از
محل خود تجاوز کرد اعتنا نمیکند **مطلب دویم** واجبست در سجود که اقصد رخ شود که
جای پیشانی او مساوی محل ایستادن او شود چنانکه در عرف و عادت از امساوی کویند
واکر قلیلی بلندتر باشد باکی نیست و مشهور آنست که تا بقدر خشتی هرکاه بلند
تر باکی نیست و تحدید از بمقدار چهار انکشت مضموم کرده اند و خلافی در ان نیست
که هرکاه ازین بلندتر باشد نماز صحیح نیست و چون بلندی جای سجده بدو نوع ممکن است
یکی انکه اصل زمین کجی ندارد واما پستی و بلندی دارد مثل انکه سنک و خشت و امثال ان
در روی زمین مساوی افتاده است و دویم انکه اصل زمین کج است که یک سران با سمان
نزدیکتر است از دیکری اما مطلق چیزی در سطح ان نیفتاده است از امور مذکوره
مثل دامن کوه واحوط ان است که در انجا نیز هرکاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندی
ان نسبت بجای پا از یک خشت بیشتر نباشد و افضل ان است که از هر جهت مساوی باشد
واقوی انست که پستی محل سجده هم از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد واحوط آنست

بلند کردن

که در زمین سرازیر هم این معنی را ملاحظه بکنند که محل جبهه زیاده از یک خشت پست نباشد
وظاهر آنست که در این صورت هرکاه خشتی یا بیشتر بجای پیشانی بکذارند تا مساوی
محل پا شود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده اند در سائر مساجد یعنی دستها و
زانوها که هم زیاده از یک خشت از جای پا بلند نباشد و این احوط است و اما ما
بین محل سجدها هرکاه بلندی باشد پس ان باکی نیست هرچند از مقدار خشت هم
بیشتر باشد و هرکاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پس اخبار در ان
اختلافی دارد و در کلام علما هم اختلاف هست بعضی کفته اند هرکاه زیاده از یک خشت
بلند است سر را بردارد و بجای دیکر بکذارد و اکر کمتر است سر خود را بکشاند تا بر
بر سجده کاه صحیح قرار دهد و بعضی بنحوه دیکر کفته اند واحوط در نزد حقیر این است
که هرکاه ممکن شود سر را بکشاند تا پیشانی را بر سجده کاه صحیح قرار دهد خواه بلند
تر از مقدار خشت باشد یا نه و همچنین هرکاه پیشانی او بر چیزی فرود که سجده بر او صحیح
نباشد مثل فرش پشمین یا پوست یا امثال ان و هرکاه کسی بر پیشانی او دملی یا جراحتی
باشد کودالی بر زمین بکند بمقداری که دمل یا جراحت از انجای صحیح پیشانی بر زمین
قرار کیرد و هرکاه ازین متعذر باشد بر یکی از دو شقیقه خود سجده کند و بهتر آنست
که طرف راست را مقدم دارد و اکر نتواند بر چانه سجده کند و هرکاه این هم ممکن نباشد
بر رخ خود سجده کند و بهتر آنست که اکر ریش انبوه دارد موها را از هم بکشاید
که پوست زنخ بزمین برسد **مطلب سیم** هرکاه کسی از سر کذاشتن بر زمین عاجز
باشد بسبب ناخوشی یا ازاری پس جای سجود را بلند کند یعنی از خشت یا سنک یا مثل
ان پشتی و متکا بلند کند که تا انکه بتواند سر بران بکذارد و سجده کند و با عجز از این
بسر اشاره کند و با عجز از ان بچشمها اشاره کند و بهتر آنست که در حال ایماء

چیزی که توان بران سجده کرد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و اولی
است و احوط آنست که این بدلهای سجده کامله دار در احکام با اصل سجده یکی داند یعنی در
رکن بودن و در شک و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیت در کار نیست بلکه ظاهر آنست
که اینها خود سجده اند **مطلب چهارم** واجبست سجده کردن بر هفت عضو پیشانی و دستها
هر دو زانوها و هر دو زانوها و هر دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی پس اشهر و اظهر
آنست که همین مسمی رسیدن پیشانی بر زمین یا آنچه بران توان سجده کردن مثل مسواک
و دسته بادزن و امثال اینها بعمل آید کافیست و بعضی گفته اند که واجبست که تمام
پیشانی بر زمین بیاید و آن ضعیف است اما افضل است که بر تمام پیشانی سجده کند
و بعضی گفته اند که بمقدار درهم پیشانی بر زمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست و معنی
پیشانی در رسیم گذشت و در نیست که سفیدی میانه دو ابرو داخل پیشانی باشد
و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آنست که در آن هم مسمی
کافیست و بعضی در آن اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها را بر
زمین بگذارد و همین قدر کافیست که ملوث شدن کودی کف دست و امثال آن در
عمل آوردن احتیاط در کار نیست و پشت دستها را بر زمین گذاشتن صورتی ندارد
و اما زانوها پس مجرد مسمی بعمل آمدن کافیست بی اشکال و اما انگشتان پاها پس
در آن نیز مسمی کافیست و بهتر آنست که بر بند اول انگشت سجده کند و بهتر از آن آنست
که بنکم سر انگشت سجده کند و باید که اعضا را بر زمین بعنوان اعتماد و تکیه بگذارد
پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهالی پر پنبه نماز میکند واجبست که قوت بکند تا عضو
قرار گیرد و بعد از قرار اول سجده حساب کند **مطلب پنجم** جایز نیست گذاردن
پیشانی در حال سجود بجهة سجده بر غیر زمین یا آنچه از آن روئیده شود مگر چیزی

مباحث

یا پوشیدنی باشد و بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس و زرنیخ و قیر و کوگرد و عقیق
و فیروزه و امثال اینها و هم چنین هر چیزی که استحاله شده باشد از زمین مثل شیشه و
آهک پخته و در گچ اشکال هست و ظاهر آنست که قبل از پختن جایز باشد سجده بران مثل
سنگ آهک و بعضی احادیث صحیحه اشعار بر این دارد که بعد از پختن گچ هم جایز باشد و آن دور
نیست و احوط اجتناب است و اما خزف مثل آجر و تسبیح و کاسه و کوزه که بر روی آن
شیشه نمالیده باشد جمعی از علما حکم بجواز سجود کرده اند و احوط اجتناب است و
مراد از نباتات خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد یا از قوه قریب بفعل
آن باشد مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن پوشیده میشود و مثل گندم و جو که بعد
بریان کردن یا آرد نان کردن خورده میشود پس بر بادام و زرد آلو و دانه که از شکوفه
بیرون می آید نمیتوان سجده کرد و بعد از آنکه پوستهای روی بادام سخت شد میتوان
سجده کرد و هم چنین بر پوست تخم زرد آلو و امثال آن و بر هر دو پوستهای گردو
میتوان سجده کرد و بر برگ مو نمیتوان سجده کرد و برگ بر مثل بید کرد و غیر آن مانعی
ندارد و بر پوست جو ... میتوان نماز کرد و بر پنبه نمیتوان هر چند هنوز از پنبه
تخم جدا نشده باشد و مراد از ماکول و ملبوس آنست که در عرف و عادة ماکول و ملبوس
باشد پس مثل بعضی دواها و عقاقیر مثل ریشه کاسنی و ریشه مهو سجده میتوان
و هم چنین بر برگ خرما و امثال آن هر چند بعضی آنها را جامه کنند و بپوشند و ظاهر آنست
که اینمعنی را باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادة بر چنین مطلع شوند از گیاههای
صحرا که توان خورد و لذیذ باشد حکم ماکول بعرف داشته باشد و شیوع و تعارف
در آن کار نباشد جایز است سجده بر کاغذ و مکروهست بر کاغذ نوشته اما
در نوشته باید همه از مرکب سیاه نشده باشد بلکه باید بعضی از آن خالی از مرکب

باشد که پیشانی بآن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته باشند
نکنند و بعضی کاغذی را که از کتان و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند و دلیل
آنها وضوحی ندارد و اینها همه در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس هر گاه از
شدت گرما یا سرما مثلا بر زمین نتوان سجده کرد و چیزی که توان بر آن سجده کرد
مثل گیاه و برگ درخت و امثال آن برای او میسر نشود بر مثل دامن یا آستین جامه
سجده کند و هر گاه امثال این هم از برای او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند
و ظاهر آنست که در اول میتواند چنین کند و تأخیر واجب نیست و ظاهر آن است که
با وجود معادن مثلا طلا و نقره و مس و آهن و امثال اینها جامه را میتوان مقدم داشت
و همچنین جامه مقدم است بر برف و دور نیست که تقدیم معادن بر برف اولی و دور نیست
که تقدیم پشت دست هم بر برف اولی باشد اما در تقدیم آن بر معادن اشکال است
و اما گل پس در حال اختیار بر آن سجده نمیتوان کرد و هر گاه چاره دیگر نتوان کرد
سجده را باشاره عمل بیاورد و بهتر بلکه اقوی آنست که بقدر مقدور اقرب بحال سجود را
بعمل بیاورد و بمجرد اشاره عمل نکند چنانکه بعضی علما گفته اند هر چند مشهور آنست
که اشاره کافیست و احوط آنست که در حال اختیار آن چیزی که بر او سجده میکند
در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارد بلکه پیشانی بر او بگذارد **مطلب ششم** واجبست ذکر در حال
سجود و حکم آن همان است که در رکوع مذکور شد مگر اینکه در اینجا بجای سبحان ربی العظیم
سبحان ربی الاعلی میگوید و واجب است آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب
و بعضی آنرا رکن دانسته اند و آن ضعیف است و باید که بعد از آنکه هفت عضو بر زمین
قرار گرفته است شروع در ذکر کند و وقتی که فارغ شد سر بردارد و همچنین واجبست
سر برداشتن از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول و مستحب آرام گرفتن

کافیست

آرام کافیست و اما آرام گرفتن بعد از سجده دویم بعد پس آن سنت است اما بسیار تأکید
و احوط آنست که ترک نکند **مطلب هفتم** در سنتهای سجود است پس بدانکه سنت است
در حال قیام بعد رکوع اینکه بگوید الله اکبر در حالی که ایستاده است چنانکه گذشت
و دستهای خود را بجهت تکبیر بالا ببرد بنحوی که گذشت و بعد از آن سجده کند و کف دستهای
خود را پهن کند و انگشتان خود را همه را بهم بچسباند و برابر روی خود بر زمین بگذارد
و بر روی خود نچسباند بلکه دور تر بگذارد و بزانوهای خود نچسباند و بهتر آنست
که بر زمین بگذارد هر چند که بر روی فرش هم ضرر ندارد و چیزی از بدن خود را بر چیزی
دیگر نگذارد بلکه اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعهای خود را بر زمین فرش نکند
بلکه بردارد و بالهای خود را بگشاید و علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف پائین بینی
هم سجده کند بلکه اگر بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن بگذارد و بعضی طرف بالای
بینی را گفته اند و اول اظهر است و سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه بار بگوید یا بیشتر
بنحوی که در رکوع گذشت و بعد از آن که راست شود و بنشیند بگوید الله اکبر و در
حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم
پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید در
حالی که نشسته پس بسجده دویم رود و چنانکه در سجده اول کرد و مکروه است
اقعاء ما بین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر اول آن است که کفلهای خود را
بگذارد بر سر پاشنه پاهای خود و سنگینی خود را بر سینه کف پا و انگشتان
خود بیندازد و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفلهای خود را بر زمین بگذارد
و رانها و ساقهای پا را راست کند و دستها را بر زمین بگذارد چنانکه سگ
میکند و احوط اجتناب از هر دو است و اما آن حالی که ماموم در حال

که از امام پس افتاده بر سر پا مینشیند انجا کفلها را بر زمین نمیگذارد و بهتر آنست که در
نشستن بعد سجدهٔ دویم هم ترک اقعاء بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز
و سجده کردن بر زمین افضل است از غیر آن و افضل اجزای زمین تربت مقدسه
جناب سید الشهداء علیه السلام است و سنت است که پیشانی را محکم بر سجده گاه بگذارد
که اثر سجده در آن حاصل شود و اینکه پیش از ذکر سجده بگوید اللهم لک سجدت و لک
امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه
و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و هر گاه سر بر
دارد بگوید بعد تکبیر اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی و عافنی انی
لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و سنت است که در حال بر
خواستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد در حالی که سر انها بکف دست چسباند
باشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد و برخیزد و در انحال مقعد خود را
بر زمین نگذارد و در وقت برخواستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد
بگوید اللهم بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد بعد از آن هم بگوید و نبق
ارکع و اسجد و در حال برخواستن ابتدا زانوها را از جا بردارد و بعد از آن
دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است که دستها را پیش از زانوها بر زمین
گذارد و سنت است از برای زن اینکه در وقت سجدهٔ اول زانوها را بر زمین بگذارد
و در حال سجود خود را بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند اعضای
خود را هم بچسباند و در وقت نشستن بر هر دو رانهای خود بنشیند نه همچو انکه
مرد مینشیند و در وقت برخواستن خود را بکشد و راست شود چنان نکند که اول
کفلهای او بالا رود و بعد از آن راست شود **باب هفتم** در قنوت است و در

آن

و در آن چند مطلب است **مطلب اول** مشهور میان علما آنست که سنت مؤکد است قنوت
در همه نمازها و بعضی واجب دانسته و بعضی واجب دانسته اند در نمازهای جهریه و
قول اول اظهر است و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت و قبل از رکوع بغیر چند
موضع که در آنها تفاوتی هست اول نماز جمعه است و مشهور این است که در هر رکعت
قنوت هست در رکعت اول قبل از رکوع بغیر چند موضع و در رکعت دویم بعد از رکوع
و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است در رکعت دویم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آنست
که هر دو پیش از رکوع اند و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است در رکعت دویم
مثل سایر نمازها و بعضی گفته اند که قنوت یکی است اما در رکعت اول قبل از
رکوع و قول اول اظهر اقوال است دویم نماز عیدین و مشهور آنست که در آن نه
قنوت واجب است پنج قنوت در رکعت اول و چهار قنوت در رکعت دویم و پیش
از هر قنوتی تکبیری بگوید پس در این نماز نه تکبیر زیاد میشود که در رکعت اول
پنج تکبیر است بغیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دویم چهار تکبیر است بغیر
تکبیر رکوع و در مسئله اقوال دیگر هست و اقوی اینست که مذکور شد
و بهتر آنست که قنوت مخصوص را بخوانند که روایت شده و بعضی واجب دانسته اند
و سنت است دست برداشتن در تکبیرات چنانکه گذشت و تکبیرات رکن نیستند
در نماز پس اگر فراموش کند همه را یا بعضی را باطل نمیشود و از شیخ طوسی
نقل قول بوجوب قضاء تکبیر بعد از نماز کرده اند و وجوب آن معلوم نیست و
هر گاه شک کند در عدد تکبیرات قنوت بنا را بر اقل گذارد سیم نافله وتر است
و در اخبار و کلام علما بسیار اوقات وتر میگویند و شفع و وتر با هم میخواهند
و در این زمانها متأخر شهرت یافته که در رکعت دویم شفع قنوت نباشد

وقنوت در رکعت مفرده وتر است بسبب حدیث صحیح که باین مضمون وارد شده است
ولیکن این معنی از قدماء اصحاب بتصریح بان نشده است و ابن بابویه در عیون اخبار
الرضا حدیثی نقل کرده که حضرت امام رضا ع در شفع هم قنوت میخوانده اند و عمل بان
دور نیست و بعضی این حدیث صحیح را حمل بر تقیه کرده اند یا اینکه مراد از قنوت مؤکد
طولانی است که مخصوص وتر است و در حدیثی وارد شده است که بعد از راست شدن
از رکوع وتر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه
عظیم و لیس له الا رفقک و رحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله
علیه و آله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون طال
هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یملک لنفسه
نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا تا آخر دعا بعد بسجده **مطلب دویم**
هرگاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود بعد از رکوع بجا آورد و بسجود رود و اگر
بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجود رود پس بعضی علما گفته اند بعد از نماز قضای آنرا
بکند و این خوب است و در حدیث صحیحی هست که هرگاه در بین راه هم بخاطرش آید رو بقبله
بایستد و قنوت را بخواند و هرگاه در قنوت شک کند و هنوز برکوع نرفته است آنرا بجا
آورد و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت نمیشود **مطلب سیم** سنت است جهر کردن در قنوت
در همه نمازها و در ماموم اشکالی هست و اقوی آنست که ماموم آهسته بخواند جهر
نکند و سنت است که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست خود را بتکبیر بلند کند پس مجموع
تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر میشود که پنج تای آن تکبیر قنوت است و این تکبیرات
غیر شش تکبیر است که در اول نمازها سنت است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو
تکبیر است و در مغرب هفده تکبیر است و در صبح دوازده تکبیر است و سنت است که در حال

قنوت

قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و پهن کند آنها را و شکم دستها را بجانب آسمان
کند و پشت آنها را بر زمین و بعضی علما گفته اند که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان
جدا کند و متابعت آن باکی نیست و مشهور آنست که در حال قنوت نظر او بکف دستهای
او باشد و سنت است طول دادن قنوت و جایز است دعا کردن برای مؤمنین باسمهای
ایشان و بر کافرین و منافقین باسمهای ایشان و جمعی از علما تجویز کرده اند که قنوت را بزبان فارسی
بگوید و احوط آنست که بغیر عربی نخواند و بهتر آنست که دعاهائی که از ائمه معصومین ع
وارد شده بخواند **باب هفتم** در تشهد است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
واجبست تشهد در رکعت دویم بعد از سجده دویم در هر نماز و در هر رکعت سیم
از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجب است نشستن در
حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد رکن نماز نیست اما ترک او عمدا باعث بطلان نماز است
و اگر ترک کند سهوا پس اگر تشهد اول باشد و بخاطرش بیاید پیش از آنکه برکوع رود
هر چند که بالجمله سرازیر شده باشد برگردد و تشهد را بخواند و آنچه ما بعد اوست
باز دیگر بعمل آورد و سجده سهوی ندارد و هرگاه داخل رکوع شده باشد پس واجبست
که نماز را تمام کند و سجده سهو بکند و قضاء تشهد را هم بعد نماز بکند و بعضی قضا
واجب ندانسته اند و اول اقوی است و اگر آنکه فراموش کرده تشهد دویم باشد پس
اظهر نیز وجوب قضا است و بعضی قضای هر یک از اجزای نماز که فراموش شود لازم
دانسته اند و بعضی قضاء اجزائیکه بخصوص قضاء آن وارد شده مثل سجود و تشهد
را لازم دانسته اند و دلیل آنها هر چند محل اشکال است اما عمل بانها احوط است اما
سجده سهو بجهت تشهد دویم پس بعضی حکم بلزوم آن کرده اند و دلالت صحیحه بر آن و عموم روایت
سفیان بن سمط و عموم موثقه ابی بصیر و این احوط است اما ابن ادریس گفته است که اگر تشهد

اخر فراموش کرده باشد و سلام داده باشد و قضا نکرده حدث از او سر زند نماز او باطل است
واین قول ضعیف است واحوط آنست که وضو بسازد و قضا آن کند ومحتمل است که بی وضو هم
تواند قضا کند واما اکر پیش از تشهد از او حدثی سر زند پس مشهور بطلان نماز است
عمدا باشد یا سهوا وبعضی کفته اند باطل نمیشود پس برود ووضو بسازد و نماز را اتمام
کند واول اقوی واحوط است واکر بعد از ذکر شهادتین حدث از او سر زند پس اولی واحوط
آنست که نماز را تمام کند وبا طهارت اعاده کند خصوصا بنا بر قول بوجوب سلام
بلکه بنا بر این قول البته احتیاط را ترک نکند و در بعضی اخبار صحیحه وارد شده است که هرکاه
سهو تشهد در نافله باشد هرچند برکوع رکعت بعد از آن رفته باشد که آن رکعت را
بیندازد وتشهد را بخواند ونماز بعد از آن را از سر کیرد وعمل باین باکی نیست [مطلب دوم]
مشهور علما اکتفا کرده اند در ذکر تشهد بمطلق شهادتین کفتن مثل آنکه بکوید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بلکه از این هم کمتر توان کفت مثل اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله یا محمدا رسوله ومثل لکن احوط آنست که
صورت اول را ترک نکند وبعضی واجب دانسته اند که بکوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واین احوط است وواجب بعد
بعد ذکر شهادتین صلوة بر پیغمبر وآل او صلی الله علیه وآله وبهتر آنست که صلوة بلفظ
اللهم صل علی محمد وآل محمد بکوید بلکه غیر این را کفتن در تشهد مشکل است واین صلوة
بخصوص در تشهد واجب است واما صلوة فرستادن بسبب ذکر اسم آنحضرت خواه کسی
خود بکوید یا غیر او بکوید پس این مستحب است وجماعتی از علما آنرا واجب دانسته اند خواه در
نماز وخواه در غیر نماز واقوی عدم وجوبست بجهت نقل اجماعی که محقق وعلامه کرده اند
ولزوم عسر وحرج خصوصا در وقتی که مکرر اسم شریف آنحضرت مذکور شود واحوط [آنست]

انست

آنست که ترک نکند مادامی که عسر وحرج لازم نیاید [مطلب سیم] سنت است تورک در حال
تشهد چنانکه کذشت واینکه زانوها را بر زمین بچسباند وازهم واز کند انها و مکروهست که
بر پشت پاشنهای پا بنشیند که اورا اقعاء میکویند چنانکه کذشت وهم چنین باین معنی که
که پیش کفته شد هم ننشیند وسنت است که در وقتی که پای راست را بر پای چپ واکذارد
ودر حال تورک بخاطر بکذراند که اللهم امت الباطل واقم الحق واذکار وادعیه
که در اخبار وارد شده بخواند واز تشهد اول که فارغ شد وقت برخواستن بحول
الله وقوته اقوم واقعد بکوید چنانکه کذشت [باب ششم] در تسلیم است ودر آن
چند مطلب است [مطلب اول] بدانکه چنانکه واجبست دخول در نماز وآن حاصل
میشود بسلام کفتن بعد از تمام تشهد آخر وصلوات بر پیغمبر وآل وصلی الله علیهم
اجمعین واقوی اینست که سلام واجبست بلکه اظهر آنست که جزء نماز است وترک آن
عمدا مبطل نماز است واظهر آنست که اکر حدثی عمدا از او سر زند قبل از سلام نماز را
اعاده کند بلکه در بین سلام هم چنین اما اکر سهوا یا بی اختیار از او حدثی سر زند
پس در آن اشکالست واحوط اتمام واعاده است چنانکه پیش اشاره بآن کردیم واقوی در
نزد حقیر که خروج از نماز بیکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین ویکی السلام علیکم وهرکدام را اختیار کند جایز است وهرکدام را که کفت
از نماز بیرون رفته است وکفتن دیکری واجب نیست ودر صورتی که السلام علینا
را بکوید کفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است واحوط بلکه اظهر آنست که
چنین نکند پس اکر ابتدا کرد بالسلام علیکم دیکر السلام علینا را نکوید وبنا بر مختار
حقیر در صورتی که السلام علینا را کفت باید اعتقاد خروج از نماز داشته باشد و
نیت خروج در سلام باینمعنی که در وقت سلام باید قصد خروج از نماز بکند ضرور نیست

در بعضی نسخ بجای اینکه اگر در بعضی نافله ها سلام یعنی ...

بلکه همین قدر که میداند که بسلام گفتن از نماز بدر میرود کافی است هر چند در آنحال قصد کو
نباشد واز اینجا میتوان فهمید که نیت دخول در نماز هم همین قدر که میداند کم بیش تر نیت
وان وسواسها که بسبب نیت اهتمام در کردن اند بخاطر بعمل میآید آنها را باید از سر انداخت
وبعضی علما لفظ ورحمة الله بعد از السّلام علیکم واجب دانسته اند وبعضی وبرکاته
را هم بعد رحمة الله واجب دانسته اند ودلیل واضحی برای اینها نیست واحوط وافضل گفتن
اینها است **مطلب دویم** بدانکه منفرد یک سلام میدهد رو بقبله ومشهور آنست که
امام هم یک سلام میدهد از طرف خود واوّل اولی است و امّا مأموم پس مشهور آنست
که دو سلام میدهد یکی بطرف راست ودیگری بطرف چپ وهرگاه در طرف چپ او کسی
نباشد یک سلام میدهد بطرف راست خواه کسی در طرف راست باشد یا نباشد
وبعضی گفته اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام دادن مستحب است
هرچند کسی نباشد وبعضی گفته اند که مأموم سه سلام بدهد یکی از برای ردّ بر امام
ودو تا از برای مأمومین ومشهور میان علما این است که منفرد در وقت سلام دادن
بگوشهٔ چشم راست اشاره کند بطرف راست وامام بصفحهٔ رو اشاره کند بطرف
راست امّا رو را از قبله نگرداند وهمچنین مأموم بصفحهٔ رو اشاره میکند بدو طرف وبدانکه
ظاهر احادیث وکلام علما این است که آن سلامی که مخرج از نماز است این احکام مذکوره از
برای او است پس هرگاه السّلام علیکم ورحمة الله تنها را میگوید پس حکم واضح است در اشاره
کردن ویکبار دو بار وسه بار گفتن وهمچنین هرگاه بالسّلام علینا وعلی عباد الله
الصّالحین اکتفا کند وامّا هرگاه هر دو را بگوید پس جریان این احکام در سلام دویم
با وجود آنکه سلام اوّل مخرج از نماز است خالی از اشکال نیست وهمچنین هر جاری کردن
این احکام در سلام اوّل وبعد از آن گفتن سلام دویم در دو رنیت که هرچند که السلام

علینا را گفتن در اوّل مخرج است امّا باز این مستحبات را باز در سلام دویم توان کرد وگویا
خلافی هم در این نباشد وامّا این مستحبات را در السّلام علینا بجا آوردن وبعد از آن
السّلام علیکم گفتن مشکل است وسنّت است که قصد کند در سلام سلام بانبیاء وائمه
وملائکه حفظه را وامام مأمومین را نیز وهمچنین مأموم ردّ امام را وبر کسانی که
بر طرفین او هستند وبعضی قصد ردّ بر امام را واجب دانسته اند وآن ضعیف است وهمچنین
ردّ بر مأمومین وبعضی گفته اند سنّت است در سلام قصد مسلمین از انس وجنّ واین قول
نیز خصوصاً در السّلام علینا وعلی عباد الله الصّالحین **مطلب سیم** بدانکه سلام
در نمازهای سنّتی در هر دو رکعت یک سلام است نماز از دو رکعت کمتر میتوان سلام گفت
ونه از دو رکعت بیشتر بغیر نافله وتر که در اینجا سلام را در یک رکعت میگویند بنا بر
آنکه سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت واگر جایز دانیم که هر سه رکعت را
بیک سلام بکنند چنانکه بعضی علما تجویز کرده اند پس باز در اینجا مخالفت طریقه
نافله از این راه شده است که در سه رکعتی سلام میگوید وهمچنین از این قاعده مستثنی است
نماز اعرابی که آن ده رکعت است دو رکعت اوّل بیک سلام وهشت رکعت دیگر هر چهار
رکعت بیک سلام مانند هیئت نماز صبح وظهر وعصر وشیخ طوسی در مصباح روایت
کرده از زید بن ثابت که گفت مردی آمد از اعراب بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه
وآله پس گفت پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابانی میباشیم دور
از مدینه ونمیتوانیم که هر جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نمائی کن مرا بعملی که فضیلت نماز
جمعه را داشته باشد وقتی که بروم بسوی خودم خبر کنم اهل خود را با آن پس رسول خدا
فرمود که هرگاه روز بلند شود پس بجا بیاور دو رکعت نماز که بخوانی در رکعت اوّل آن
حمد یکبار وقل اعوذ برب الفلق هفت بار ودر رکعت دویم بخوان حمد یکبار وقل اعوذ

برب الناس هفت بار پس برخیز و هشت رکعت نماز کن بدو سلام و بخوان در هر رکعت از آن
حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار پس هر گاه فارغ شوی
از نماز پس بگو سبحان الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد
مرتبه پس قسم بکسی که مرا بر گزیده است بنبوت که نیست مؤمن و مؤمنه که این نماز را
در روز جمعه بکند هم چنین که من گفتم مگر اینکه من ضامنم از برای او بهشت را و برنمیخیزد
از جای خود تا اینکه خدا گناه او و پدر و مادر او را بیامرزد **باب دهم** در تعقیب
و در آن دو مطلب است **مطلب اول** تعقیب آنست که کسی مشغول شود بعد از نماز بدعا
یا ذکر یا آنچه شبیه بآنها است مثل تلاوت قرآن و یاد آوردن نعمتهای او و گریستن از
خوف عذاب و لحوق آنست که نشستن را ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست
که در بین راه رفتن تعقیب بخواند و آن مستحب مؤکد است و فواید دنیا و آخرت بسیار از آن
مترتب میشود و افضل آنها تسبیح حضرت فاطمه زهرا است صلوات الله علیها و احادیث
در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق وارد شده که تسبیح حضرت فاطمه زهراء
علیها السلام در هر روز عقب هر نماز محبوب تر است پیش من از هزار رکعت نماز که در
هر روز کرده شود و مشهور در ترتیبش آنست که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه و الحمد لله
سی و سه مرتبه و سبحان الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله
هست و اقوی عمل بمشهور است و سنت است که بعد تمام شدن تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام
یک مرتبه بگوید و از اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قرآن خواندن است
بلکه در غیر تعقیب هم و در رتبه که بگوییم که هر وقت حالت اقتضاء دعا میکند دعا بخواند
و هر وقت که اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند بجهت آنکه حالات انسان مختلف میشود
و هر گاه حال او مساوی باشد نسبت به اختیار دعا بکند و سنت است که در ابتدای

تعقیب

تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد برابر روی خود بنحوی که پشت
دستها بروی او باشد و شکم دستها بقبله و هر مرتبه دستها را برابر انها فرود
بیاورد یا نزدیک برانها برساند و تعقیب را متصل بنماز بکند و نافله میان تعقیب و نماز
نکند بغیر نافله مغرب که افضل اینست که آن را مقدم دارد بر تعقیب بغیر از سه
تکبیر که بعد سلام میگوید و تسبیح فاطمه زهرا که آنها را مقدم دارد بر نافله و
ادعیه و اوراد و آیات و اذکار که در تعقیب وارد شده بعموم و خصوص بعضی نمازها
در کتب ادعیه مذکور است و اینجا جای ذکر آنها نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند
بنحوی که در تشهد می نشست یا تورک رو بقبله در همانجای نماز با طهارت و ترک
کند آنچه را که از مبطلات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است **مطلب دوم**
سنت است دو سجده شکر عقب هر نماز بجهت اداء شکر بر توفیق یافتن ثواب بجهت ادای
نماز و در آن تاکید بسیار هست و در احادیث فضیلت بیشمار از برای آن ذکر
است و بهتر اینست که آنرا در آخر تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود
و ادای شکر تعقیب هم میشود و هر گاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری بر تعقیب نمیرساند
و اینکه گفتیم در غیر نماز مغرب است و در نماز مغرب اخبار مختلف است و شاید تقدیم سجده
شکر بر نافله مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز بعد نافله خوانده شود چنانکه گذشت
و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار بعد نماز مغرب و یکبار بعد نافله در آخر تعقیب
بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آنست که استحباب اختصاص بنمازهای واجبی ندارد بلکه
عقب نمازهای سنتی هم سنت است بلکه سنت است سجدههای شکر از برای تجدد نعمتها
بلکه تذکر نعمتها نیز و زوال شدتها در هر حال و سنت است که طول بدهد سجده را
بقدر استطاعت و اینکه ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و سینه و شکم خود را

بزمین بچسباند و آنکه بینی و گونهای خود را و شقیقها را بخاک بگذارد اول طرف راست را
و بعد از آن طرف چپ را و همین قدر در سجده محقق میشود و راست شدن در میان دو سجده
ضرور نیست و بعضی از علما تصریح کرده اند که شرط است و آن که هفت عضو معهود بر زمین
گذاشته شود و در شرط بودن گذاشتن پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجود بر آن اشکالست
و دلیل واضحی ندارد و اقل ذکری که در آن میشود این است که بگوید شکرا لله سه مرتبه
و در روایتی هست که صد مرتبه بگوید شکرا شکرا و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا و اذکار و
ادعیه بسیار در آن وارد شده و در کتابها دعا مذکور است **قاعده چهارم** در لواحق
نماز است و در آن چند باب است **باب اول** در جماعت است و در آن چند مطلب است
**مطلب اول** سنت است بجماعت گذاردن نمازهای واجب خصوصا نماز یومیه و
ثواب بسیار و فضیلت بیشمار در آن وارد شده است و در اعراض و بی رغبتی بآن مذمت
شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است و این حکم در ادا و قضا هر دو ثابت و
بعضی در مثل نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند بجهت آنکه
از احادیث و دعوی اجماع ایشان در نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات متبادر میشود
و در غیر این نمازهای دیگر اشکال است و در مذهب شیعه نماز بجماعت کردن واجب نیست
مگر در جمعه و عید و کسی که نذر کرده باشد که بکند یا شبه نذر از عهد و یمین و کسی که
قراءتش صحیح نباشد بر وجهی که سابقا در مبحث قراءت مذکور شد و در نمازهای سنتی
جماعت نیست بغیر نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرائط چنانکه گذشت و
بعضی صورتهای دیگر که مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازی که فرادی کرده باشد بجهت ادراک
فضیلت جماعت و اخباری که دلالت دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصا در ماه
مبارک رمضان محمول بر تقیه است و همچنین عمل باخباری که دلالت میکند بر جواز

امامت

بران

امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهیم گفت و بعضی از علما جایز دانسته اند
جماعت را در نماز عید غدیر و دعوی روایت کرده اند و عمل بآن ضرور نیست هر چند احوط ترک
آنست و جماعت منعقد میشود بدو نفر که یکی از آنها امام باشد هر چند ماموم یک
زن باشد بلکه ضرور نیست که یک صبی ممیز هم کافی باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلاف
است اشهر و اقوی عدم جواز است مگر آنکه بجهت اطفال امامت بکند و همچنین صحیح
نیست امامت مجنون و مجنون دوری که گاهی عاقل است در جواز امامت او در
حال عقل او خلافی هست و اظهر جواز است خصوصا در شخصی که عادت معینی داشته
و باید امام شیعه اثنی عشری باشد و عادل باشد و ولد الزنا نباشد چنانکه گذشت
و زن امامت از برای مردان نمیتواند کرد و همچنین برای خنثی و امامت میتواند کرد
از برای زنان در نمازهای واجبی و سنتی و بعضی گفته اند که از برای زنان هم نمیتواند
کرد مگر در نمازهای سنتی و بعضی گفته اند که در هیچ نماز و از برای هیچ کس نمیتواند
کرد و اول اقوی و اشهر است و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر جواز امامت ایشان در نماز
سنتی نه واجبی در نظر حقیر تاویل آنها بجماعت سنتی خوب است یعنی امامت در جماعت
واجب مثل جمعه نمیتوانند کرد **مطلب دویم** اظهر آنست که جایز نیست که پیش نماز پیس و
خوره دار باشد و بعضی گفته اند که از برای امثال خود شان میتوانند کرد و مشهور آنست
که کور میتواند امامت بکند هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد و او را رو بقبله بدارد
که اطمینان بآن حاصل شود و قولی بمنع آن نقل شده و آن ضعیف است و اما اعرابی یعنی
صحرانشینان خواه عرب باشند خواه غیر آن پس اظهر آنست که بغیر امثال خود نمیتوانند
امامت بکنند و اما بامثال خود پس آن مانعی ندارد و اینها در صورتی است که سائر
شرائط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچ کس نمیتوانند امامت

کرد و هم‌چنین است کلام در غیر اعرابی هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکن است
که وجه منع همین باشد که ایشان ترک واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت و علم واجب است
زائد بر آنچه موقوف علیه نماز است پس باین سبب عادل نیستند و از اینجا میتوان گفت
که آنهائی که در دهات می‌نشینند با وجود قدرت بشهر رفتن و تحصیل علوم کردن
آنها هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علما این را هم تصریح گفته‌اند و اختلاف کرده‌اند
در کسی که حد شرعی بر او جاری شده باشد بعد از توبه و اکثر جائز دانسته‌اند و بعضی
تجویز کرده‌اند امامت او را از برای مثل خود و در این صورت که جواز اقوی باشد بجهت
آنکه مفروض آنست که عادل است و حال او بدتر از کافری نخواهد بود که مسلمان شده
باشد پس جائز خواهد بود با کراهت و اما اغلف یعنی کسی که او را ختنه نکرده باشند
پس در آن نیز خلافست و اظهر اینست که اگر مقصر است در این و با وجود قدرت کوتاهی میکند
در ختنه کردن خود پس جائز نیست امامت کردن او و نماز برای مثل خود و دیگری و
اگر قادر نیست پس جائز است مطلقاً با کراهت و جائز نیست که امّی و ملحن امامت
کند از برای غیر مثل خود و مراد از امّی کسیست که قرائت را نمیداند خواه هیچ را نداند
و خواه بعضی را نداند و اما این با وجود عجز از یاد گرفتن آنست و اگر تقصیر در یاد گرفتن
بکند نماز او از اصل باطل است و مراد از ملحن کسی است که غلط بخواند باینکه تغییر بدهد
حرفی را یا حرکتی را بحرکتی دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف تاء زبان او
میگردد و تکرار میکند یا در حرف فاء و امثال آن اظهر جواز است و در وجوب
اقتدا کردن بر امّی و ملحن بکسی که نماز او صحیح باشد اشکالست و اظهر عدم وجوبست
و هم‌چنین بر لال واجب نیست که اقتدا کند بکسی و هم‌چنین جائز نیست که نشسته
امامت کند برای ایستاده و در امامت کردن برای مثل خود اشکالست مطلب سیم

کرد

شرط است در صحت نماز جماعت اینکه حایلی میان امام و مأموم نباشد که مانع از
دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهر آنست که پنجره و دیوار
مشبّک ضرر ندارد و بعضی از علما میگویند ضرر دارد و هم‌چنین باکی نیست بدیوار
کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصاً هرگاه در غیر حال سجود هم وقت امام را
ببیند و احوط آنست که هیچ یک اینها حائل نباشد و بنا بر قول ببطلان پس مشهور
اینست که همین نماز مأموم باطل است نه امام و کافیست از برای مأموم که امام را
ببیند یا کسی که او امام را می‌بیند و ملاحظه اینمعنی در پیش روی مأموم واضح است
مثل صفهای متعدده که در برابر روی او ایستاده باشند و اما مشاهده کردن
از جلو پس ظاهر فتوی اکثر علما اینست که آن هم کافیست مثل آنکه در بیرون در مسجد
مسجد صفی بایستد که آن دو نفری که در برابر در ایستاده باشند یا صف اول
یا امام را می‌بینند و اما آن جماعتی که در طرف راست و چپ آنها ایستاده‌اند
که مجموع یک صف میشوند آنها کسی را نمی‌بینند بغیر آن دو نفر یا بیشتری که برابر در
ایستاده‌اند و آنها امام را یا صف میان مسجد را می‌بینند و بعضی در صحت این
توقف کرده‌اند و هر چند بطلان این بر حقیر ظاهر نیست و لکن احوط ترک آنست
خصوصاً هرگاه صف بسیار در طول بکشد و اما اگر همین یکنفر یا دو نفر در طرفین
آن اشخاص ایستاده باشند که نه امام را ببینند و نه صف اهل مسجد را و نه
پس در آن اشکال نیست چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده است که برای آنها
که در میان ستونها می‌ایستند باکی نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجدهای
بزرگ عرض عریضی دارد که جمعی در پشت آنها می‌ایستند و آنها بغیر طرفین را
نمی‌بینند پس این هم مؤید آنست که آن دو طرف صف برابر در هم نماز ایشان صحیح

یا کسی که او کسی را ببیند
می‌بیند

است چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند که باید چیزی حایل نباشد میانه امام و ماموم و آن
دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مرد است و اما زنان هرگاه در عقب
مرد نماز کنند پس اشهر و اظهر آنست که نماز ایشان صحیح است هر چند دیوار حایل
باشد و هر چند در خانه باشند که پشت سر مرد باشد و شبکه و پنجره نداشته باشد و
جائز نیست که میان امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهای که در میانست
هر چند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم میشود
خلافست مشهور آنست که همین که در عرف و عادة می گویند که امام پیش ایستاده است
و ماموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف راست او ایستاده است خوبست و اگر
چنین نباشد نماز باطل است و بعضی تحدید بسیصد ذراع کرده اند و بعضی از علمای
ما گفته اند که اگر ما بین ماموم و امام یا ما بین هر دو صف بیش از گام برداشتن نماز
ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این قول هم هرگاه از موضع سر
ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یک گام برداشتن باشد باکی نیست و ظاهر آنست
که صف آخرین میتواند احرام نماز ببندد پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و
احوط آنست که صبر کند تا صفهای پیش احرام ببندند هر چند باین نحو باشد که بعضی
دون بعضی احرام بسته باشند و همچنین هرگاه در بین نماز صفهای پیش نماز
ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند یا عذر دیگر داشته باشند نماز صف
بعد صحیح است مطلب چهارم جائز نیست که امام بلندتر از ماموم بایستد مثل آنکه
در شبه دکانی یا پشت بامی بایستد پس در این صورت نماز ماموم باطل است
و اما اگر زمین سراشیب باشد ضرر ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و ماموم
در عقب او و ظاهر اینست که بلندتری جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی

نیست

نیست و از پیش از آن احتیاط کند و بعضی تحدید کرده اند بیک وجب که اگر یک
وجب باشد مبطل است و بعضی بقدر یک گام برداشتن تحدید کرده اند و اینها دلیل واضحی
ندارد و اما ماموم پس جائز است که بلندتر از امام بایستد هر چند بالای پشت بام
و امام در پائین و احوط آن است که همه در زمین مساوی بایستند مگر اینکه جا
تنگ باشد و محتاج شوند ببالا رفتن و جائز نیست که ماموم پیش روی امام بایستد
و مشهور اینست که مساوی امام در پهلوی او میتواند بایستد و بعضی علما واجب
دانسته اند که متاخر از امام بایستد هر چند در پهلوی او باشد و قلیلی پستر از او
باشد و این احوط است و افضل اینست که هرگاه دو مرد باشند و خواهد یکی از آنها
با دیگری نماز کند ماموم در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند
ماموین در عقب سر امام بایستند و بعضی این را واجب دانسته اند و این ضعیف است
پس اگر آن یک نفر در طرف چپ یا پشت سر هم بایستد نماز صحیح است و همچنین هر
گاه بسیار باشند و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند و در
صورتی که ماموین در عقب می ایستند هر چند بسیار باشند ضرر ندارد که همه
آنها در طرف راست صف بزنند که در طرف چپ هیچکس نباشد و بعکس و در اعتبار
مقدار تقدم و تاخر ماموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری اینست
که مساوات حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پا پس بنا بر مشهور
نماز ماموم در این حال صحیح است هر چند انگشتان پای او یا زانوی او یا سر او
پیش از امام باشد و بعضی چیزی دیگر گفته اند و احوط آنست که عدم تقدم را در
همه این اعضا ملاحظه کند مطلب پنجم واجبست متابعت امام در افعال یعنی
معنی که در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتد بلکه یا بعد از او بکند

یا همراه او و ابن بابویه از علما گفته است که در صورتی که همراه او بکنند ثواب جماعت
ندارند بلکه باید بعد از امام بکنند تا ثواب جماعت را دریابد و اما اینکه پیش افتادن
از امام باعث بطلان نماز میشود یا نه در آن اشکال عظیم است و احوط بلکه
اظهر آنست که هرگاه عمداً پیش افتد نماز را اعاده کند اما در صورت نسیان
و خطا پس نماز باطل نیست و مشهور میان علما اینست که هرگاه ماموم عمداً
پیش از امام سر از رکوع بردارد صبر کند بان حال تا امام داخل شود و اگر
سهواً سر بردارد پیش از امام برگردد و با امام رکوع را تمام کند و در اینجا
زیادتی رکن مبطل نماز نیست و بعضی برگشتن را در صورت سهو واجب دانسته
اند و آن ضعیف است و ظاهر اینست که خطا و سهو یک حکم دارد و فتوی ایشان
در صورت سهو و خطا خوب است و اما در صورت عمد پس دلیل آن در نزد حقیر
ضعیف است و عمل بان بسیار مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان است و نهایت
احتیاط اینست که بطریق مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند و هرگاه پیش
از امام برکوع رود یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما همان تفصیل
است که مذکور شد که هرگاه عمداً کرده است باید بهمان حال بماند تا امام باو برسد
و اگر نسیاناً یا خطا باشد برگردد و با امام بجا آورد و اشکال در اینجا نیز هست
و احتیاط همانست که مذکور شد و اما متابعت در اذکار در اقوال یعنی هرچه
امام میخواند بخواند و غیر از آن نخواند و زیاد و کم نکند و پیش از او هم نگوید
بلکه همراه او یا بعد از او پس مشهور را اشهر و اظهر عدم وجوبست و لکن احوط
آنست که این در غیر تکبیر احرام است و اما تکبیر الاحرام پس تقدم ماموم در
آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر آنست که همراه گفتن هم چنین است و

جائز نیست مفارقت از امام بدون عذر هرگاه قصد فرادی کردن ندارد مگر در مثل
تشهد و قنوت هرگاه از امام پس افتاده باشد و تشهد و قنوت خود را خواهد
بخواند و جائز است مفارقت کردن با قصد انفراد هرگاه عذری داشته باشد
مثل اینکه دردی عارض او شود یا بول او را بگیرد یا شغلی پیش آید و اما هرگاه
عذری نداشته باشد و مفارقت کند با قصد انفراد پس در آن خلافست اشهر
و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول از فرادی بجماعت پس در آن نیز
خلافست و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و سخن در این گذشت و احوط
ترک آنست و در صورتی که جماعت گذار قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس
واجبست که نماز را از همانجا تمام کند پس اگر پیش از قرائت مفارقت کرد قرائت
را بکند و اگر بعد از قرائت باشد برکوع رود و اگر در بین قرائت باشد اشکال
آن و احوط آنست که همان سوره که در میان داشت از سر گیرد خواه حمد و خواه سوره
دیگر و در خصوص مفارقت کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد
خواه با عذر و خواه بی عذر و گویا در اینجا قصد انفراد هم واجب نباشد و
قصد ماموم بودن هم نکند **مطلب ششم** در حکم قرائت ماموم است در عقب
سر امام عادلی که باو اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما در آن اختلاف شدید
وارد است و ظاهر علما بنحوی که خلافی در نظر نیست که قرائت کردن بر ماموم
واجب نیست اما اشکال در حرمت و کراهت و استحباب و فرق ما بین نماز جهری
و اخفاتی و غیر آنست و آنچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت اول
نماز اخفاتی حرام است قرائت بر ماموم و همچنین در دو رکعت اول جهری هرگاه
قرائت امام را شنود هرچند صدای ضعیفی که حروف آن از یکدیگر خوب ممتاز

و در اینجا
نشنود که واجب است که ساکت باشد و گوش بدهد و اما اگر هیچ نمیشنود پس اظهر
استحباب قرائت است و تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و سنت است که در دو رکعت اول
اخفاتی مأموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود خواهد تسبیحات اربع بگوید و خواهد
سبحان الله بگوید و شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما دو رکعت اخر پس احادیث
در ان متعارض است بعضی دلالت بر قرائت دارند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه
اظهر ترک قرائت است و بهتر این است که در دو رکعت اخر تسبیحات اربع بگوید چنانکه
در جای خودش بیان کردیم و تاکید ترک قرائت در دو رکعت اخر در نماز جهری
بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر مأموم است که در رکعت دویم و سیم و
چهارم ملحق شود و حکم او بعد مذکور خواهد و اما هرگاه در عقب امام ناشایسته
نماز کند از راه تقیه پس آن صورت اقتدا است و فی الحقیقت نیست و قرائت ساقط
نمیشود بلکه باید او آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع شوند در نفس
خود بخواند یعنی در دل بگذراند قرائت را و اگر تقیه باین شود که بالمره باید ترک
کند مثل آنکه باید در حال رکوع ملحق شود یا در بین بعضی از قرائت را تواند
بخواند هر چند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند و نماز او صحیح
و هرگاه قرائت تمام نشده امام برکوع رود و بعضی گفته اند که در حال رکوع قرائت را
تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه هما نقدر که خوانده است کافی است و ظهر تقدیر اظهر
اینست که این نماز مجزی است از برای او و اعاده لازم نیست هر چند احوط اعاده است
اگر میسر شود و در جای که تقیه واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا آن نماز و
قرائت نکند و سنت است که اول در خانه نماز خود را بکند و بعد از آن بنماز ایشان
حاضر شود و ظاهر که مستحب است که قرائت خود را زودتر از امام تمام کند و مشغول

قرائت ملحق شود کرم

اینست تم

ذکر

ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا او زودتر فارغ شود و قرائت او ناتمام بماند
و در فضیلت نماز کردن در عقب سنی مخالفین احادیث بسیار وارد شده است
حتی در حدیث صحیح مذکور است که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنان باشد
که نماز کرده باشد در عقب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول
مطلب هفتم جائز است که اقتدا کند نماز واجب را بنماز واجب هر چند غیر یکدیگر
باشد مثل ظهر را با عصر یا بعکس و قول ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و همچنین
باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر بتمام
و بعکس بلکه جائز است که مسافر ظهر و عصر هر دو را با ظهر حاضر اقتدا کند بعد
سلام بلکه قضا را با دا و ادا را بقضا و صبح را با ظهر و ظهر را با مغرب و همچنین
و از علی ابن بابویه نقل کرده اند که شرط کرده است موافقت عدد رکعات را و
مشهور اقوی است و اینها که مذکور شد در وقتیست که نمازها مختلف در
کیفیت نباشند پس نماز یومیه را بنماز آیات و بعکس نمیتوان اقتدا کرد و جائز است
که اقتدا کردن متنفل بمفترض و بعکس مثل اینکه کسی نماز کرده باشد تنهائی و
برسد بجماعتی که نماز واجب را اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بوده است
دوباره بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین بالغ ببالغ و متنفل بمتنفل
در مواضعی که مذکور شد قبل از این مطلب هشتم سنت است که مأموم هرگاه یک
مرد تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشد پشت
سر او بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشند مرد در پهلوی امام بایستد و زنان
عقب او بایستند هر چند بسیار باشند و هرگاه زن پیش نمازی زنان میکند زنان
در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج بیک صف بیشتر شوند امام زنان در میان صف

[illegible]

اول بایستد و خود را پیش ندارد از زنان بلکه مساوی انها بایستد و زنان عقب او بایستند
همچنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف میزنند
و امام در میان صف می‌نشیند ولیکن زانوهای خود را از ماموین پیش میدارد
و مشهور آنست که باید نشسته باشند و بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع
شدن غیر بایستند و اول اقوی است و از برای رکوع و سجود اشاره میکنند و آنها
که در عقب سر او هستند رکوع و سجود می‌کنند و اول اظهر است **مطلب نهم**
سنت است که در صف اول صاحبان علم و عقل بایستند و نزدیک امام بایستند
و هر که افضل است بجهات مذکوره در افضل مواقع صفوف بایستد و افضل مواضع
نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از آن طرف چپ و بعد
از آن صف دویم و همچنین تا باخر پس این جماعت در پیش می‌ایستند و در صف بعد
انها که مرتبه شان ازین پست تر است و همچنین بعد از آن اطفال می‌ایستند و بعد
انها زنان می‌ایستند و بعضی علما گفته اند که مستحب است که امام در محاذی وسط
عدل صف بایستد و از بعضی ظاهر میشود که در طرف چپ بایستد که طرف راست
وسعت هم رساند بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکروه هست که
باوجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه گنجایش ندارد باکی نیست اما سنت
است که برابر پشت سر امام بایستد و سنت است که گشادگیهای میان صفها را پر
کنند و بهم دیگر متصل بایستند و صفها را راست بدارند و شانهای خود را برابر
یکدیگر بدارند و در حدیث است که در نزد خدا گام برداشتنی بهتر نیست از گام بر
داشتن که بان وصل کنی صفی را و از برای امام سنت است که بماموین بگوید که صفها
را راست کنید و هرگاه صف تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست که در بین نماز



پیش برود تا صف پشت سر خود یا بصف پیش روی خود اما رو را از قبله نگرداند و هرگاه
صف نماز بهم متصل نباشد نماز آن صف باطل نمیشود هرچند فاصله بسیار
باشد و متعدد باشد و اما صفی که در عقب آن صفهاست اشکال در نماز آنها
بهم میرسد بجهة انکه زیاده از گام برداشتن فاصله میشود و احتیاط در ترک
آنست چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان آن ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یک
نفر یا قلیلی بیشتر پس آن ضرر ندارد مطلقا **مطلب دهم** هرگاه جمعی در خانه
باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در متعدد آنها باشد
صاحب خانه اولی از دیگرانست و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمره دارد
تقدیم او اولی از دیگرانست و ظاهر اینست که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند کراهت
زائل میشود خصوصا هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر اینست که مراد از صاحب خانه
کسی است که در آنجا ساکن باشد هرچند باجاره و یا بعاریه باشد نه مالک او و جمعی
از علما گفته اند که هاشمی اولی از دیگرانست و ظاهر مراد ایشان بعد از آنهاست که
مذکور شد و مشهور آنست که بعد از آنهائی که پیش گفتیم هر که اقرء قرآن باشد
مقدم است بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند یعنی آداب قرائت را
بهتر داند و حروف را بهتر از مخرج اخراج نماید و بعضی گفته اند یعنی انکه بیشتر تلاوت
قرآن میکند و بعضی گفته اند که اعلم و افقه مقدم است بر اقرء و این اظهر است و
مشهور آنست که بعد از اعلم هر که هجرتش زودتر کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت
در پیش گذشت و بعضی علما گفته اند که مراد کسی است که زودتر اسلام اختیار کرده
باشد یا زودتر از دار الحرب بدار السلام آمده باشد یا از اولاد کسی که هجرت او
مقدم باشد بر دیگران و بعد از آن هر که سنش بیشتر باشد مقدم میدارند جمعی از

را تفسیر کرده اند باینکه در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد و وجوه دیگر هم
از برای ترجیح ذکر کرده اند همین قدر اکتفا کردیم و مشهور علما اینست که اینها در صورتیست
که ماموین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر کرا آنها مقدم دارند اولی است و
همچنین هرگاه همه ناخوش داشته باشند از یکی او هم امامت نکند و در روایتست که
هرگاه این مرد خوب صدیق نباشد امامت او مکروه نباشد و گناه برای آنهاست
که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار ظاهر میشود اینست که این امور مذکوره باعث
ترجیح میشوند هر چند اختلاف در میان ماموین نباشد اما علما چنان گفته
اند که مذکور شد **مطلب یازدهم** مکروه هست که امامت کند مسافر بجهت حاضر و بعکس و
همچنین اقتدا کردن هر یک بدیگری و ظاهر اینست که معنی کراهت در اینجا این باشد
که ثواب او از جماعت کردن با مثل خود کمتر است نه اینکه ثواب او از فرادی هم کمتر
باشد و بعضی علما کراهت را مخصوص جائی کرده اند که نماز مسافر و حاضر در عدد
رکعات مختلف باشد پس در نماز صبح و مغرب مکروه نخواهد بود و این خالی از
قوتی نیست پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در سلام متابعت
او نمیکند و برمیخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر آنست که در بقیه نماز میتواند
که برفیق خود اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت داشته خصوصا هرگاه امام
او را پیش دارد و هر جا که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر
فارغ شود افضل آنست که سلام نگوید بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام
بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است و اگر عدد نماز ماموم بیشتر باشد
افضل آنست که صبر کند تا امام سلام بگوید آن وقت برخیزد و اگر خواهد پیشتر برخیزد
و در این وقت افضل آنست که امام سلام نگوید تا ماموم بقیه نماز خود را بکند



وبعد از ان سلام بگوید و همچنین مکروه هست که انسان فلیج را امام صحیحها باشد
و انسان مقید بغل و زنجیر و امثال آن بمردمان رها و این در روایتیست که
بحد نشستن نرسد و الاصح نخواهد بود چنانکه گذشت و همچنین امامت مقیم
بجماعتی که وضو دار یا غسل دار باشند و همچنین امامت بنده مگر از برای
اهل و عیال خود و در روایتیست که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای
آزاد هم کراهت نداشته باشد و مکروه هست نافله کردن در وقت اقامه گفتن از برای
نماز **مطلب دوازدهم** سنت است ماموم برخاستن بپا در وقتیکه مؤذن میگوید قد
قامت الصلوة و سنت است از برای امام که شش تکبیر مستحب را آهسته بگوید
و تکبیرة الاحرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند
بگوید و ماموین بشنواند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را بامام
نشنواند و سنت است از برای ماموم که بعد فراغ امام از سوره حمد بگوید
الحمد لله رب العالمین و اینکه در وقتیکه امام گفت سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد
لله رب العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود نکند
بلکه قصد او و ماموین و سایر مومنین هم باشد مثل اللهم اغفر لی و لوالدی
نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که امام مراعات حال
ضعفا و ارباب حاجت ماموین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار
طول ندهد و رکوع و سجود را به ذکر اکتفا کند و همچنین در دعاهای قنوت
و تشهد طول ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شد و بعضی ماموین
فارغ نشده باشند برنخیزد تا ماموین فارغ شوند و سنت است اما مرا
که در آنجا که نماز کرده است نافله نکند تا از آنجای خود منحرف شود بجای دیگر یعنی

اگر خواهد نافله بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند **مطلب سیزدهم** سنت است اینکه
کسی که نماز تنهائی کرده است هرگاه بجماعتی برسد همان نماز را بجماعت بکند
خواه امام باشد و خواه ماموم و احوط آنست که وحدت نماز را رعایت کند
مثل اینکه ظهر را با ظهر بکند و عصر را با عصر و همچنین و در اعاده کردن
نمازی با نماز دیگر مثل ظهر را با عصر اشکال است و همچنین احوط بلکه اظهر
اینست که هرگاه که نماز را بجماعت کرده باشد باز دیگر بجماعت بکند و بعضی علما
تجویز کرده اند بجهت عمومات اخبار و در آن اشکال است و همچنین هرگاه جماعتی از رفقا
که همگی نماز را فرادی کرده باشند ثانیا خواهند بجماعت اعاده کنند در آن هم اشکال است
و بنا بر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در چنین جماعتی که باعاده میشوند
باید قصد استحباب بکنند و بعضی قائل بوجوب شده اند و آن ضعیف است و
سنت است که هرگاه کسی فرادی نماز کند در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه
نیت خود را بگرداند بنافله و بعد دو رکعت سلام بگوید و داخل جماعت شود و هرگاه
در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز تغییر نیت و تمام کردن دو رکعت اشکال است
و بعضی علما منع کرده اند از همه اقسام و بعضی گفته اند که میتوان نماز را قطع کرد بدون
تغییر نیت بجهت ادراک فضیلت و اقوی آنست که سابق گفتیم و اگر مشغول نافله باشد
که جماعتی منعقد شود پس بعضی علمای ما جزم کرده اند باینکه اگر ترسد که جماعت از دستش
برود نافله را قطع کند و اگر نترسد از این پس نافله را تمام کند در رکعت و داخل
جماعت شود و این دو رنیت **مطلب چهاردهم** شکی نیست در اینکه ادراک جماعت
حاصل میشود بادراک رکوع یعنی هرگاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هر چند
بهمین قدر باشد که تکبیر احرام بگوید و هرچند فرصت تکبیر رکوع نشود و اما هرگاه

نمیتوانند

امام

واشهر

امام در بین رکوع باشد پس در آن خلاف است و اقوی آنست که هرگاه تکبیر احرام را در
حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع رود که هنوز امام شروع براست شدن نکرده
باشد کافیست و در اینمعنی نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد و بهتر آنست که بقدر یک ذکر
واجب امام را در حال رکوع دریابد و اما اگر وقتی برسد بامام که امام شروع براست
شدن کرده باشد پس بآن اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از راست
شدن دریافت یا نه پس بآن رکعت نیز اکتفا نکند و بعضی گفته اند که همین که در حال تکبیر
رکوع بامام نرسیدی دیگر آن رکعتی حساب نمیشود و اول اقوی است و بعضی گفته
اند که احوط ترک لحوق در حال رکوع است و این در جماعت واجبه مشکل است مثل
نماز جمعه خصوصا در رکعت اخری و هرگاه داخل مسجد شود و بترسد که رکعت نماز از او
فوت شود اگر برود تا داخل صف شود ~~واظهر آنست~~ پس از همانجا تکبیر احرام بگوید و
مشغول رکوع و سجود شود و راه رود تا داخل صف شود و اظهر آنست که مختار است
در اینکه در حال رکوع راه رود یا اینکه رکوع و سجود را بجا آورد و وقتی که برخواست
راه رود تا داخل صف شود و بهتر اینست که در وقت راه پاهای خود را از زمین بکشاند
و گام برندارد و هرگاه امام را قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس آن رکعت از
او فوت شده است نهایت سنت است که تکبیر بگوید و سجده ها را با امام بکند و آنرا از
نماز حساب نکند خواه قبل از سجده ها دریابد و خواه در اثنای آنها و بعضی در این توقف
کرده اند و اظهر آنست که سجده ها که تمام شد و امام فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید
و بآن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا کرده اند بآن تکبیر اول و میگویند زیادتی
شدن رکن در اینجا معفو است و اول احوط است و اگر دریابد امام را تا سجده ها تمام
بر رجعی گفته اند که سنت است که تکبیر بگوید و با امام بنشیند در تشهد بخواند

والظهر استحباب

امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر اعادهٔ تکبیر در کار نیست و این دو در نیت
و بعضی در اینصورت قایل شده اند که مختار است در خواندن تشهد و نخواندن و دور
نیست که خواندن بهتر باشد و بهر تقدیر حکم بادراک فضیلت جماعت بادراک تشهد
تنها مشکل است هرچند مطلق فضیلت و استحباب حاصل شود مطلب پانزدهم هرگاه
ماموم وقتی حاضر شود که امام یک [رکعت] یا بیشتر را کرده باشد انجا را اول نماز خود قرار
میدهد و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجای آورد و ظاهر
آنست که اگر رکعت اول و دویم که با رکعت سیم و چهارم امام اتفاق می افتد در آنجا
بر ماموم قرائت حمد و سوره واجب است اما این در وقتی است که تمام رکعت را در
یابد یا آنقدر را دریابد که بتواند حمد و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر آنقدر
وقت نمانده باشد قرائت واجب نیست بلکه بی صورت است و اگر گمان کرد که میتواند حمد
و سوره بخواند یا حمد تنها را بخواند و شروع کرد بخواندن و امام در آن بین برکوع
رفت هرگاه مهلت میشود که تمام کند و با امام برکوع برسد که فاصله زیاد نشود
تمام کند و با او ملحق شود هرچند حمد تنها باشد و اگر چنین نباشد از همانجا قطع کند و
با امام ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخر این ماموم که در بین نماز رسیده پس آن مثل
سایر نمازها است که مخیر است ما بین حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است و
مستحب است که این ماموم در قنوت و تشهد متابعت امام بکند و هرجا که جای تشهد
ماموم نیست مستحب است که سر پا بنشیند و دستهای خود را بر زمین بگذارد
و هرجا که محل تشهد واجب او است بر زمین قرار گیرد و تشهد را بخواند و با امام
ملحق شود و از بعض اخبار بر می آید که در قنوت که متابعت امام کرد دیگر در محل قنوت
خود قنوت نخواند ولکن حکم بسقوط استحباب خصوصا در جای که قنوت ماموم بعد

از فراغ

انفرادم

از فراغ امام اتفاق می افتد مشکل است و بهتر آنست که ماموم صبر کند تا امام سلام
بگوید و برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت هم واجب نیست مطلب
شانزدهم هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموین امام را بکشند بکناری هرچند
پشت سر خود باشد و کسی را پیش دارند و نماز را با او تمام کنند هرچند کسی باشد
که از جمله ماموین نباشد و همچنین هرگاه امام را حادثه رو دهد
مثل اینکه بخاطرش آید که بی طهارت بوده است یا از او حدثی سر زند یا مرضی او را
عارض شود یا رعافی و امثال اینها مستحب است که امام احدی را پیش دارد هرچند از
غیر ماموین باشد و اگر امام پیش ندارد مستحب است که ماموین احدی را پیش دارند
و مکروه است که کسی را پیش دارند که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه کسی را
پیش دارد که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است وقتی که ماموین برکعت آخر
میرسند امام بنشیند تا فارغ شوند و اشاره کند بطرف دست چپ خود و سلام
بگوید بعد از آن برخیزد و نماز خود را تمام کند مطلب هفدهم هرگاه بعد از نماز
ظاهر شود که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا جنب بوده یا بیوضو بوده بر ماموین
اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرور نیست که امام بماموین بگوید
که من بی طهارت بودم و همچنین است حکم هرگاه معلوم شود که امام رو بغیر قبله نماز
کرده بوده است و هرگاه اینمعنی در اثنای نماز معلوم شود هم اظهر آنست که نماز
ماموم صحیح است تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت ماموم با امام در مسایل
فروع در بعضی نمازی که با او میکند ضرر ندارد اما هرگاه در افعال نماز مخالفت داشته
باشد مثل آنکه ماموم سوره را سنت داند و ماموم واجب داند یا آن نماز جمعه را واجب
عینی داند و این سنت داند پس در صحت اقتدا بآن اشکال است و در صورتیکه سوره را

ترک کند اظهر بطلان اقتدا است بجهة انکه ماموم ان نماز را در نفس الامر باطل میداند
هرچند بگمان او باشد و در صورت عدم ترک امام بقصد استحباب هم در صحت اشکال — صحیح
واما بدون قصد استحباب بامعنی که بقصد تقرب اکتفا دور نیست که اقتدا صحیح باشد
واما هرگاه ماموم نماز جمعه را حرام داند یا مقلد کسی باشد که حرام داند پس جایز نیست
کردن بی اشکال واما اینمعنی باعث فسق امام نیست و در سایر نمازها باو اقتدا میتواند
کرد چنانکه در اول باو اشاره کردیم **باب دویم** در منافیات نماز است و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** حرامست قطع کردن نماز واجبی بدون سبب جهت در حال
اختیار واما هرگاه او را عذری باشد مثل انکه غلام او گریخته بوده و او را در بین نماز
دید که یا کسی که از او طلبی داشته و خواهد رفت و در بین نماز پیدا شد یا انکه دشمنی یا
دزدی یا گزنده قصد جان او یا مومنی دیگر را داشته باشد و امثال اینها بلکه از اینها
سهلتر هم مثل تادیب شخصی که مستحق تادیب باشد یا لقاء حبیبی که بسیار مشتاق اینها هم — او باشد و امثال
دور نیست که جایز باشد واما آنچه بخصوص وارد شده بجهت ادراک قرائت مستحبات مثل
اذان و اقامه که فراموش شده یا بجهة ادراک قرائت سورهٔ جمعه پس اشکالی ندارد چنانکه
پیش گذشت و بهتر آنست که نماز سنتی را هم بی جهت قطع نکند و هر کس حقیقت نماز را
دانسته و فهمیده که با که مناجات و گفتگو میکند تا بسیار مضطر نشود برخود روا
نمیدارد قطع نماز را خواه واجب و خواه سنت **مطلب دویم** هرگاه در بین نماز از او
حدثی سر زند حکم حدث در حال تشهد اخیر در محل خود مذکور شد واما در غیر آن
پس اگر میداند که در حال نماز است و عمدا حدث میکند بی شک نماز او باطل است و
همچنین هرگاه در انحال بی اختیار از او حدث سر زند و هرگاه فراموش کند که در
بین نماز است و باختیار حدث از او سر زند باز ظاهر آنست که خلافی در باطل شدن

نماز

نماز نیست واما هرگاه بی اختیار از او حدث سر زند پس مشهور و اقوی نیز بطلان نماز است
و بعضی گفته اند که دست بردارد و وضو بسازد و از همانجا که مانده است تمام کند و
بعضی گفته اند که هرگاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتاد و آب بهم رسید
وضو بسازد و از همانجا تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط این است که در این
صورت چنین کند و اعاده هم بکند **مطلب سیوم** باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو
حرف یا بیشتر هرگاه روی عمد باشد واما تکلم بیک حرف پس آن مبطل نیست مگر
اینکه دلالت بر معنی مطلبی کند مثل کلمهٔ قِ و عِ که در لغت عرب بمعنی پرهیز کردن است
و ع بمعنی بشنو و دل بده است که این نیز مبطل است و هرگاه سهواً تکلم کند پس آن مبطل
نماز نیست نهایت سجدهٔ سهو بر او واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در اینکه گمان
کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید یا در بین نماز سهواً سخن گوید و تنحنح مبطل نیست — نماز م
بلکه جایز است که بتنحنح مطلبی را هم بفهماند مثل اینکه کسی در میزند و میخواهد خود را — اهل م
خبر کند که به بیند کیست و همچنین جایز است بلند بعضی مطالب کردن و تنبیه کردن
بقرآن و ذکر و دعا مثل اینکه کسی میخواهد داخل خانه شود و اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام
یا کسی او را صدا میزند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین امثال این ذکرها و مطلبها
واما آه کشیدن در نماز پس هرگاه دو حرف یا بیشتر از آن میتواند شد پس آن
مبطل است مگر اینکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال هست و اظهر جواز است
و همچنین ناله کردن هرگاه از او دو حرف ظاهر شود مبطل است بلکه از بعضی اخبار
ظاهر میشود که هر که ناله کند سخن گفته است ولکن اظهر آنست که اگر دو حرف نشود باطل
نیست **مطلب چهارم** هرگاه مسلمانی در حال نماز بر کسی سلام کند واجب است رد
جواب و بمثل آنچه او گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیکم السلام نگوید

ودور نیست که هرگاه او سلام علیك بگوید در جواب او سلام علیکم توان گفت ولیکن اگر مثل
هم آنچه گفته بگوید احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیك و این بگوید السلام علیك
خلاف احتیاط کرده و همچنین زیاد کردن ورحمة الله و برکاته نیز هم آنچه او گفته دور نیست که جائز
باشد اما احوط ترك آنست و هرگاه سلام کننده بگوید علیك السلام اظهر عدم وجوب جواب
واحوط آنست که در جواب بگوید سلام علیك یا سلام علیکم بقصد قرآن و دعای
بر آن شخص و همچنین هرگاه سلام غلطی بگوید مثل سام علیك و سام الیك و سام علیکم
وامثال اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب بیشتر است و البته ترك نکند بلکه احوط
اظهر آنست که اعتبار مماثلت را هم بکند یعنی در جواب سلام اول سلام علیك بگوید
و در جواب آخر سلام علیکم و اما تحیات متعارفه غیر سلام مثل شب بخیر و صبح بخیر و
امثال آنها پس جواب آنها در نماز دادن صورتی ندارد نه بسلام و نه بغیر سلام و دور نیست
که بقصد دعا توان بعبارت قرآن جواب گفت نه بقصد ردّ تحیت و واجب است که جواب
گفتن از دیگران ساقط میشود خواه همه در نماز باشند یا بعضی در نماز باشند و با وجود
اینکه بعضی در نماز نیستند هم جواب آن نماز گذار ساقط نیست و هر دو تکلیف مساوی اند
مگر آنکه آن شخص که نماز نمی کند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب گفت اظهر آنست که نماز
گذار نمیتواند که جواب بگوید و اما جائز است که هر دو با هم جواب بگویند که با و سلام
نکرده بود مجزی نیست و هرگاه صبی ممیزی در میان این جمع باشد و جواب بگوید اظهر
آنست که از دیگران ساقط میشود و احوط آنست که یکی از مکلفین هم بقصد دعا جوابی
بگوید نه بقصد ردّ سلام و هرگاه نماز گذار عمدا ترك ردّ سلام کرد گناه کار است
و اما نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته و بعضی گفته اند اگر در حال مشغول
بودن بقرائتی باشد باطل میشود و اگر نه باطل نمیشود و این دو قول ضعیفند و جوب

در سلام فوری است نهایت هرگاه در اثنای آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته
باشد آیه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی از علما سلام کردن
بر مصلی را مکروه دانسته اند و مشهور استحباب است و دور نیست که در اغلب
اوقات چون باعث تشویش خاطر مصلی و ابتلای او میشود خصوصا در سلامهای
غلط ترك آن اولی باشد **مطلب پنجم** سنت است از برای مصلی هرگاه عطسه
کند یا مؤمنی عطسه کند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله
اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم سنت است و مشهور آنست که سنت است در
حال نماز دعا کردن بکسی که عطسه میکند باینکه بگوید یرحمك الله مثل حال غیر نماز
و بعضی در آن اشکال کرده اند و بهتر آنست که در جواب یرحمك الله گفته شود
یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نماز گذار هم جائز باشد جواب گفتن
هرگاه دیگری باو بگوید یرحمك الله **مطلب ششم** از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است
و در تحقیق معنی فعل کثیر خلاف شدیدی در میان علما هست و مسئله در نهایت
اشکالست و آنچه بفهم قاصر حقیر اقرب است اینست که هر کاری که خارج از افعال نماز است
هرگاه کسی بکند و آنقدر طول بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز
دست برداشت آن مبطل نماز است مثل اینکه نماز گذار در بین نماز بیل بگیرد
و مشغول شود بزمین شکافتن یا اره دست بگیرد و شروع کند ببریدن و
امثال اینها و اشکالی که بعضی کرده اند که اهل عرف را ربطی با فهمیدن حکم شرع نیست
پس چگونه حواله بعرف میشود جواب او اینست که ما صحت و فساد نماز را بعرف رجوع
نمیکنیم بلکه بیرون رفتن از این عمل را و ابتدا بعمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف اینمعنی را
میفهمند اگر چه حقیقت عمل را ندانند اینقدر میدانند که اهل عرف فرق مابین

مابین چیز نوشتن و بنای کردن و چیز خوردن و غماز کردن میکند و فرق مابین حال مشغول
شدن بهر یک از اینها را میکنند و بنا بر این فرق مابین عمد و سهو نخواهد بود و لیکن
مشهور مابین علما اینست که هرگاه فعل کثیر را سهو بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی
دعوی اجماع کرده اند و بعضی از علما گفته اند که این در صورتیست که محو صورت نماز هم
نشود و الا باطل خواهد بود و بهر حال اظهر در نزد حقیر این است که همین که میگویند
از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه عمدا باشد و خواه سهوا
و از ملاحظهٔ احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار زننک نیست و در احادیث
رخصت بر کارهای بسیار وارد شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه
و شمردن رکعات نماز و عدد تسبیحات را با سنگ ریزه و ریگ انداختن بجانب
غیر از برای اینکه متوجه شود باو برای حاجتی که با او دارد و شیر دادن زن طفل
خود را در حال تشهد و دست مالیدن به پیشانی و شستن خون دماغ در بین نماز و
دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست بر هم زدن زن از برای بیدار یا خبر
کردن کسی و تنحنح کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که بیاید برای حاجتی و کلاه از زمین بر
داشتن و بر سر گذاشتن و امثال اینها و لیکن در همه جا مراعات آن معنی را بکند که
چنان طول نکشد که در عرف بگویند که از نماز دست برداشت چنانکه در بعضی اخبار
وارد شده که هرگاه یک گام بر میدارد و مار را میکشد مرخص است و اگر بیشتر است نکند
و همچنین شستن دماغ هرگاه بسیار طول بکشد با آن نماز اکتفا نکند و اعاده کند و در
جائی که نماز گذار شک کند که آیا این فعل که من کردم فعل کثیر بود یا نه و آیا محو صورت
نماز باین فعل میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان نماز است و احتیاط در هر حال خوب است
خصوصا بملاحظهٔ آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوب است از آدمی از وقار و آرام



و بدن هم
دل بخشوع و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلقا و بعضی گفته اند
هرگاه فعل کثیر از او حاصل شود مبطل است و بهر تقدیر ظاهر آنست که هرگاه
فعل کثیر از او حاصل شود کسی چیز خورده باشد و بعضی اجزاء غذا در بن دندان او
مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر یا نبات یا
امثال آنها را در دهان داشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو رود
مبطل نیست بلکه بعضی گفته اند هرگاه لقمه را قبل از نماز خائیده باشد و بعد تکبیر احرام
هم فرو برد هم مبطل نیست و این دو را بعضی استثنا کرده اند از آشامیدن کسی
را که در نماز وتر باشد و تشنه باشد و آبی در نزدیک او باشد و خوف کند که صبح
شود و صبح آن شب را خواهد روزه بگیرد میتواند برود آب بخورد و برگردد و نماز
خود را تمام کند و بعضی تجویز اینمعنی را در مطلق نوافل کرده اند و در هر حال و این در
صورت عذر مذکور در روایت لهذا بدون عذر این حکم مشکل است و آنچه مذکور شد
حکم صورت عمد است و اما در صورت نسیان پس ظاهر آنست که خلافی نیست در اینکه
بر این هم اکل و شرب مبطل نماز نیست و بعضی دعوی اجماع کرده اند **مطلب هفتم** هرگاه کسی عمدا
خنده قهقهه بکند نماز او باطل میشود هر چند بی اختیار شود مثل اینکه بازیگری
در پیش روی او بازی کند که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه فراموش کند که
در نماز است و بخندد نماز او باطل نمیشود و تبسم کردن مبطل نماز نمیشود خواه
عمدا باشد یا نسیانا و اما مطلق خنده صدادار یا خنده بلند که صدا نداشته
باشد پس خالی از اشکال نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن بجهت
امور دنیویه از قبیل تلف مالی یا فوت دوستی مبطل است و جمعی گفته اند که هر چند بی
اختیار شود و در گریه هم حکمش اینست و بدانکه دلیل این مسئله بیش از این افاده نمیکند

که گریه کردن از برای فوت شدن امری از امور دنیا مبطل است و اما گریستن بجهت حصول
مطلوبی مثل مالی یا فرزندی پس دلیلی بر ابطال آن ظاهر نیست و بعضی از علما گفته اند
که آنچه مبطل است گریه صدادار است نه گریه بی صدا و احوط اجتناب از هر دو است و
اظهر آنست که هرگاه از روی فراموشی بگرید مبطل نیست و اما گریستن از خوف خدا و
خود را بگریه داشتن پس آن از افضل اعمال است و بهیچ وجه ضرری ندارد مطلب هشتم
هرگاه کسی عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند هرچند در ما بین مشرق و مغرب باشد مبطل
نماز است و اما هرگاه روی خود را تنها از قبله بگرداند پس هرگاه به پشت
سر خود بگرداند نماز او باطل است و گردانیدن بجانب مشرق و مغرب مبطل
نیست و احوط اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما التفات بچشم تنها پس
آن در هیچ صورت مبطل نیست اما کراهت دارد و هرگاه سهواً التفات کند پس
در آن خلافست و در نیست که حکم او همان باشد که در بحث قبله مذکور شده در
حکم کسی که نسیاناً بر غیر سمت قبله نماز کرده باشد و احوط آنست که او را در حکم
عمد بدانند و همچنین جاهل مسئله مطلب نهم مکروه هست نماز کردن بجهت کسیکه
بول و غائط خود را نگاه دارد بلکه چنین است حکم باد و اگر در بین نماز این حال
او را عارض شود یا در وقت تنگی که دفع آنها باعث فوت نماز شود پس اگر
حبس آنها مضر نمیشود نماز کند و اگر مضر میشود مشغول دفع آنها شود و بعد
از آن نماز کند و مکروه هست بازی کردن با دست و ریش و سر و خمیازه کردن و
کلنگش کردن و انگشتان خود را شکستن و در حالی که خواب آلود و مست
خواب باشد و باید که با کسالت و سنگینی و بیرغبتی نباشد و با خشوع و ادام
دل و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید

تفصیل م

دبالله

که تشهد سبک بگوید مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
صلی الله علیه و آله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا میتواند کرد بالسلام
علیکم و واجبست ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوص که وارد
شده است در حدیث بخواند و آن یکی از این سه لفظ است هر یک را بگوید خوبست
اول بسم الله اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد
دویم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد سیم بسم الله و بالله السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجبست در حال سجود که هفت عضوی که در سجده نماز
مذکور شد سجده کند و بر چیزی سجده کند که سجده نماز بر آن توان کرد و احوط آنست
که با طهارت باشد و رو بقبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و مشهور اینست که
واجبست نشستن ما بین دو سجده و اینکه بمجرد سر برداشتن اکتفا نمیتوان کرد مانند
سجده نماز و احوط آنست که طمانینه را مراعی بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست که
تکبیر احرام در اول سجده ضرور نیست همین نیت سجده کند و بسجود رود و قولی بوجوب
آن نیز هست و جمعی مستحب دانسته اند و از برای امام سنت است که در اول تکبیر بگوید تا
ماموین مطلع شوند و بعد از سر برداشتن هم بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد
شده است و واجبست که سجده ها را بعد از سلام بدون فاصله و بدون فعل منافی
بجا آورد و اگر فراموش کند واجبست که هر وقت که بخاطرش آید بکند و اگر عمداً ترک
کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است و بعد از فوت فوریت در وجوب آن اشکال
است و احوط آنست که بجا آورد چنانکه در صورت سهو و هرگاه موجب سجده متعدد
باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن گفتن سهواً سجده را نیز متعدد
بکند خواه همه آنچه موجب سجده شده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته

وبالله م

که در میان آنها متذکر نماز نشده باشد یک سجده کافیست و هرگاه در بین آنها چیزی
بشود متعدد کند و بهتر آنست که سجده‌ها را بترتیب موجبات متعدده بکند مثل
اینکه سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند بعد
از آن برای سجده و هرگاه فراموش کند از اجزای نماز چیزی را که قضای آنرا بعد از نماز باید
بکند مثل تشهد و سجده و اظهر آنست که سجده سهو را بر قضای آن مقدم میدارد

**مطلب چهارم** هرگاه شک کند در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عیدین
و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی
نماز او باطل است و اما شک در اجزاء این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد و غیره
اینها پس اظهر آنست که نماز او باطل نمیشود و حکم آن همانست که سابق مذکور شد که بنا
دارد که از محل آن فعل نگذشته او را بجا می‌آورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح
خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعت باطل میشود
و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را بر اقل میگذارد مگر در صورتیکه شک در آن باعث
باعث شک در عدد رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در
رکعت دویم می‌باید کرد و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر
از نماز را کرده است خواه باین نحو باشد که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است
یا نداند که چند رکعت کرده است یا شک داشته باشد میانه همه چهار رکعت یعنی نداند که
یک رکعت کرده یا دو رکعت کرده یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همه صورتها
نماز او باطل است **مطلب پنجم** هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز
چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب اوقات ابتلا باو حاصل
میشود پنج صورت است اول شک میانه دو و سه یعنی آنکه جزم بدو دارد و اما

هرگاه
اما شک دارد که آیا سه را هم کرده است یا نه و این در وقتی است که از سجده
دوم رکعت دوم سر برداشته باشد و اما اگر پیش از سر برداشتن باشد
مشهور بطلان نماز است و دور نیست که هرگاه سجده تمام بعمل آمده باشد
کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند که سر بر نداشته و حکم این شک اینست
که بنا را بر سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است و یک رکعت دیگر میکند
آنست
و بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و
یک رکعت ایستاده احوط است و احوط که نماز را هم اعاده کند دوم شک میانه
سه و چهار در هر حال که باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته در
اینجا احوط است سیم شک میانه دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین
باشد نماز او باطل است بنحویکه مذکور شد و اگر بعد اکمال سجدتین است
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک
میانه دو و سه و چهار هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحویکه گفتیم
نماز او باطل است و اگر بعد اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد
و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آنست
که مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است
همچنین
بلکه اظهر است و اگر بعد از برخاستن بنا شک را بکند باز می‌نشیند و اگر بعد
از برخاستن بنا شک را بکند باز می‌نشیند و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط
را میکند پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال
سجدتین همان معنی که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید

و دو سجده سهو وجوباً بجا می‌آورد و اگر در حال قیام است مشهور میان علما آنست که
رکعت را خراب میکند و می‌نشیند و تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید و دو رکعت نماز
احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند بجهة آنکه بر میگردد به شک میانه
سه و چهار و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط اینست که رکعت را تمام کند
و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد رکوع و پیش از اکمال سجدها خواه از
رکوع سر برداشته باشد یا نه پس در آن دو قولست اظهر در نظر حقیر صحت است
و احوط اتمام و اعاده است و مقتضی قول بعضی علما آنست که بعد از دخول در رکوع
حکم صورت اول را دارد که تمام میکند و دو سجدهٔ سهو میکند و آن ضعیف است
و در اینجا ضرور است اشاره بچند فائده اول باید که واجبست در نماز احتیاط
نیت و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام و در عوض حمد تسبیحات اربع جایز نیست
و این نماز سوره و قنوت ندارد و مشهور وجوب فوریت اوست بعد نماز و ظاهر
عدم وجوبست و لیکن احوط است و هرگاه فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط
صادر میشود اظهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد نماز حدثی از وی سر
زند وضو بسازد و نماز احتیاط بجا آورد و همچنین اجزاء نمازی که فراموش
شده و قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آنست که فعل منافی قبل از آن
ضرر ندارد و اما شرایط نماز از قبله و طهارت و اداء در وقت در آن معتبر
است و احوط آنست که آنها را فوراً بجا آورد و مشهور در آنها نیز وجوب فوریت است
و هرگاه کسی نماز احتیاط را عمداً ترک کند در آن دو وجه است اظهر آنست که
گناه کار است اما نماز او باطل نمیشود و واجبست بر او که نماز احتیاط را بکند
و اگر وقت نماز بیرون رود به نیت قضا بکند و اما اگر سهواً ترک کرده باشد

پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او معصیتی نیست و هرگاه اجزاء منسیه نماز را
عمداً ترک کند نیز اظهر عدم بطلان است هرچند گناه کار است و هرگاه وقت بیرون رود
باز آنرا ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است و هر
وقت بخاطرش آید بکند هرچند وجوب قضای آن در خارج وقت معلوم نیست
دویم آنکه هرگاه بعد از نماز معلوم میشود عدم احتیاج نماز احتیاط یعنی یقین کند که
نماز او تمام بوده دیگر احتیاج بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص
بوده بیک رکعت یا دو رکعت پس در حکم کسی است که سهواً سلام گفته باشد و یک رکعت
یا دو رکعت را فراموش کرده باشد و حکم آن پیش گذشت پس باید آن نقص را پیش از فعل
منافی بجا آورد و سجدهٔ سهو بکند و هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم شود که
احتیاج بآن احتیاط نبوده بر او چیزی نیست و ثواب نافله را دارد و اگر معلوم شود
که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بوده هم بر او چیزی نیست بلی اشکال آنجا میرسد
در وقتی که نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک کرده بوده میان
سه و چهار و دو رکعت نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است
و همچنین کسی که شک میانه دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط
را کرد و بخاطرش آید که سه رکعت کرده بود و احوط در این صورتها اعاده نماز است
و هرگاه در اثناء نماز احتیاط معلوم شود که احتیاج بآن نیست نماز را بر هم میزند
و بر او چیزی نیست و دور نیست که بنیت نافله تمام کند و ثواب آنرا داشته و اگر بخاطرش
آید که احتیاج بآن داشته و نماز او ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آید
شهید فرموده است که دست بر دارد و نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی تکبیر
احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت اما اگر بعد از

که در آن شك كرده موجب احتیاط شد هرگاه بهم زند و از سر گیرد نماز او
صحیح است هرچند گناه کار باشد بنحو اظهر آنست که اگر کسی نماز دیگر پیش از
نماز احتیاط بکند صحیح است بلکه عقابی هم بر او نیست و بنا بر قول بفوریه
گناه کار است بلکه بنا بر وجهی باطل است و اگر نسیاناً نمازی بکند پس بعضی گفته
اند که هرگاه نماز سنتی است یا نماز واجبی است و محل عدول نیت گذشته
است نماز باطل است و اگر نه عدول نیت کند و صحیح است و این قول دلیل
معتمدی ندارد و دور نیست که جایز باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز
احتیاط را بکند یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه کسی
احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را بهم زند و نماز
احتیاط را بکند در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمد بن
عبد الله بن جعفر حمیری اینکه او نوشته بود بسوی حضرت صاحب الامر در
حالی که سؤال میکرد آن جناب از مردی که نماز ظهر کرده باشد و داخل
شد در نماز عصر پس چون دو رکعت از نماز عصر را کرد یقین کرد که ظهر را
دو رکعت کرده بوده است چه میکند آنحضرت جواب فرمودند که اگر امری
در میان دو نماز رو داده باشد که نماز بسبب او قطع میشود اعاده کند
هر دو نماز را و اگر امری رو نداده است میگرداند دو رکعت آخر را تتمه از
برای نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر را میکند و شهید ثانی ره در روض
الجنان اشاره باین حدیث کرده و این را در مواضعی شمرده اند که زیادتی
رکنی ضرر ندارد و عمل باین حدیث منافی ندارد مطلب ششم هرگاه یکی
از دو طرف شك غالب باشد و ظاهرتر باشد خواه در اول بار یا بعد از آنکه

---

رفتن بركوع بحوالطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال دارد که مجزی باشد مطلقا
و اینکه مجزی نباشد مطلقا و اگر اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد و مجزی نباشد
اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که بانچه تکلیف او در اول بار
بود اکتفا کند و احتمال که باید تصرف کند در نماز احتیاط بعدول نیت و کم کردن
رکعت و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص شود و احتمال دوم دلیلی
ندارد و آنچه در نظر حقیر دور نیست اینست که در صورت موافقت نماز احتیاط
با ناقص بنحوی که در شرع وارد شده است حکم بصحت کنیم و بگوئیم که نماز احتیاط را
تمام کند هرچند پیش از رکوع بحوالطرش آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را
و احوط آنست که در هرجا که یقین بنقصان کند اعاده کند خواه بعد از نماز
و خواه در اثنا خصوصاً در اثنا و روایت عمار ساباطی دلالت دارد بر اینکه هر
گاه بعد از نماز بحوالطرش آید نقصان نه موافق اعاده در کار نیست و در عمل باین
حرج نیست ششم هرگاه بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضای اجزای نماز هم باشد
اظهر آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر هر یك و اولی تقدیم چیزیست که
سبب او مقدم باشد و هرگاه دو نماز احتیاط بر او باشد مثل اینکه شك
کند میان دو و سه بنا بر سه میکند و بعد از آن شك کند میان چهار و پنج
در حال قیام مقدم دارد آنرا که سبب او مقدم است و همچنین اجزاء منسیه
هرگاه متعدد باشد آنها را بترتیب بعمل آورد و هفتم هرگاه کسی بر او نماز
احتیاط واجب باشد جایز نیست که نماز را اعاده کند و ترك احتیاط کند
و اگر بکند هم صحیح نیست بلی اگر کسی بر او نماز احتیاط واجب باشد جایز نیست که
نماز را اعاده کند و ترك احتیاط و اگر بکند هم صحیح نیست بلی اگر کسی نماز را

مساوی بودند رجحانی ظاهر میشود بنا بر آن می باید گذاشت و این را ظن می نامند پس هر گاه
اقتضای آن صحت است بنا را بر صحت میگذارد و اگر بطلان است بنا را بر بطلان میگذارد
و دیگر نماز احتیاطی در کار نیست هر چند که بعضی روایات دلالت بر آن دارد مثل اینکه هر
گاه شک میان سه و چهار کند و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه بگذارد و دیگر رکعت
دیگر بکند و هر گاه گمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار بگذارد و بهمان اکتفا کند
و هر گاه گمان کند که پنج رکعت کرده نماز او باطل است و همچنین سایر مقامات و اشهر
و اظهر آنست که فرقی نیست در این میانه در رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت
اول و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست ما بین اعداد رکعات و اجزاء
نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو بکند و عمل
بآن بنیت استحباب **فائده** بدانکه شهید حکم کرده است بوجوب
تروی یعنی هر گاه شک عارض شود فورا عمل بمقتضای آن نکند بلکه تامل کند و تفکر
کند پس اگر بقرائن از برای او گمانی حاصل شد بمقتضای آن عمل و اگر نه عمل کند بمقتضای
شک و این قول قوی است و حدیثی معتبری دلالت بر آن دارد چنانکه در کتاب غنائم الایام
بیان آن کرده ایم **مطلب هفتم** هر گاه امام شک بکند در چیزی و ماموم شک نداشته
باشد امام رجوع میکند بماموم و همچنین هر گاه ماموم شک کند رجوع میکند
بامام ~~و همچنین هر گاه ماموم شک بکند~~ بامام مثل اینکه امام از سجده سر بر دارد
و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد این باشد
که سه رکعت کرده است و بفهمد از حال امام که سر گردانست تا بگوید سبحان
الله یا بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد که اشاره باین است که باید برخیزی پس امام
عمل میکند بحفظ ماموم و مثال صورت عکس واضح تر است و این مسئله در حصول یقین

بجهة

اشهر
بجهة یکی از آنها واضح است و اظهر آنست که هر گاه یکی از آنها شک داشته و دیگری
ظن هم شاک رجوع میکند بظان و مشهور این است که ظان رجوع میکند بصاحب
یقین و در این اشکال هست مگر اینکه ظن آن صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل شود
بظن بخلاف آن و هر گاه یکی از آنها یقین داشته باشد بخلاف دیگری هر یک بیقین
خود عمل میکند و همچنین هر گاه هر یک ظن داشته بخلاف دیگری و اما هر گاه هر دو
در شک باشند پس اگر شک هر دو یکیست مثل اینکه هر دو شک کرده اند میانه سه
و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود عمل میکنند و اگر شک ایشان مختلف باشد
پس اگر رابطه میان آنها هست رجوع میکنند بآن رابطه مثل اینکه یکی شک کند میان
دو و سه و دیگری شک کند میانه سه و چهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند
بجهة اینکه یکی یقین بسه دارد و یکی دیگر بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچ یک نیست
و همچنین هر گاه یکی شک میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار حکم هر دو رجوع
میشود میان سه و چهار و علی هذا القیاس صورتهای دیگر و فرقی نیست میان اینکه
یکی از شکها مبطل باشد یا آنکه مثل کسی شک کند میان دو و دیگری یقین دارد که دو
است یا دیگری شک دارد میان دو و سه بعد اکمال سجدتین پس در هر دو صورت
بنا را بر دو میگذارند و هر یک از امام و ماموم بدیگری رجوع میکند هر چند ظن
بجهة او حاصل نشود بلکه هر چند ماموم که امام باو رجوع میکند فاسق باشد جایز
نیست رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان هر چند عادل باشد مگر در صورتیکه
ظنی از برای او بسبب آن شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب سجده سهو
باشد بر او لازم است سجده هر چند از ماموم سهوی حاصل نشود و بر او سجده لازم
نیست هر گاه موجب سهوی از او حاصل نشود هر چند از ماموم حاصل شود و اما ماموم پس
نشود م

بر سهو

بیرون رود و خلاف واظهر آنست که هرگاه از او سهوی حاصل نشود بر او سجده لازم نیست هر
چند از امام سهو حاصل شود و احوط کردن سجده است و هرگاه از او سهوی حاصل شود
بر او سجده لازم است هر چند از امام سهوی حاصل نشود و بدانکه هرگاه ماموم مسبوق
باشد بیک رکعت هرگاه امام یک رکعت سهواً زیاد کند جایز نیست که ماموم رکعت آخر
خود را با او واقع کند **مطلب هشتم** هرگاه کسی شک بسیار کند در نماز بحدی که در عرف
و عادت بگویند که فلانی بسیار شک میکند و خود آن شخص هم از اهل عرف است و این
معنی را میتواند یافت پس چنین شخصی اعتبار به شک خود نمیکند و عمل بمقتضای آن نمیکند
باین معنی که بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه اقتضای صحت آنست که آن فعل مشکوک فیه را بجا
آورده انگارد و اگر آنست که نکرده انگارد نکرده انگارد مثلا اینکه هرگاه شک کند
میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد دیگر نماز احتیاطی نمیخواهد و هرگاه شک میان
چهار و پنج کند بنا را بر چهار میگذارد دیگر نماز احتیاطی نمیخواهد و هرگاه شک میان
چهار و پنج کند بنا را بر چهار میگذارد و دیگر سجده سهو هم نمیخواهد و همچنین هرگاه
شک کند که یکسجده کرده ام یا دو تا بنا گذارد که دو تا کردم و اگر شک کند که یکسجده کرده ام
یا دو تا بنا گذارد که دو تا کردم و اگر شک کند که دو تا کردم یا سه بنا را بر دو میگذارد
و همچنین و حق آنست که این در فنا و واجب است حتماً و بعضی این را از باب رخصت
دانسته اند و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مختار است میان این
رفتار و میانه بنا گذاشتن بر اقل آنهم ضعیف است و بدانکه ظاهر بسیاری اخبار و
کلام جمعی از علما ظاهر میشود که حکم کثیر السهو مثل کثیر الشک است و آن بغایت مشکل است
و بعضی از علمای ما دعوی اجماع کرده اند که کثیر السهو واجب است که بجا آورد آنچه
را که فراموش کرده در محل خود و قضا کند آنچه قضا کردنی است هرگاه از محل خود بگذرد

دهد

و اینکه باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد و رکن باشد و لیکن نقل کرده است از
علما که سهو از او ساقط است و احوط آنست که سجده سهو را هم ترک نکند بلی از جمعی
از علما نقل کرده اند که کثیر السهو شک او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور است
و لیکن احوط آنست که حکم را مخصوص کثیر الشک دانیم و لفظ سهو را در اخبار و کلام علما حمل
بر شک کنیم و در غیر آن عمل بمقتضای احکام سابقه که در محل خود گذشت و فرقی نیست
در مسئله کثیر الشک ما بین شک در دو رکعت اول یا در دو رکعت دوم و نماز دو رکعتی و
سه رکعتی و در عدد رکعات و در اجزاء نماز و غیر اینها و کثیر الشک در وضو و
و غسل و طهارت و نجاست و نیت عبادات هم یک حکم دارد حتی در روزه مثل اینکه
کسی شک بسیار کند که چیزی در دهانش بود و بحلقش فرو رفت و از آنجهت مکرر آب
دهان می اندازد بلی اشکال در بعضی مواد هست مثل اینکه آیا کثیر الشک در نماز
تنها و در وضو شک او اعتبار دارد و بالعکس و همچنین کثیر الشک در قرائت تنها آیا
حکم او در شک در سایر اجزای نماز جاری است یا نه اظهر آنست که اقتضا میکند آنچه
کثرت در او ثابت شده در غیر آن عمل بمقتضای شک میکند [illegible] بنا بگذارد تحقق کثرت
شک رجوع بعرف می شود و در خروج از آنهم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند
که آیا کثیر الشک شده ام یا نه بنا را بر عدم آن گذارد مگر اینکه بداند که این هم از مکر
شیطانست و در اینوقت بنا را بر کثرت شک میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک
نیست و چون عقل و نقل دلالت میکند بر اینکه علت غلبه شک وسواس از شیطان
پس باید در علاج آن کوشید و یکی از معالجات آن بی اعتنائی بر آنست و بنا بر
صحت گذاشتن چنانکه گذشت و از برای این معنی راههای دیگر هم هست از جمله آنها
تفکر در عظمت الهی و [illegible] آن در خواری خود و اینکه حیات و موت و روزی و نفع و ضرر

او همه بمشیت و قدرت اوست و اینکه او دانای آشکار و نهانست و اینکه در اینجا با او
مخاطبه و مکالمه میکند و حیا و مهابت از او در نظر داشته باشد و تفکر کند
در فانی بودن لذات دنیا و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمت آنها پس در اینجا
ماسوای خود نزد او بی قدر شود دل او متوجه عبادت میشود و شك کم کند و یکی
دیگر اینکه پناه برد بخدا از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده که هرگاه داخل
نماز شوی انگشت شهادت خود را بر دندان چپ بزن بفوق و بگو بسم الله و بالله توکلت
علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چون چنین کردی شیطان از تو
دور میشود و در روایتی دیگر وقتیکه داخل بیت الخلاء میشود بگوید اعوذ بالله
من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم [illegible] الجانی دیگر هم وارد شده از جمله
[illegible] نماز را ببنانند [illegible] داشتن یا با انگشتری [illegible] این نحو که از جانبی بجانبی دیگر [illegible]
[illegible] و از جمله نماز را سبك کردن [illegible] خواندن و تسبیحات را در رکوع
و سجود یکبار گفتن و تفاوت این [illegible] مراتب اشخاص است در [illegible]
و ضعف [illegible] مطلب نهم هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شك کند جائز است که
بنا را بر اکثر گذارد و افضل انست که بنا را بر اقل گذارد و اظهر آنست که هرگاه
شك کند در اجزای نماز نافله بنا را بر صحت میگذارد بنحوی که در کثیر الشك گفتیم
و احوط آنست که اعمال شك را در او بجا آورد مگر اینکه در آنجا نیز کثیر الشك شود
و هرگاه شك در عدد نماز کند نه در عدد رکعت مثل اینکه شك کند که دو رکعت
اول نافله ظهر است یا دو رکعت دوم اظهر در آن نیز جواز بنا بر اکثر است و احوط بنا
بر اقل است چنانکه افضل هم هست مطلب دهم هرگاه شك کند که نماز کرده است
یا نه اگر وقت نماز باقی است نماز را بجا آورد و اگر وقت بیرون رفته برا او چیزی نیست

و شك بعد از نماز اعتبار ندارد و بنا بر صحت نماز میگذارد و میرود مثل اینکه
بعد از نماز شك کند میانه سه و چهار و بنا را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط
بر او واجب نیست و اگر گمان او بیکطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز
بوده او اشکال نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار باشد و
اما هرگاه گمان او این باشد که یک رکعت کم کرده است احوط آنست که برخیزد و یک رکعت
دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک رکعت را سهوا کم کرده بود و لکن اظهر آنست
که نماز او صحیح باشد و اعتنائی بآن نمیکند و همچنین اظهر در صورتیکه گمان کند
که یک رکعت زیاده کرده است هم صحت است و اعتنا بگمان نمیکند و انجا احتمال
بطلان نماز هم هست و احوط اعاده است مطلب یازدهم هرگاه شك کند در
عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای ان یا در عدد سجدهای سهو یا در اجزای
ان یا در اجزاء تشهد و سجده که بعد از نماز قضای آنها را میکند بهیچیك
اینها اعتنا نمیکند و بنا را بر صحت میگذارد هرچند از محل خود نگذشته باشد
و سجده سهو هم بر او لازم نمیشود و هرگاه شك کند در اینکه کردم یا نه هم اعتنا
نمیکند و ثمره هم ندارد و اما اگر شك کند که آیا شکی که کرده بوده میانه دو و چهار
بود یا سه و چهار پس ان بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و همچنین اگر شك کند که ان شك آیا میان
دو و سه بود یا سه و چهار و همچنین قیاس کن بر آن نظائر آنرا و هرگاه شك کند
در فعلی از افعال نماز و هنوز از محل او نگذشته باشد شك کند که آیا بعد از شك
انرا بجا آورده یا نه اظهر انست که بجا می آورد و احتمال سهو هم در نیست
همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهو یا اجزای منسیه حاصل شود

وا دمعلوم شود که بشنید باشد اعتنا نمیکند واگر بجای خود باشد احوط بلکه اظهر آنست
که او بجای آورد واحوط آنست که در نماز احتیاط اعمال نماز را جاری کند پس اگر
رکنی را فراموش کرده باشد از همکان خود بکند باطل است و نماز احتیاط را اعاده
کند اما وجوب اعاده معلوم نیست و همچنین است سهوی از برای سهو در امور مذکوره
ثابت نیست اما هر کاه شک کند که نماز احتیاط کردم یا نه پس باید که نماز را بجا آورد
و همچنین هر کاه شک کند که سجده سهو را کردم یا نه و همچنین اجزاء منسیه واما هر کاه
شک کند که آیا آنچه فراموش کرده بودم یک سجده بود یا تشهد بود احوط آنست که
هر دو را قضا کند و یک دفعه سجده سهو بعمل آورد و اگر شک کند که آنچه فراموش کرده
رکوع بود یا سجده احوط آنست که سجده را با سجده سهو بکند و نماز را هم اعاده کند
و دو رکعت که در سهو دو صورت قضای فراموش شده برا و هست نه اعاده بلی سجده
سهو در صورت اولی لازم است **باب چهارم** در فوائت و احکام قضا است در آن
چند مطلب است **مطلب اول** واجب است قضا بر کسیکه ترک کند نماز واجبی را با وجود همه شرائط
اخلال با رکن کند بسبب خواب یا مستی یا فراموشی و بر دیوانه و طفل نابالغ قضا واجب
هر چند بالغ و عاقل شود و همچنین واجب نیست بر حایض و نفسا قضای نماز مگر آنکه
در وقت بالغ بقدر آنکه غسل کنند یک رکعت نماز یا بیشتر تواند کرد که ترک کرده باشد
قضا واجب است بخلاف آنکه هر کاه در اول وقت بقدر طهارت و یک رکعت نماز یا بیشتر
بالغ شد و بعد از آن حایض و نفسا شوند که در اینجا قضائی نیست مگر آنکه بقدر
تمام نماز پاک بوده باشد و هر کاه کسی در وقت نه آب داشته باشد و نه خاک
در پیش کفتیم که اداء از او ساقط است و لکن اظهر وجوب قضا است و همچنین هر
کاه کسی مست کننده بخورد یا چیزی بخورد که او را خواب برد او قضا واجبست و اظهر آنست

که هر کاه

که هر کاه کسی او را بر اینمعنی جبر کرده باشد یا نسنه خورده باشد هم قضا واجبست و
بر کسیکه بیهوش شود قضا واجب نیست بلکه مستحب است هر چند چندین روز
بیهوش بماند و قضای روز آخر تا که بعضی نا کمیده اند و هر کاه خود کاری
کند که بیهوش شود هم اظهر عدم وجوب است و لکن احوط آنست که ترک قضا نکند
و واجب نیست قضا بر کافر اصلی هر کاه مسلمان شود به تغییر غالیها و خارجیها و ناصبیها که حکم
انها حکم سنیان است و حکم ایشان نیست مگر عباداتی که بر طریقه خودشان باشند نماز
ایشان صحیح نیست و فائده با ایشان نمی بخشد مگر آنکه بی تقصیر باشند و جاهل
باشند بوجوب اجتهاد و تحقیقات مذهب و اختصاصات از اهل آن که ایشان
ظاهر معذور باشند و شاید که اعمال ایشان را هم ثوابی باشد و هر کاه از طریقه خود دست
بر دارند و شیعه اثنا عشری شوند و اعمالی که کرده باشند در مذهب خودشان
صحیح باشد پس بر ایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی غیر از زکوة که
شیعیان داده اند و باید بمستحقان برسد و این تفضل الهیست نماز داده است
عبادات در واقع صحیح بوده است حق تعالی ایشان را هم ثواب کرامت میکند برای این
اعمال و اگر ترک این عبادت کرده بودند عبادات ایشان در مذهب خودشان صحیح
هر چند در مذهب ما صحیح باشد هر چند در نزد آنها باطل باشد و این مشکل است
واما مرتد پس بر او واجب است قضای ایام ردّه خواه نماز کرده باشد یا نه و خواه
بصورت صحیح کرده باشد و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد
شده باشد توبه او در باطن مقبول باشد و هر کاه منافی از قبل او ... بعد
و تاخیر شود بعد توبه بدن او پاک شود و عبادات او قبول شود و قضائی که
میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف بما لا یطاق لازم می آید **مطلب دویم** نماز جمعه

ـند قضا ندارد و اما نماز آیات پس هرگاه علم بهم رساند بحصول آیات و ترک نماز را کند
تا وقت بیرون رود عمدا یا سهوا پس مشهور و اقوی وجوب قضا است هرچند در خسوف
و کسوف تمام قرص نگرفته باشد و در زلزله و سایر آیات غیر کسوفین اظهر آنست
که در مدت عمر اداء باشد پس مراد بقضا کردن در آنها بعد از زوال آیات
و هرگاه علم بهم نرساند تا آیات منقضی شوند پس حکم خسوف و کسوف آنست که
اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است و مطلع نشده بوده است قضا بر او واجبست
شده صورت علم بآن و هرگاه تمام نگرفته بوده است اقوی و اشهر عدم وجوب
وجوب قضا است و اما زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضا است بعد از حصول
علم بآن هرچند مقارن حصول آن آیات علم بهم رساند و الله اعلم باحکامه **مطلب**
**سیم** قضاء نوافل یومیه است مستحب مؤکد است مگر آنکه بسبب آزار و مانعی از
جانب خدا ترک شده باشد که در آن تاکید کمتر است و عبد الله ابن سنان بسند
صحیح از حضرت صادق روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت آنحضرت که
خبر ده مرا از مردی که براو است از نمازهای نافله آنقدر که حساب آنها را نمیداند
از بسیاری چه کند حضرت فرمود آنقدر نماز کند که از بسیاری نداند که چه قدر است
پس هرگاه چنین کند بجا آورده است بقدر آنچه براو هست و شاید این کنایه باشد
از آنکه آنقدر بکند که بمظنه خود مساوی فوت شده بجا آورده باشی [illegible]
گفت که عرض کردم بخدمت آنحضرت که قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول
بودن بتحصیل معیشت ضروریه خود قادر نیست قادر نیست بر قضا یا مشغول
بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست و اگر بجهة مشغول
شدن بجمع دنیا است و بسبب مشغولی بدنیا نمیتواند قضا بکند پس بر او قضا هست

واگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خدا را و خود را در حالی که ذلیل و خوار شمرده است
و ضایع کرده است حرمت پیغمبر خدا را گفت عرض کردم که قادر بر قضا نیست آیا چیزی
هست که تصدق کند در عوض آن پس آنحضرت سکوت طولانی فرمودند پس فرمود که
تصدق کند بصدقه عرض کردم که چه چیز تصدق کند فرمود که بقدر وسع و غنای خود
وادناء آن مدیست از برای هر مسکینی بجای هر نماز عرض کردم عرض کردم چه قدر نماز
که واجبست در آن مدی از برای هر مسکینی فرمود از برای هر دو رکعت از نماز شب یک مد
و از برای هر دو رکعت از نماز روز یک مد بدهد پس عرض کردم که قادر نیست پس فرمود
فرموده
اکنون از برای هر چهار رکعت از نماز روز یکمد بدهد عرض کردم که قادر نیست پس
فرمود اکنون یکمد از برای نماز شب بدهد و یکمد از برای نماز روز بدهد و سه مرتبه
فرمود که نماز افضل است و مشهور استحباب تعجیل در قضا است پس نمازی که در شب
فوت شده در روز همان قضا کند و نمازی که در روز قضا شده در همان شب بجا
آورد و انتظار نمیکشد که نافله شب را در شب قضا کند و روز را در روز یعنی
از علما قایل شده اند باستحباب موافقت در روز و شب و قضاء نافله شب را در شب کند
و روز را در روز و اول اقوی است **مطلب چهارم** هرگاه چند نماز از کسی فوت شده
باشد و ترتیب آنرا دانسته باشد واجبست که بهمان ترتیب قضا کند و قول نادری
هست که مستحب است و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب نمازهائی است
[illegible]شد مثل اینکه نماز ظهر و عصر یکروز از او فوت شده یا عصر و مغرب
یکروز و هم چنین و اما مثل اینکه نماز ظهر یکروز فوت شده و نماز مغرب دو روز دیگر
بعد از آن و نماز صبح دو روز پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست
هرچند ظاهر کلام فقها در هر دو صورت است و مراعات ترتیب احوط است و هم چنین

ظاهر کلمات ایشان آنست که ترتیب در روزها و ماهها و سالها هم معتبر باشد هر
چند دلالت اخبار بر آنها واضح نیست و از اینجا معلوم میشود حال نماز استیجار بلکه
اجر آن اشکالتر است پس هر گاه چند نفر استیجار نماز بجهة یک نفر بکنند میتوانند
هم یکبار بکنند و دور نیست که بجماعت هم توانند کرد که یکی امام باشد و باقی مأموم
هر چند احوط در آن هم مراعات ترتیب است لیکن وجوب آن معلوم نیست و مؤید این
مطلب هم میشود اینکه در روزه قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر استیجار
هم باشد و اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب ترتیب است و بعضی قائل بوجوب
شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس واجب دانسته اند تکرار را تا آنکه
که علم بحصول ترتیب هم رسد پس هر گاه کسی که نماز ظهری از دو روز کرده باشد و نماز
عصری از دو روز یکی و نداند کدام پیش بوده است میگویند میگویند که باید یک نماز
ظهر میانه دو نماز عصر کند یا یک نماز عصر میانه دو نماز ظهر کند پس باید
سته نماز بکند که ترتیب معلوم شود و هر گاه بعلاوه آن ظهر و عصر و مغرب هم
از دو روز یکی از او فوت شده باشد و نداند کدام پیش است آنسته نماز را که
گفتیم یکبار پیش از نماز مغرب بکند و یکبار بعد که هفت نماز میشود و هر گاه
بعلاوه آنسته نماز عشائی هم که از او فوت شده باشد [illegible]
نماز را پیش از عشا بکند و یکبار بعد از عشا که پانزده نماز میشود [illegible]
این قول موجب عسر و حرج و مشقت عظیم است و امید بکرم عمیم خداوند [illegible]
ترتیب واجب نباشد و اما هر گاه غیر نماز یومیه فوت شده است [illegible]
و معروف در میان علما اینست که در آنها هم مراعات ترتیب لازم نیست [illegible]
علم بترتیب داشته باشد و هم چنین لازم نیست ترتیب میان آنها و میان

ونماز



ونماز یومیه مثل آنکه کسی نماز کسوفی و نماز ظهری از او فوت شده باشد لازم نیست که
هر کدام پیش بوده است مقدم دارد مطلب پنجم اختلاف کرده اند علما در اینکه
قضای نمازهای فریضه مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است و نماز حاضر
را نمیتوان کرد تا آنکه وقت آن تنگ شود بلکه بعضی گفته اند که مشغول هیچ کاری
دیگر نمیتوان شد حتی آنکه خورد و خواب را هم زیاده از قدر سد رمق نمیتواند کرد و باید مشغول
نماز قضا باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضر یا غیر آن را هم بکند
علاوه بر معصیت نمازش هم باطل است و اقوی اینست که وجوب آن موسع است
چنانکه جمعی از علما قائل شده اند و این جماعت نیز دو فرقه اند بعضی مستحب میدانند که
هر گاه وقت حاضره داخل شد حاضره را مقدم دارد و بعضی مستحب میدانند که فائته را
مقدم دارند تا وقت تنگ شود و این دور نیست هر چند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت
حاضره را از وقت فضیلت بیرون نکردن هم خالی از قوت نیست و بعضی از علما گفته اند
که هر گاه یک نماز قضا در ذمه او هست آنرا مقدم دارد بر حاضره و اگر بیشتر است
لازم نیست و بعضی گفته اند فائته همان روز را مقدم بدارد هر چند متعدد باشد و
این هر دو قول ضعیف اند لیکن احوط عمل بمقتضای آنها هست و این اختلافات که مذکور
شد در غیر صورت فراموشی است اما هر گاه فراموش کند قضا را مقدم دارد نماز حاضر
یا غیر آن را بر او چیزی نیست نمازش صحیح است اجماعا و اگر در بین نماز حاضر بخاطرش
[illegible] از قضا پس عدول میکند بفائته هر گاه ممکن باشد [illegible] مباحث نیت گذشت
مستحب است بنا بر قول موسعه و واجب است بنا بر قول مضیقه و هر گاه وقت عدول
گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز قضا را بکند مطلب ششم هر گاه که او را
نمازی در سفر فوت شده باشد قضای آن را باید شکسته کند هر چند در حضر باشد و بعکس

هم چنین است و هرگاه از دو فوت شده باشد در یکی از آن چهار موضع که مخیر است ما بین قصر
و اتمام و احوط آن است که قضا را قصر نکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل شده باشد
و نماز را قصر نکرده باشد و نیاید بخواند و وقت باقی باشد و نماز را فراموش کند باید
قضا را تمام بکند و هم چنین عکس هرگاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر
رود و نماز را فراموش کند قضای آن را قصر بکند و بعضی علما گفته اند که اعتبار بحالت
اول است نه بحال وجوب قضای نماز هم همان حکم دارد **مطلب هفتم** هرگاه یکی از نمازهای
پنجگانه فوت شده و نداند که کدام بوده مشهور آن است که یک نماز صبح و یک نماز مغرب میکند
و یک نماز چهار رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر و عصر فوت شده باشد این در عوض آن
باشد و مخیر است در این چهار رکعت میانه جهر و اخفات و بعضی واجب دانسته اند که پنج
نماز همه را بکند و اول اقوی است و هرگاه مسافر بوده اقوی و اشهر آن است که دو نماز
میکند یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی که میتواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر
باشد و هرگاه بر او نمازهای متعدده شده و عدد آنها را نداند خواه خصوص نمازها را
داند یا نداند باید آن قدر نماز بکند که گمان غالب شود بر اینکه وفا کرده است و تحصیل
علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و دور نیست که اکتفا بقدر یقین کند چنانکه بعضی
علما گفته اند آن قدر را که یقین دارد که در ذمه او هست بجا آورد و آنچه را یقین
ندارد بر او واجب نیست و این سخن قوی است نهایت اظهر و احوط عمل بمشهور است
**مطلب هشتم** اظهر آن است که مکروه است نافله کردن در وقت نماز واجبی در غیر [illegible]
و باطل نیست هر چند بر کردن او نماز قضا هم باشد و جمع حرام [illegible]
و [illegible] مباحث اوقات این رساله مذکور شد **مطلب نهم** [illegible] احکام جنائز [illegible]